





پاسخ بہ شبہات فقہی فضای مجازی
(جلد اول)

نویسنده
احمد پودینہ ٹی

خطبه كتاب

الحمد لله الذي سمك سماء العلم وزينها ببيروجهما للناظرين وعلق عليها قناديل الأنوار بشموس النبوة وأقمار الإمامة لمن أراد سلوك مسالك اليقين وجعل نجومها رجوما لوساوس الشياطين وحفظها بثواقب شهبها عن شبها المضلين ثم بمضلات الفتن أغطش ليلها وبنيرات البراهين أخرج ضحاها ومهد أراضي قلوب المؤمنين لبساتين الحكمة اليمانية فدحاها وهياها لأزهار أسرار العلوم الربانية فخرج منها ماءها ومزعاها وحرسها عن زلازل الشكوك والأوهام فأودع فيها سكينه من لطفه كجبال أرساها فنشكره على نعمه التي لا تحصى معترفين بالعجز والقصور ونستهديه لمرشد أمورنا في كل ميسور ومعسور.

ونشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة علم وإيقان وتصديق وإيمان يسبق فيها القلب اللسان ويطابق فيها السر الإعلان وأن سيد أنبيائه ونخبة أصفياه ونوره في أرضه وسمائه محمد ﷺ عبده المنتجي ورسوله المجتبي وحبيبه المرتجى وحجته على كافة الورى وأن ولي الله المرتضى وسيفه المنتضى ونباه العظيم وصراطه المستقيم وحبله المتين وجنبه المكين علي بن أبي طالب ﷺ سيد الوصيين وإمام الخلق أجمعين وشفيع يوم الدين ورحمة الله على العالمين وأن أطايب عترته وأفاخم ذريته وأبرار أهل بيته سادات الكرام وأئمة الأنام وأنوار الظلام ومفاتيح الكلام وليوث الزحام وغيوث الإنعام خلقهم الله من أنوار عظمتهم وأودعهم أسرار حكمتهم وجعلهم معادن رحمته وأيدهم بروحه واختارهم على جميع

بريته لهم سمكت المسموكات و دحيت المدحوات و بهم رست الراسيات و استقر العرش على السماوات و بأسرار علمهم أينعت ثمار العرفان في قلوب المؤمنين و بأمطار فضلهم جرت أنهار الحكمة في صدور الموقنين فصلوات الله عليهم ما دامت الصلوات عليهم وسيلة إلى تحصيل المثوبات و الثناء عليهم ذريعة لرفع الدرجات و لعنة الله على أعدائهم ما كانت دركات المجيم معدة لشدائد العقوبات و اللعن على أعداء الدين معدودة من أفضل العبادات.^۱

۱. برگرفته از خطبه آغازین کتاب شریف بحار الانوار

پیشگفتار

کتاب حاضر در برگیرنده برخی از سوالات و شبهات فقهی مطرح شده در فضای مجازی است که پاسخ آنها به صورت استدلالی و با استناد به منابع فقهی تهیه شده است.

شبهات و سوالات مطرح شده در این کتاب در طول سالیان متمادی مورد بحث و بررسی و پاسخگویی بنده قرار گرفته است و هم اینک جهت سهولت دسترسی به صورت یک مجموعه به شما عزیزان عرضه می شود و امید است مفید فایده قرار گیرد.

در این جلد بخشی از شبهات و سوال فقهی مورد پاسخگویی قرار گرفته است و انشاء الله ادامه مباحث در جلدهای دیگری منتشر خواهد شد.

فهرست مطالب

۱. مهاجرت ورزشکاران از دیدگاه فقه شیعه چه حکمی دارد؟ ۱۱
۲. آیا نگاه کردن به نامحرم در جلسه خواستگاری جایز است؟ ۱۴
۳. مقصود از خریداری زن توسط شوهرش در جلسه خواستگاری چیست؟ ۱۶
۴. مشروعیت نگاه به بدن زن در جلسه خواستگاری بر اساس فقه اهل سنت؟ ۱۸
۵. کمتر آمدن اموال میت از سهم تعیین شده وراثت بر اساس قانون تقسیم ارث قرآن؟! ۲۱
۶. آیا خوک و شراب در اسلام حلال است و مسلمین فریب خورده‌اند؟ ۲۵
۷. آیا از نظر فقه، شهید خطاب کردن مرحوم رئیسی صحیح است؟ ۳۰
۸. بر پایه چه دلائل فقهی ساختن بمب اتم را جایز می‌دانید؟ ۳۲
۹. آیا خداوند در قرآن حکم به برتری پسران بر دختران در احکام شرعی داده است؟ ۳۹
۱۰. به جماعت خواندن نمازهای مستحبی ماه رمضان؟! ۴۴
۱۱. پاسخی به معاندین پیرامون تقیه کردن امامان شیعه در بیان فتاوی!!! ۴۸
۱۲. آیا فقه اسلامی دستور به مدارای مطلق با مردم در همه حال می‌دهد؟! ۵۴
۱۳. محرومیت از همنشینی با خانواده در بهشت بابت تاخیر نماز؟! ۵۷
۱۴. آیا سهمیه ایثارگران از بیت المال برخلاف دستورات اسلام است؟ ۵۹
۱۵. چرا حکومت اسلامی مالیات دریافت می‌کند در حالی که چنین چیزی در زمان پیامبر اسلام نبود؟ ۶۴
۱۶. چه دلیل فقهی بر لزوم شرکت در راهپیمایی است؟ ۶۶
۱۷. آیا بر اساس فقه شیعه نباید از رای و دیدگاه زنان پیروی کرد؟ ۷۰
۱۸. آیا دست بلند کردن در هنگام توسل به اهل بیت علیهم‌السلام ممنوعیت فقهی دارد؟ ۷۵
۱۹. آیا توجه به ائمه علیهم‌السلام در هنگام شروع نماز حرام و شرک است؟ ۷۸

۲۰. آیا بزرگان شیعه خواندن نماز صحیح را بلد نبودند؟	۸۰
۲۱. آیا همه انسانها چون از یک پدر و مادرند، به هم محرم هستند؟	۸۵
۲۲. اگر آرایش و پوشش رنگی مشکل دارد، چرا امام شیعه چنین رفتار می‌کرد؟	۸۷
۲۳. گرفتن جزیه از اهل کتاب به میزان بیشتر از توانایی آنان؟	۹۲
۲۴. مقصود از واژه «صلاة» در قرآن دعا است یا نماز؟	۹۵
۲۵. آیا پیامبر اسلام جراحی کردن را حرام می‌دانست؟	۹۷
۲۶. چرایی دفاع ایران از فلسطین از منظر فقه شیعه؟	۱۰۰
۲۷. بررسی فتوای منسوب به شیخ مفید مبنی بر دفن جنین زنده همراه مادر فوت شده؟	۱۰۵
۲۸. جواز نگاه به زنان زیبارو در کتاب کافی؟	۱۰۸
۲۹. آیا پیامبر اسلام به زنان زیبا نگاه می‌کرد و معتقد بود که این کار حلال است؟	۱۱۰
۳۰. پاسخ به شبهه وهابی پیرامون مسح گوشها در وضو؟	۱۱۲
۳۱. از نظر فقه نقش مردم در استقرار حکومت اسلامی تا چه اندازه است؟	۱۱۵
۳۲. پاسخ به شبهه وهابی در مورد جایگاه مضمضه و استنشاق در وضو؟	۱۲۲
۳۳. حسن آقا میری می‌گوید: ما نمی‌توانیم در مورد قاتلین امام حسین (علیه السلام) حکمی صادر کنیم و مجازاتشان کنیم چون از منظر فقه ولی دم نیستیم؟	۱۲۴
۳۴. آیا کشتن مورچگان در روایات شیعه اجازه داده شده است حتی اگر به انسان آزاری نرسانند؟	۱۲۹
۳۵. اگر امر به معروف و نهی از منکر در فقه اسلامی واجب است چرا امام سجاد (علیه السلام) به این فریضه در برابر یزید عمل نکرد؟	۱۳۲
۳۶. اگر در دست داشتن انگشتر عقیق مستحب است و دفع بلا می‌کند، پس چرا این انگشتر از سردار سلیمانی دفع بلا نکرد؟	۱۳۷
۳۷. وجوب و اجبار کردن کنیزان بر زنا از نظر فقه اسلام و قرآن؟	۱۴۱
۳۸. آیا سیادت از طریق مادر نیز ثابت می‌شود!!!	۱۴۵
۳۹. اگر سوگند خوردن کراهت دارد، پس چرا خداوند در قرآن سوگند خورده است؟	۱۴۶
۴۰. توضیحاتی در مورد سخن رهبری پیرامون رفتار دوم از منظر فقه اسلامی؟	۱۴۷
۴۱. در فقه اسلامی زنان حق شرکت در نماز عید را ندارند جز دختران جوان آن هم برای پیدا کردن شوهر	۱۵۳

۴۲. توضیحی در مورد ولایت مطلقه فقیه در بیانات مرحوم امام خمینی با استناد به منابع فقهی؟ ۱۵۴
۴۳. مولوی عبدالحمید: امام خمینی قائل بوده‌اند که معنای اسلام سیاسی آن است که ما دین را تابع سیاست کنیم و هرچه سیاست اقتضاء آن را داشت، بگوییم دستور دین همان است؟ ۱۶۰
۴۴. مولوی عبدالحمید: در برداشت ما از اسلام، اعدام وجود ندارد جز در مورد قصاص که مثلاً فردی، فرد دیگر را کشته باشد که در این صورت می‌توان فرد قاتل را اعدام کرد؟ ۱۶۷
۴۵. آیا مطابق فقه شیعه ایستاده بول کردن اشکالی ندارد و پیامبر اسلام هم ایستاده بول می‌کرد؟ ۱۷۶
۴۶. آیا فقه شیعه شاخه‌ای از اسلام نبوده و آن یک فقه و مذهب جعلی است؟ ۱۸۰
۴۷. حکم فقهی نماز خواندن در برابر رفت و آمد مردم و انتقاد ابوحنیفه به نماز امام کاظم علیه السلام در این موضوع؟ ۱۸۶
۴۸. آیا گفتن شعار مرگ بر آمریکا ممنوعیت فقهی دارد؟ ۱۹۰
۴۹. نقدی بر مولوی عبدالحمید در مورد جواز مشروع شمردن رژیم غاصب اسرائیل بر اساس مبانی فقهی؟ ۱۹۳
۵۰. نسخ حکم خداوند در مورد مجازات فقهی زناکار؟ ۱۹۷

۱. مهاجرت ورزشکاران از دیدگاه فقه شیعه چه حکمی دارد؟

پرسش اول:

شایان مصلح در کانال خود نوشت:

مجرى تى وی میگه کشور هتل نیست که اتاقش بد بود عوضش کنی. باشه
ولى خدا توى قرآن درباره مهاجرت آیه آورده و اتفاقا جایگاهت رو جهنم میدونه
اگر اوضاع بد (تعاریف خاص خودش) باشه و مهاجرت نکنی!
با آرزوی موفقیت برای ناهید کیانی و کیمیا علیزاده و تمام ورزشکاران ایرانی که
مهاجرت کرد.

پاسخ:

متأسفانه شایان مصلح که گمان کرده با خواندن دو کتاب دینی کارشناس
شده با بیان فوق نشان داد که از آیات و روایات و احکام اسلام هیچ فهمی ندارد،
زیرا هجرتی که در قرآن به آن اشاره و تأکید شده، هجرت به سوی دارالایمان و دار
الاسلام است.

یعنی اگر انسان در مکانی است که نمیتواند به تکالیف دینی اش عمل کند،
موظف است به مکانی ایمانی و اسلامی هجرت کند تا بتواند آزادانه فرائض
دینی اش را انجام دهد، لذا در تعبیر خداوند هجرت کردن با تعبیر هجرت به
سوی خدا و رسول آمده و می فرماید:

«و کسی که در راه خدا هجرت کند نقاط امن فراوان و گسترده ای در زمین

می‌یابد، و کسی که از خانه‌اش به عنوان مهاجرت به سوی خدا و پیامبر او بیرون رود سپس مرگش فرا رسد پاداش او بر خدا است و خداوند آمرزنده و مهربان است. «وَمَنْ يَهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء، آیه ۱۰۰)

یا در آیه دیگر فرمود:

«ای بندگان من که ایمان آورده‌اید زمین من وسیع است تنها مرا بپرستید (و تسلیم در برابر فشارهای دشمنان نشوید).» «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي وَاسِعَةٌ فَإِيَّايَ فَاعْبُدُونِ» (عنکبوت، آیه ۵۶)

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه فوق فرمود:

«هرگاه در سرزمینی که تو در آن به سر می‌بری خداوند نافرمانی شد، از آنجا به جای دیگر کوچ کن.» «الإمام الصادق علیه السلام - فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي» إِذَا غَضِيَ اللَّهُ فِي أَرْضٍ أَنْتَ فِيهَا فَاخْرُجْ مِنْهَا إِلَى غَيْرِهَا.»^۱

در تفسیر نمونه در مورد آیه فوق می‌خوانیم:

بدیهی است این یک قانون اختصاصی مربوط به مؤمنان مکه نیست، و شان نزول هرگز مفهوم وسیع و گسترده آیه را که هماهنگ با دیگر آیات قرآن است محدود نمی‌کند، به این ترتیب در هر عصر و زمان، و در هر محیط و مکان، آزادی بطور کامل از مسلمانان سلب شود و ماندن در آنجا نتیجه‌ای جز ذلت و زبونی و دور ماندن از برنامه‌های الهی نداشته باشد وظیفه مسلمانان مهاجرت است به مناطقی که بتوانند آزادی مطلق یا آزادی نسبی را به دست آورند.

به تعبیر دیگر: هدف آفرینش انسان بندگی خدا است، همان بندگی که رمز آزادگی و سرفرازی و پیروزی انسان در همه جبهه‌ها است، و در جمله «فَإِيَّايَ

فَاعْبُدُونِ» به آن اشاره شده، و در آیه ۵۶ سوره ذاریات **﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾** نیز آمده است.

هرگاه این هدف اساسی و نهایی زیر پا بماند راهی جز هجرت نیست، زمین خدا وسیع است، و باید به نقطه دیگری قدم نهاد، و هرگز در چنین مواردی اسیر مفاهیمی همچون قبیله و قوم، وطن، و خانه و کاشانه نشد و تن به ذلت و اسارت در نداد که احترام این امور تا زمانی است که هدف اصلی به مخاطره نیفتد.^۱

بنابراین هجرتی که قرآن بر آن تاکید دارد، هجرت برای انجام فرائض و تکالیف دینی است، لذا در آیات متعددی هجرت با قید **﴿فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾** بیان شده است، یعنی هجرت باید در راه خداوند و برای عمل به تکالیف دینی باشد:^۲

لذا پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«هرکس برای دین خود از سرزمینی به سرزمینی دیگر، ولو به اندازه یک وجب زمین باشد، بگریزد، سزاوار بهشت باشد و همدم ابراهیم و محمد است.» **«مَنْ قَرَّرَ بِدِينِهِ مِنْ أَرْضٍ إِلَى أَرْضٍ وَإِنْ كَانَ شِبْرًا مِنَ الْأَرْضِ، اسْتَوْجَبَ الْحِجَّةَ وَكَانَ رَفِيقَ إِبْرَاهِيمَ وَمُحَمَّدٍ.»**^۳

از سوی دیگر در روایات ما گناه کبیره‌ای معرفی شده است به عنوان **«التعرب بعد الهجرة»** و مقصود از این گناه آن است که انسان از دار الاسلام و دار الایمان هجرت کند و به دیاری برود که نتواند احکام اسلام را بیاموزد و عمل کند:^۴

امام رضا علیه السلام فرمود:

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۶، ص ۳۲۷

۲. سوره بقره آیه ۲۱۸؛ سوره آل عمران آیه ۱۹۵؛ سوره انفال آیه ۷۲-۷۴؛ سوره توبه آیه ۲۰؛ سوره نحل آیه ۴۱؛ سوره حج آیه ۵۸؛ سوره نور آیه ۲۲

۳. بحارالانوار، ج ۱۹، ص ۳۱

۴. گناهان کبیره، ج ۲، ص ۳۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹۹ باب ۳۶

خداوند تعزّب بعد از هجرت را حرام فرمود؛ چون باعث برگشتن از دین و دست شستن از یاری پیامبران و حجّتها [ی خدا] ﷺ و نیز تباهی و از بین بردن حقّ هر صاحب حقّی می‌شود، چون با بادیه نشینان همنشین می‌شود و همچنین اگر کسی دین را کاملاً شناخت، برای او جایز نیست در میان مردمان نادان و بی‌خبر [از دین و معارف آن] سکونت کند؛ چون بیم آن می‌رود که دست از علم بردارد و با نادانان در آید و در جهل غوطه‌ور شود. «حَرَّمَ اللَّهُ التَّعَرُّبَ بَعْدَ الْهِجْرَةِ لِلرُّجُوعِ عَنِ الدِّينِ وَتَرْكِ الْمُوَازَرَةِ لِلْأَنْبِيَاءِ وَالْحُجَجِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَمَا فِي ذَلِكَ مِنَ الْفَسَادِ وَإِبْطَالِ حَقِّ كُلِّ ذِي حَقٍّ لِعِلَّةِ سُكْنَى الْبَدْوِ؛ وَلِذَلِكَ لَوْ عَرَفَ الرَّجُلُ الدِّينَ كَامِلًا لَمْ يَجْزِلْهُ مُسَاكَنَةُ أَهْلِ الْجَهْلِ، وَالْخَوْفِ عَلَيْهِ؛ لِأَنَّهُ لَا يُؤْمِنُ أَنْ يَقَعَ مِنْهُ تَرْكُ الْعِلْمِ، وَالْدُّخُولُ مَعَ أَهْلِ الْجَهْلِ وَالْتِمَادِي فِي ذَلِكَ»^۱

ورزشکارانی که شایان مصلح از هجرت آنان یاد کرده است، کسانی هستند که برای اقامه فرائض الهی و تکالیف دینی هجرت نکردند و به سوی دیار کفر رهسپار نشدند جز به خاطر انگیزه‌های مادی و عمل نکردن به تکالیف دینی و عملکرد آنان مصداق «التعرب بعد الهجرة» است که اساساً خودش گناه کبیره است.

۲. آیا نگاه کردن به نامحرم در جلسه خواستگاری جایز است؟

پرسش دوم:

آیا چنین حکمی در اسلام است که در خواستگاری مرد می‌تواند به بدن زن و موهایش نگاه کند در حالی که هنوز نامحرم هستند؟ اگر هست آیا چنین حکمی قابل قبول است؟

پاسخ:

۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۳، ص ۵۶۶

در روایات ما بیان شده است که کسی که می‌خواهد با زنی ازدواج کند می‌تواند قبلاً به او موها و دست‌ها و زیبایی‌های او نگاه کند، نگاهی که وضع قیافه و اندام او را مشخص کند البته باید این نگاه کردن بدون لذت و تلذذ باشد و صرفاً برای آگاهی صورت گیرد:^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«مانعی ندارد هنگامی که مرد می‌خواهد با زنی ازدواج کند به او نگاه کند و به صورت و پشت سر او بنگرد»^۲

و فرمود:

«مانعی ندارد به صورت و دست‌های او نگاه کند در صورتی که قصد ازدواج با او را داشته باشد»^۳

در روایت دیگر آمده است که از امام صادق علیه السلام سوال شد که آیا مرد می‌تواند به موها و زیبایی‌های زنی که قصد تزویج او را دارد نگاه کند؟
امام فرمود:

«اشکالی ندارد در صورتی که این نگاه از روی لذت و شهوت نباشد (و صرفاً برای آگاهی باشد)»^۴

فلسفه این حکم این است؛

که انسان با بصیرت کامل همسر خود را انتخاب کند و از ندامت و پشیمانی‌های آینده که پیمان زنا شویی را به خطر می‌افکند جلوگیری شود چنان که امام صادق علیه السلام خطاب به یکی از افراد که می‌خواست با زنی ازدواج کند فرمود:

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۷ باب ۳۶

۲. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۵

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۵

۴. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۵

«قبلا به او نگاه کن که این سبب می شود مودت و الفت میان شما پایدار شود»^۱

این نیز روشن است که این حکم مخصوص به مواردی است که انسان به راستی می خواهد درباره زنی تحقیق کند که اگر شرایط در او جمع بود با او ازدواج کند اما کسی که هنوز تصمیم بر ازدواج نگرفته، تنها به احتمال ازدواج یا به عنوان جستجوگری نمی تواند به زنان نگاه کند.^۲

۳. مقصود از خریداری زن توسط شوهرش در جلسه خواستگاری چیست؟

پرسش سوم:

لطفا درباره این روایت توضیح دهید

امام باقر علیه السلام در پاسخ به سوالی می گوید که عروس را هنگام خواستگاری باید دید زیرا که داماد با بهای گرانی زن را می خرد!!!

پاسخ:

در روایاتی که در گذشته حول آن بحث کرده ایم وارد شده است که انسان می تواند در جلسه خواستگاری به بدن زنی که می خواهد با او ازدواج کند و قصد جدی در کار است و مانعی نیز برای ازدواج وجود ندارد با رعایت شرایطی نگاه کند.

در روایات دیگری برای این جواز تعلیل آورده شده است که از آنجایی که فرد خواستگار مشتری زن است و گویی قصد خرید او را دارد، طبیعتا نگاه کردن به او جهت شناخت بیشتر بی اشکال است.

عبدالله بن سنان می گوید؛

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۹۰

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۷، ص ۳۹۴

«از حضرت صادق علیه السلام پرسیدم وقتی شخص اراده دارد با زنی ازدواج کند آیا جایز است به موی او نگاه کند؟ فرمود: آری، زیرا به گرانباترین قیمت خریدار اوست و او را می‌خرد»^۱

این مضمون در روایات دیگری نیز وارد شده است؛^۲

مراد از گرانترین قیمت پرداختی جهت خرید، مهریه نیست زیرا ارزش پولی مهریه گرانترین قیمت محسوب نمی‌شود خصوصاً با توجه به آنکه تاکید شده است که مهریه باید کم و ناچیز باشد و از قرار دادن مهریه زیاد نهی شده است در نقلی آمده است؛

«از برکت زن آن است که مهریه‌اش کم باشد و از شومی زن آن است که مهریه‌اش زیاد باشد»^۳

تعبیر به خرید و فروش در روایات فوق تعبیری مجازی است به این که انسان با ازدواج کردن تمام زندگی و دارایی و عمر و وقت خود را صرف همسر و زندگی او می‌کند و گویی تمام زندگی خود را می‌دهد تا همسرش را به دست آورد و نزد خود تا آخر عمر نگه دارد، وقتی انسان چنین بهای مهمی پرداخت می‌کند، حقش است که نسبت به همسر آینده‌اش شناخت لازم را بدست آورد، لذا در نقلی امام صادق علیه السلام فرمود؛

«نگاه کردن به زنی که قصد ازدواج با او است بی‌اشکال است، زیرا اگر جز این باشد چرا انسان مال (و زندگیش) را در اختیار همسرش قرار می‌دهد»^۴
متفکر شهید، مطهری می‌آورد؛

۱. التهذیب، ج ۷، ص ۴۳۵

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۸۷ باب ۳۶

۳. الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۷

۴. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۵

«روایات (فوق) به آن معناست که آنچه انسان در زندگی زناشویی مایه می‌گذارد از هر چیز گرانبهاتر است. واضح است که مراد مهریه نیست، زیرا ارزش پولی مهریه گرانبهاترین قیمت نیست؛ بلکه مقصود این است که می‌خواهد با او زندگی کند و عمر خویش را با او بسر برد»^۱

فقیه ارجمند مکارم شیرازی می‌آورد؛

«این احادیث تعبیر به خریدار و مشتری کرده بود ولی باید توجه کرد که تعبیر به خریدار معنایش این نیست که زنان خرید و فروش می‌شوند چون نمی‌توان آنها را از خودشان خرید و اگر خرید و فروش باشد چرا بعد از طلاق مهریه می‌گیرند در حالی که معامله فسخ شده است. اینها دلیل است که کلمه خریدار و فروشنده کنایه و مجاز است و معنی آن، این است که به خاطر کمالات معنوی و انسانی، بهای مهمی جهت (ازدواج و ادامه زندگی که عمر و سرمایه زندگیش است) می‌پردازند»^۲

۴. مشروعیت نگاه به بدن زن در جلسه خواستگاری بر اساس فقه اهل سنت؟

پرسش چهارم:

کانال وهابی:

جواز نگاه به بدن نامحرم در فقه اهل بیت!!!

شیخ صدوق مینویسد:

أَبِي اللَّهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى عَنِ الْبَرْزَنْطِيِّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَعْقُوبَ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الرَّجُلُ يُرِيدُ أَنْ يَتَزَوَّجَ الْمَرْأَةَ يَحْزُرُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَيْهَا قَالَ نَعَمْ وَتَرَفُّقُ لَهُ الثِّيَابُ لِأَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَشْتَرِيَهَا بِأَعْلَى ثَمَنِ!!!

۱. مجموعه آثار، ج ۱۹، ص ۵۳۴

۲. کتاب النکاح، ج ۱، ص ۷۰

پاسخ:

ما در پاسخهای گذشته در مورد جواز نگاه کردن انسان به زنی که قصد ازدواج با او را دارد در جلسه خواستگاری و فلسفه این حکم توضیحات کافی را داده ایم. حکم مذکور در روایات و فتاوی بزرگان اهل سنت هم آمده است که متأسفانه وهابیون بیسواد فضای مجازی از این حکم و روایات اهل سنت بی اطلاع هستند و به شیعه در مورد حکم مذکور اعتراض می کنند.

در صحاح سته و غیر آن از پیامبر گرامی اسلام نقل شده است که فرمود: «وقتی یکی از شما از زنی خواستگاری می کند، اگر امکانش بود می تواند به هر جا از بدن آن زن که انگیزه را برای ازدواج با او فراهم می کند نگاه کند» «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «إِذَا خَطَبَ أَحَدُكُمُ الْمَرْأَةَ، فَإِنْ اسْتَطَاعَ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى مَا يَدْعُوهُ إِلَى نِكَاحِهَا فَلْيَفْعَلْ»

باز نقل می کنند که پیامبر گرامی فرمود:

«به زنی که از او خواستگاری می کنی نگاه کن زیرا سبب مودت و محبت بین شما می شود» «فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «انْظُرْ إِلَيْهَا؛ فَإِنَّهُ أُخْرَى أَنْ يُودَمَ بَيْنَكُمَا»^۱

در نقل دیگر آمده است که فردی بدون آنکه به بدن زنی که از او خواستگاری کرده بود نگاه نکرده بود، پیامبر به او امر فرمود که برود و قبل ازدواج به بدن آن زن نگاه کند: «فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «انْظُرْتُ إِلَيْهَا؟» قَالَ: لَا. قَالَ «فَاذْهَبْ فَانْظُرْ إِلَيْهَا»^۲

در نقل دیگر پیامبر گرامی فرمود:

«اگر خداوند در قلب انسان اراده خواستگاری از زنی را قرار داد، اشکالی

۱. سنن ترمذی، ج ۲، ص ۲۷۵؛ فتح الباری، ج ۹، ص ۱۵۶؛ نیل الاوطار، ج ۶، ص ۲۳۹؛ عمده

القاری، ج ۲۰، ص ۱۱۹

۲. صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۴۲؛ السنن الکبری بیهقی، ج ۷، ص ۸۴

ندارد که به بدن آن زن نگاه کند» «إِذَا قَذَفَ اللَّهُ فِي قَلْبِ عَبْدِ نِكَاحِ امْرَأَةٍ فَلَا بَأْسَ أَنْ يَتَأَمَّلَ خَلْقَهَا»^۱

علمای اهل سنت استدلال کرده‌اند که می‌توان به همه بدن زن مورد خواستگاری نگاه کرد (به غیر از عورت) زیرا این روایات مطلق نگاه کردن را اجازه داده است، لذا عمر بن خطاب ساق پای دختری که قصد ازدواج با او را داشت برهنه کرد تا به آن نگاه کند: «الْأَحَادِيثُ لَمْ تَعَيِّنْ مَوَاضِعَ النَّظَرِ، بَلْ أَطْلَقَتْ لِيَنْظُرَ إِلَى مَا يَحْصُلُ لَهُ الْمَقْصُودُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ وَالِدَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ مَا رَوَاهُ عَبْدِ الرَّزَّاقِ وَسَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ: أَنَّ عُمَرَ خُطِبَ ... فَكَشَفَ عَنْ سَاقِهَا»^۲

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه که فتاوی مذاهب چهارگانه اهل سنت را در بر دارد، تصریح شده است که نگاه کردن به بدن زن مورد خواستگاری مستحب است: «كَذَا يَنْدُبُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى زَوْجَةٍ قَبْلَ الْعَقْدِ بِشَرَطِ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ يَجِبُ فِي زَوَاجِهَا»^۳

مفسر بزرگ اهل سنت یعنی قرطبی نیز می‌نویسد که جواز نگاه کردن به زن مورد خواستگاری، فتوی جمهور فقهای اهل سنت و مالک و شافعی و... است به خاطر وجود احادیث صحیح در این موضوع و شافعی و احمد گفته‌اند که این جواز ثابت است چه آن زن راضی باشد و خودش را برای نگاه کردن عرضه کند و چه راضی نباشد و انسان به صورت پنهانی به بدن او نگاه کند. قرطبی در ادامه از بزرگان اهل سنت نقل می‌کنند که آنها اجازه داده‌اند که به مواضع مختلف بدن زن (جز عورت) نگاه شود»

«بِهَذَا قَالَ جُمْهُورُ الْفُقَهَاءِ مَالِكٌ وَ - الشَّافِعِيُّ وَ - الْكُوفِيُّونَ وَ - غَيْرُهُمْ وَاهِلٌ

۱. المعجم الاوسط طبرانی، ج ۳، ص ۳۷۶؛ کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۸

۲. فقه السنه، شیخ سید سابق، ج ۲، ص ۲۹

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه، ج ۴، ص ۲۰

الظاهر. وقد كره ذلك قوم لا مبالاة بقولهم، للأحاديث الصحيحة... قال الشافعي و - أحمد: بإذنها و - بغير إذنها إذا كانت مستترة. و - قال الأوزاعي: ينظر إليها و - يجتهد و - ينظر مواضع اللحم منها. قال داود: ينظر إلى سائر جسدها، تمسكا بظاهر اللفظ. و - أصول الشريعة ترد عليه في تحريم الاطلاع على العورة.^۱

۵. کمتر آمدن اموال میت از سهم تعیین شده وراث بر اساس قانون تقسیم ارث قرآن؟!

پرسش پنجم:

کانال معاند نوشت:

علیم مطلق در محاسبه‌ی جمع کسر عاجز است؟

در آیات ۱۱ و ۱۲ نساء در باب تقسیم ارث ما شاهد جمع کسر ۲۴/۲۷ هستیم، یعنی مثلا اگر اموال متوفی ۲۴ میلیون باشد، وی باید ۲۷ میلیون از آن را ارث بدهد! ۱. اگر مرد بمیرد، پدر و مادر او هر کدام یک ششم (یعنی هردو باهم دوششم) از اموال وی ارث می‌برند.

﴿لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا السُّدُسُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ﴾:

برای هر یک از پدر و مادر وی [=متوفی] یک ششم از ماترک [مقرر شده] است این در صورتی است که [متوفی] فرزندی داشته باشد^۲

۲. یک هشتم ارث نیز متعلق به همسر متوفی است.

﴿فَإِنْ كَانَ لَكُم وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ﴾:

اگر فرزندی داشته باشید یک هشتم برای میراث شما از ایشان

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۴، ص ۲۲۲

۲. نساء، آیه ۱۱

[همسرانتان] خواهد بود^۱

۳. دو سوم نیز فرزندان (اگر همه دختر و بیش از دو نفر باشند) ارث می‌برند.

﴿فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ﴾:

اگر دختر از دو تن بیشتر باشند سهم آنان دو سوم ماترک است^۲

« $\frac{2}{3} = \frac{1}{3} + \frac{1}{6} + \frac{1}{6}$ »!!^۳

یعنی ۱۰۸٪ دارایی!!

حال آن متوفی از زیر خاک چگونه بدهی اموال خود را به وراث طلبکار بدهد؟!

پاسخ:

نخست باید توجه داشت که قرآن کتاب کلیات است و شرح و تفسیر و بیان جزئیاتش وظیفه سنت یعنی پیامبر گرامی و اهلیت ایشان علیه السلام می‌باشد، چنانچه که در خود قرآن به این نکته تصریح شده و خداوند می‌فرماید:

﴿أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾ «ما این ذکر

(قرآن) را بر تو نازل کردیم تا آنچه به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید اندیشه کنند.»^۳

و می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ

يُؤْمِنُونَ﴾ «ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای اینکه آنچه را در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.»^۴

بر این اساس خداوند در آیات ۱۱ و ۱۲ از سوره مبارکه نساء در مورد میزان سهم

۱. نساء، آیه ۱۲

۲. نساء، آیه ۱۲

۳. نحل، آیه ۴۴

۴. نحل، آیه ۶۴

الارث می‌فرماید:

خداوند به شما در باره فرزندان سفارش میکند که (از میراث) برای پسر به اندازه سهم دو دختر باشد و اگر فرزندان شما (دو دختر و) بیش از دو دختر بوده باشد دو سوم میراث از آن آنها است و اگر یکی بوده باشد نیمی (از میراث) از آن او است، و برای پدر و مادر او (کسی که از دنیا رفته) هر کدام یک ششم میراث است اگر فرزندی داشته باشد و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند برای مادر او یک سوم است و اگر او برادرانی داشته باشد مادرش یک ششم میبرد (و پنج ششم باقیمانده برای پدر است) (همه اینها) بعد از انجام وصیتی است که او کرده است و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندان کدامیک برای شما سودمندترند - این فریضه الهی است و خداوند دانا و حکیم است.

و برای شما نصف میراث زنان است اگر آنها فرزندی نداشته باشند و اگر فرزندی برای آنها باشد یک چهارم از آن شماست پس از انجام وصیتی که کرده‌اند و ادای دین (آنها)، و برای زنان شما یک چهارم میراث شما است اگر فرزندی نداشته باشید و اگر برای شما فرزندی باشد یک هشتم از آن آنها است، بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید و ادای دین، و اگر مردی بوده باشد که کلاله (خواهر یا برادر) از او ارث می‌برد یا زنی که برادر یا خواهری دارد سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند) و اگر بیش از یک نفر باشند آنها شریک در یک سوم هستند پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین، بشرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین) به آنها ضرر نرزد این سفارش خدا است و خدا دانا و حلیم است.»

در آیات فوق و در بیان سهم وارثان بعضی وارثان سهم ثابتی از نظر «حد اقل» و «حد اکثر» برای آنها ذکر شده، مانند سهم شوهر و زن و پدر و مادر ولی بعضی

دیگر چنین نیستند، مانند «دو خواهر» و «دو دختر».

از سوی دیگر سهام ارث به شکلی که در آیات گذشته بیان شد گاهی از مجموع مال کمتر، و گاهی بیشتر است.

در روایات اسلامی که شرح و تفسیر آیات قرآن است تصریح شده است که در هنگامی که سهام ارث از مجموع مال بیشتر باشد و مال کمتر می‌آید، همیشه کمبود و کسری باید به آنهایی بخورد که در قرآن حد اقل و حد اکثر سهم آنها مشخص نشده یعنی سهمشان قابل تغییر و در نوسان است:^۱
بر همین اساس برخی می‌نویسند:

«ضابطه کلی در ورود نقص بر وارثان از دیدگاه شیعه فرضی است که در قرآن کریم برای وارثان مقرر شده است. اگر برای وارث تنها یک فرض مقرر شده باشد، مانند دختران، نقص متوجه او می‌شود؛ اما اگر برای وارث، دو فرض - فرض کم و فرض زیاد - مقرر شده باشد، مانند زوج و زوجه و مادر و برادران مادری، نقص متوجه او نمی‌گردد و در نتیجه از سهم تعیین شده چیزی کاسته نمی‌شود.»^۲
بنابراین در مثالی که شبهه افکن زده است، سهم پدر و مادر و همسر متوفی به صورت کامل داده می‌شود و ما بقی به دختران می‌رسد. یعنی نقص و ضرر به سهم دختران می‌خورد و آنان کمتر از بقیه ارث می‌برند تا مشکل زیادی سهام بر اموال میت پیش نیاید، چنانچه که وقتی اموال میت اضافی از سهام باشد، مقدار اضافی به دختران می‌رسد زیرا حد اقل و حداکثر برای سهم آنان تعیین نشده است. (در ذیل بیشتر بخوانید):^۳

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۷۶ باب ۷ «بَابُ كَيْفِيَّةِ إِلْقَاءِ الْعَوْلِ وَمَنْ يَدْخُلُ عَلَيْهِ النَّقْصُ وَ جُمْلَةٌ مِنْ أَحْكَامِ الْفَرَائِضِ»

۲. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت (علیهم‌السلام)، ج ۵، ص ۵۱۶؛ تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۰۵

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11942

چنانچه که گفته شد حکم فوق بر اساس روایات است که شرح و تفسیر کلیات آیات قرآن است. یعنی در خود قرآن تنها بیان سهم وراث شده است اما حکم سهام وراث در صورت تداخل سهام و کمتر آمدن مال از سهام وراث به سنت و تفسیر پیامبر گرامی و اهلبیت علیهم السلام واکذار شده است. چنانچه که در روایتی آمده است:

«اگر بخواهی براساس مذهب اهل بیت تسهیم به نسبت را کنار نهی، باید کاستی میراث را بر فرزندان و برادران پدری تحمیل کنی، که سهم آنان در نوسان است و هرچه از سهام قرآنی زیاد بیاید به آنان می رسد؛ اما همسران و برادران مادری هیچ وقت از ضریب نازل خود که خداوند به صراحت یاد کرده است پایین تر نمی آیند.»

«إِذَا أُرِدَتْ أَنْ تَلْقَى الْعُولَى فَإِنَّمَا يَدْخُلُ النِّقْصَانُ عَلَى الَّذِينَ لَهُمُ الزِّيَادَةُ مِنَ الْوَلَدِ وَالْإِخْوَةُ مِنَ الْأَبِ. وَأَمَّا الزَّوْجُ وَالْإِخْوَةُ مِنَ الْأُمِّ، فَإِنَّهُمْ لَا يَنْقُصُونَ مِمَّا سَمِيَ لَهُمُ [اللَّهُ] شَيْئًا.»^۱

و در نقل دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

«در قانون ارث، از سهم چهار تن کاسته نخواهد شد: پدر، مادر، شوهر، زن.»
(چون سهم ثابت حد اقلی و حد اکثری دارند و نقص بر سهم وراثی وارد می شود که سهم نوسانی دارند) «أَرْبَعَةٌ لَا يَدْخُلُ عَلَيْهِمْ ضَرَرُ فِي الْمِيرَاثِ: الْوَالِدَانِ وَالزَّوْجُ وَالْمَرْأَةُ.»^۲

۶. آیا خوک و شراب در اسلام حلال است و مسلمین فریب خورده اند؟

پرسش ششم:

۱. گزیده کافی، ج ۶، ص ۱۱۴؛ الکافی، ج ۷، ص ۸۲

۲. الکافی، ج ۷، ص ۸۲

کانال معاند:

خوردن گوشت خوک و نوشیدن الکل در اسلام حلال است! گوشت خوک و الکل در برخی ادیان به رغم قرآن، اهل کتاب (ادیانی که کتاب الهی دارند) حلال است. یعنی جزء طعامشان است. در اسلام ادعا شده که اینها را حرام کردند در حالی که آیهی قرآن میگوید طعام اهل کتاب که الکل و گوشت خوک و... باشد بر مسلمانان حلال است:

«امروز چیزهای پاکیزه بر شما حلال شده است. طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است...»^۱ آیه میگوید طعام اهل کتاب بر شما حلال است و طعام شما نیز بر آنها حلال است، فلذا الکل و گوشت خوک که طعام اهل کتاب است، بر مسلمین حلال است پاسخ:

ما در قرآن کریم دو دسته آیات داریم. آیاتی که مطلق یا عام هستند و آیاتی که مقید یا خاص هستند. امیر مومنان علیه السلام در بیانی به این نکته اشاره کرده و می‌فرماید:

«او (پیامبر اسلام) کتاب پروردگار شما را در میانتان به یادگار گذاشت در حالی که حلال و حرام خدا و واجبات و مستحباتش را بیان کرده بود و همچنین ناسخ و منسوخ آن و مباح و ممنوع آن را روشن نمود، خاص و عام آن را توضیح داد و پندها و مثلهايش را روشن ساخت و مطلق و مقید آن را بیان کرد و محکم و متشابه آن را معین فرمود» «کتاب ربکم فیکم: مبینا حلاله و حرامه و فرائضه و فضائله و ناسخه و منسوخه و رخصه و عزائمه و خاصه و عامه و عبره و امثاله و مرسله و محدوده و محکمه و متشابهه، مفسراً مجمله و مبیناً غوامضه»^۲

۱. مائده، آیه ۵

۲. نهج البلاغه خطبه اول

شارحین کلام فوق می نویسند:

منظور از خاص، آیاتی است که ظاهر آن عمومیت دارد ولی منظور از آن، مورد خاصی است، مانند آیه ولایت: «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ»، سرپرست و ولی شما تنها خداست و پیامبر او و آنها که ایمان آورده اند همانها که نماز را بر پا می دارند و در حال رکوع زکات می دهند». (مائده، آیه ۵۵) و می دانیم که این آیه، تنها یک مصداق بیشتر نداشت و آن امیر مؤمنان علی علیه السلام بود.

ولی عام، آیاتی است که عمومیت دارد و همگان را شامل می شود مانند: «السَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا»، دست مرد و زن دزد را ببرید!^۱

«مطلق» احکامی است که بدون قید و شرط بیان شده، مانند: «أَحَلَّ اللَّهُ الْبَيْعَ»، خداوند خرید و فروش را حلال کرده^۲ و «مقید» حکمی است که با قید و شرطی بیان شده، مانند: «تِجَارَةٌ عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»، تجارتی که از روی رضایت شما بوده باشد^۳. روشن است که جمع میان مطلق و مقید ایجاب می کند که مطلق را به وسیله مقید، تقیید کنیم و در مثال بالا تنها معامله ای را صحیح بدانیم که مورد تراضی طرفین باشد.^۴

و در مورد چرایی وجود آیات مطلق و عام و آیات مقید و خاص در قرآن نیز می نویسند:

«پاسخ سؤال مشابهی که در مورد آیات عام و خاص یا مطلق و مقید مطرح می شود نیز روشن گردید. زیرا جمع میان عام و خاص از طریق تخصیص و

۱. مائده، آیه ۳۶.

۲. بقره، آیه ۲۷۵.

۳. نساء، آیه ۲۹.

۴. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۴۲.

همچنین جمع میان مطلق و مقید یک جمع شناخته شده عرفی است و هرگز تناقض محسوب نمی‌شود.

مثلاً اگر حکومتی در یک کشور اعلام کند که صادرات مطلقاً آزاد است و سپس برای آن استثناهایی در نظر بگیرد؛ وجود این استثنایها دلیل بر تضاد نیست مخصوصاً اگر این کار به صورت یک سنت و روش در آید که حکم عام را بگویند و سپس خاص و قید آن را بیاورند؛ بخصوص این که معمولاً حکمی بدون استثناء وجود ندارد.^۱

در آیه مورد اشکال معاند آمده است: «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شد و (همچنین) طعام اهل کتاب برای شما حلال است و غذای شما برای آنها حلال می‌باشد» **﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ﴾**^۲

مقصود از حلال بودن طعام اهل کتاب، مطلق طعام آنها نیست، چنانچه که در روایتی از ابی جارود آمده که می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام در باره آیه **﴿وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ﴾** پرسیدم و فرمود: منظور غله‌ها و سبزیجات است. **«سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَ طَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ، فَقَالَ علیه السلام: «الْحُبُوبُ وَ الْبَقُولُ»**^۳

یا در روایت دیگر آمده است:

مردی از امام صادق علیه السلام سؤال نمود و گفت: گله‌ای را همراه چوپانی یهودی یا نصرانی می‌فرستیم و ناگهان پیش آمدی رخ می‌دهد و چوپان ذبح می‌کند، آیا

۱. پیام قرآن، ج ۸، ص ۳۳۹

۲. مائده، آیه ۵

۳. الکافی، ج ۶، ص ۲۶۴

از ذبح شده به دست وی بخوریم؟ حضرت فرمود:

قیمت آن را وارد زندگی ات نکن و از آن نخور؛ زیرا که مساله در ذبح، نام بردن خداست و در آن بر غیر مسلمان اعتمادی نیست. آن مرد گفت: خداوند فرماید: **«الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ»** امام صادق علیه السلام فرمودند: پدرم می گفت: منظور، تنها حبوبات و نظایر آن است. **«فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: «كَانَ أَبِي (صلوات الله علیه) يَقُولُ: إِنَّمَا هِيَ الْحَبُوبُ وَ أَشْبَاهُهَا»^۱**

بنابراین اگر در آیه مورد بحث به صورت مطلق یا عام گفته شده که طعام اهل کتاب بر مسلمین حلال است در آیات و روایات دیگر، این اطلاق یا عمومیت قید خورده و خاصش وارد شده که مقصود طعامی است که خوک و شراب نباشد و اینکه تنها حبوبات اهل کتاب را می توان استفاده نمود حتی غذاهای گوشتی آنان از حیوانات حلال گوشت هم ممنوعیت مصرف دارد زیرا اهل کتاب ذبح شرعی را رعایت نمی کنند.

بر همین اساس در تفسیر نمونه در مورد آیه مذکور می خوانیم:

روایات متعددی که از ائمه اهل بیت علیهم السلام نقل شده این مطلب را تاکید می کند که منظور از طعام در این آیه، غیر ذبیحه های اهل کتاب است. در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه السلام نقل شده که در باره آیه فوق چنین فرمود:

«عَنِ بَطْنِهِمْ هَاهُنَا الْحَبُوبُ وَ الْفَاكْهَةُ غَيْرُ الذَّبَائِحِ الَّتِي يَذْبَحُونَ فَانْهَمُوا لَا يَذْكُرُونَ اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا»؛ «منظور از طعام اهل کتاب حبوبات و میوه ها است، نه ذبیحه های آنها زیرا آنها هنگام ذبح کردن نام خدا را نمی برند» و روایات متعدد

دیگری که در جلد ۱۶ وسائل الشیعه در باب ۵۱ از ابواب اطعمه و اشربه صفحه ۳۷۱ مذکور است.

دقت در آیات گذشته نشان می‌دهد که تفسیر دوم (تفسیر طعام به غیر ذبیحه) به حقیقت نزدیکتر است، زیرا همانطور که امام صادق (ع) هم در روایت فوق اشاره فرموده، اهل کتاب غالب شرائط ذبح اسلامی را رعایت نمی‌کنند، نه نام خدا را می‌برند و نه رو به سوی قبله حیوان را ذبح می‌کنند و هم چنین پایبند به رعایت سایر شرائط نیستند چگونه ممکن است در آیات قبل چنین حیوانی صریحا تحریم شده باشد و در این آیه حلال شمرده شود....

ما انکار نمی‌کنیم که طعام یک مفهوم وسیع دارد، ولی آیات سابق که در باره گوشتها بحث نموده و مخصوصا گوشت حیواناتی را که بهنگام ذبح نام خدا بر آن نبرند تحریم کرده، این مفهوم وسیع را تخصیص می‌زند و محدود بغیر گوشت میکند، و میدانیم هر عامی یا مطلقى قابل تخصیص و تقیید است. و این را نیز می‌دانیم که اهل کتاب مقید به ذکر نام خدا بر ذبیحه نیستند، از آن گذشته سایر شرائطی را هم که در «سنت» آمده است، مسلما رعایت نمی‌کنند.^۱

۷. آیا از نظر فقه، شهید خطاب کردن مرحوم رئیسی صحیح است؟

پرسش هفتم:

میخواستم بدونم «شهید» خطاب کردن نسبت به شهدای بالگرد ریاست جمهور، دلیل شرعی هم داره یا نه؟

پاسخ:

در تفسیر نمونه چنین آمده است؛

شهادت در فرهنگ اسلام دو معنی متفاوت دارد؛

۱. تفسیر نمونه، ج ۴، ص ۲۷۷

۱. معنای خاص؛

همان کشته شدن در معرکه جنگ در راه خدا است که احکام خاصی در فقه دارد از جمله عدم نیاز شهید به غسل و کفن، بلکه با همان لباس خونین دفن می‌شود.

۲. معنای عام و گسترده:

معنای وسیع شهادت آن است که انسان در مسیر انجام وظیفه الهی کشته شود یا بمیرد. هر کس در حین انجام چنین وظیفه‌ای به هر صورت از دنیا برود شهید است.^۱

پیامبر گرامی فرمود؛

«هر کس در راه خدا (و برای انجام وظیفه‌ای الهی) کشته شود، شهید می‌باشد» **«من قتل فی ذات الله فهو شهید»**^۲

رئیس جمهور عزیز و شهید ما و همراهان والا مقامش هم در مسیر عمل به دستورات خداوند و رفع حوائج مسلمین و مومنین از دنیا رفتند و این چنین مردنی همان شهادت است زیرا بر اساس روایات، مسیر رفع حوائج مومنین همان مسیر فی سبیل الله است.

پیامبر گرامی اسلام فرمود:

«کسی که در راه برآوردن نیاز برادر مؤمن خود بکوشد، چنان است که نه هزار سال با روزه گرفتن و شب زنده‌داری خدا را عبادت کرده باشد.»

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر که برای رضای خدا در راه برآوردن نیاز برادر مسلمان خود بکوشد، خداوند عزوجل هزار هزار حسنه برایش بنویسد.» - «اگر برای برآوردن نیاز برادر

۱. تفسیر نمونه، ج ۲۱، ص ۴۰۷

۲. میزان الحکمه (عربی) ج ۶، ص ۶۸؛ کنز العمال، ح ۱۱۲۳۷

خود بکوشم، تا نیازش برطرف شود، نزد من خوشتر است از این که هزار بنده آزاد کنم و هزار اسب زین کرده و لگام بسته [برای جهاد] در راه خدا هدیه کنم.» پیامبر گرامی فرمود:

«کسی که برای کمک به برادر خود و نفع رساندن به او اقدام کند پاداش مجاهدان در راه خدا را خواهد داشت.» - «هرکس برای برادر مؤمن خود حاجتی برآورد، چنان است که همه عمرش را به عبادت خدا سر کرده باشد.»^۱

۸. بر پایه چه دلایل فقهی ساختن بمب اتم را جایز می‌دانید؟

پرسش هشتم:

اخیرا برخی از مسئولین از احتمال ساختن بمب اتم توسط ایران سخن گفته‌اند؟ آیا مستنداتی برای این عمل از فقه اهل بیت علیهم‌السلام وجود دارد؟!!!

پاسخ:

همانطور که در فتوای رهبری انقلاب آمده است، حکم اولیه ساختن بمب اتمی بر حرمت است، زیرا این بمب سبب کشته شدن غیر نظامیان و آسیب رسیدن به امکانات طبیعی و غیر طبیعی می‌شود، اما اگر دشمن بخواهد و قصد جدی داشته باشد که از بمب اتم بر علیه ما استفاده کند و موجودیت ما و میلیون‌ها انسان مسلمان را نابود کند، در این صورت ما برای دفاع از خود و نیز ایجاد بازدارندگی در برابر دشمن می‌توانیم بمب اتم بسازیم و در صورت لزوم از آن استفاده هم بکنیم، چنانچه که اخیرا برخی مسئولین عالی رتبه نظام به این نکته اشاره کردند.

سردار حق طلب که فرمانده سپاه حفاظت و امنیت مراکز هسته‌ای کشور است، می‌گوید:

۱. ترجمه میزان الحکمه، ج ۳، ص ۲۴۶ به بعد

«در صورتی که رژیم صهیونیستی بخواهد اقدامی علیه مراکز و تاسیسات هسته‌ای ما انجام دهد حتماً و قطعاً با واکنش ما مواجه و برای مقابله به مثل با سلاح‌های پیشرفته مراکز هسته‌ای رژیم مورد تهاجم و عملیات قرار خواهد گرفت. اگر رژیم جعلی صهیونیستی بخواهد از تهدید حمله کردن به مراکز هسته‌ای کشورمان برای تحت فشار قرار دادن ایران استفاده ابزاری کند، تجدید نظر در دکترین و سیاست‌های هسته‌ای جمهوری اسلامی ایران و عدول از ملاحظات اعلامی گذشته محتمل و قابل تصور می‌باشد.»^۱

همینطور کمال خرازی، مشاور رهبری و رئیس شورای راهبردی روابط خارجی در این رابطه چنین گفت:

اگر آن‌ها بخواهند جسارت کنند و به تاسیسات هسته‌ای ایران لطمه بزنند، سطح بازدارندگی ما متفاوت خواهد شد. ما تا به حال بازدارندگی را در سطح متعارف تجربه کردیم. اگر آن‌ها بخواهند به توانایی‌های هسته‌ای ایران ضربه بزنند، طبیعتاً می‌تواند موجب تغییر دکترین هسته‌ای ایران شود.

مجری از ایشان سوال می‌کند:

این نکته مهمی است آقای دکتر. شاهد تغییر در دکترین بازدارندگی ایران و دکترین بازدارندگی اسرائیل هستیم. اگر اسرائیل تاسیسات هسته‌ای ایران را هدف قرار دهد، شما دقیقاً چه خواهید کرد؟

ایشان پاسخ می‌دهد:

«دو سال پیش در گفت‌وگو با الجزیره اعلام کردم که ایران ظرفیت تولید بمب هسته‌ای دارد؛ امروز هم آن ظرفیت هست، ولی ما تصمیمی برای تولید بمب هسته‌ای نداریم. اما اگر موجودیت ایران تهدید شود، ناچاریم دکترین هسته‌ای خود را تغییر دهیم. اخیراً مقامات نظامی هم اعلام کردند که اگر اسرائیل بخواهد

به تاسیسات هسته‌ای حمله کند تجدید نظر در دکترین و سیاست‌های هسته‌ای ایران و عدول از ملاحظات اعلامی گذشته محتمل و قابل تصور است.^۱ در این رابطه می‌توان به مستندات فقهی نیز اشاره کرد.

مثلاً از روایات استفاده می‌شود که اصل اولیه آن است که در جنگ و نبرد، تنها باید با آنانی که با مسلمین سر جنگ دارند برخورد کرد، و کودکان و پیران و بردگان که معمولاً در جنگ شرکت نمی‌کنند، نباید مورد گزند و آسیب واقع شوند. پیامبر گرامی در توصیه خود به سربازان اسلام می‌فرمود؛

«برده و پیران و زنان را در نبرد نکشید...» «وَلَا تَقْتُلُوا وِلْدًا وَلَا شَيْخًا كَبِيرًا وَلَا امْرَأَةً...»^۲

در روایت دیگری، امام صادق علیه السلام فرمود؛

«پیامبر از کشتن زنان و کودکان نهی کرد» «لَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله نَهَى عَنْ قَتْلِ النِّسَاءِ وَ الْوِلْدَانِ»^۳

و فرمود؛

«در جنگ با مشرکین، مشرکین را بکشید اما پیران و کودکانشان را نکشید» «اقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ وَ اسْتَحْيُوا شُيُوخَهُمْ وَ صَبِيَّاتَهُمْ»^۴

اما گاه ممکن است که دشمن از این حکم اسلامی سوء استفاده کند و به بهانه اینکه طبق حکم اسلام و دیدگاه مسلمین، کشتن کودکان و پیران و زنان در نبرد ممنوع است، این دسته از افراد را سپر خود قرار دهند تا از این طریق بر مسلمین غلبه کنند و مملکت مسلمین را نابود و جان و مال و ناموسشان را به

1. B2n.ir/b27148

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۶۹؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۹

۳. المحاسن، ج ۲، ص ۳۲۷؛ الفقیه، ج ۲، ص ۵۲

۴. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۴۲

یغما برند و اسلام را نابود کنند، در این صورت از روی اضطرار، در جهت مقابله با دسیسه دشمن و جلوگیری از شکست، از بین بردن کودکان و زنان و پیرانی که دشمن از آنها به عنوان سپر استفاده می‌کند، اشکالی ندارد چنانچه که در روایتی آمده است که حفص بن غیاث می‌گوید:

«از امام صادق علیه السلام درباره شهری از شهرهای دشمن در جنگ پرسید که آیا جایز است به آب بسته شوند یا به آتش سوزانده شوند یا به وسیله منجنیق چیزی به سمت آن‌ها پرتاب شود تا کشته شوند، در حالی که میان آن‌ها زنان و کودکان و پیران، و اسیران مسلمان و تاجران باشند؟ فرمود: این کار با آن‌ها انجام می‌شود وجود اینان مانع از این اقدام نمی‌شود و دیه و کفاره آن‌ها بر عهده مسلمانان واجب نخواهد بود.» **«سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ مَدِينَةٍ مِنْ مَدَائِنِ أَهْلِ الْحَرْبِ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يُرْسَلَ عَلَيْهِمُ الْمَاءُ وَتُحْرَقَ بِالنَّارِ أَوْ تُزْمَى بِالْمَجَانِقِ حَتَّى يُقْتَلُوا وَفِيهِمُ النِّسَاءُ وَالصَّبِيَانُ وَالشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْأَسَارَى مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَالتُّجَّارُ فَقَالَ يُفْعَلُ ذَلِكَ بِهِمْ وَلَا يُمْسَكُ عَنْهُمْ هَوْلَاءُ وَلَا دِيَّةٌ عَلَيْهِمْ لِلْمُسْلِمِينَ وَلَا كَفَّارَةٌ»^۱**

علامه مجلسی در ذیل روایت مذکور می‌نویسد؛

«این روایت حمل می‌شود در جایی که فتح و غلبه بر دشمن جز از این طریق ممکن نیست» **«حمل علی ما إذا لم يمكن الفتح بغير ذلك.»^۲**

در استفتائی از مرحوم امام خمینی پرسیدند؛

«اگر در جنگ، نیروهای باطل عده‌ای از مسلمانان (از قبیل زنان، کودکان و پیرمردان) را سپر قرار دهند آیا کشتن مسلمانان مذکور جائز است یا خیر؟»

پاسخ؛

«اگر دفاع از اسلام و مسلمین و سرکوب کردن مهاجمین متوقف بر آن باشد

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۸

۲. ملاذ الاخیار، ج ۹، ص ۳۷۸

جائز است.^۱

و همینطور فرمودند؛

«اگر یک دسته‌ای از مسلمین را کفار سپر قرار دادند؛ فرض کنید که عراق فاسد، یک دسته‌ای از مسلمین بی‌گناه را سپر قرار داد و پشت آنها ایستاده که بریزد ایران را بگیرد، بر ما واجب است که مسلمان و غیر مسلمانش را بکشیم. مسلمانها شهید هستند و به بهشت می‌روند و کافرهايش کافرنند و به جهنم. دفاع واجب است.»^۲

بنابراین در مورد بمب اتم هم گفتنی است که این اگرچه به طبیعت آسیب می‌رساند یا غیر نظامیان کشته می‌شوند اما در صورتی که چاره‌ای جز استفاده از آن نباشد، استفاده از آن اشکالی ندارد.

یا مثلاً حکم اولیه این است که در هنگام نبرد با دشمنان نباید به منابع طبیعی و درختان و... آسیب رساند، چنانچه که در روایتی آمده است که پیامبر گرامی اسلام، هنگامی که سپاهی را برای نبردی، گسیل می‌داشت به آنان امر می‌کرد که درختان را از بین نبرند و می‌فرمود؛

«درختان خرما را نسوزانید و آنها را در آب، غرق نکنید و هیچ درخت میوه‌ای را قطع ننمایید و زراعتی را به آتش نکشید.» **«وَلَا تُحْرِقُوا النَّخْلَ...»**^۳

اما در روایات دیگر تصریح شده است که اگر برای غلبه دشمن چاره جز آسیب رساندن به طبیعت و مثلاً قطع درختان نبود، در این صورت انجام این عملکرد اشکالی ندارد: **«لَا تَقْطَعُوا شَجَرًا إِلَّا أَنْ تَضْطَرُّوا إِلَيْهَا»**^۴

۱. استفتاءات، ج ۳، ص ۴۵

۲. صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۱۱۸

۳. الکافی، ج ۵، ص ۲۹؛ تهذیب الأحکام، ج ۶، ص ۱۳۸

۴. المحاسن، ج ۲، ص ۳۵۵

بر همین اساس مسلمین در جنگ با بنی نضیر ناچارا برخی از درختان را قطع کردند، چنانچه که قرآن در این رابطه فرمود:

«هر درخت با ارزش نخل را قطع و یا آن را به حال خود واگذار کردید، همه به فرمان خدا بود، و هدف این بود که فاسقان را خوار و رسوا کند.» ﴿مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ نَرَكْتُمُوهَا قَائِمَةً عَلَىٰ أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ﴾^۱

در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«ظاهر آیه این است که مسلمانان بعضی از درختان «لینه» (نوع خوب) را بریدند و بعضی از همانها را رها ساختند، و این عمل باعث ایراد یهود شد و قرآن به آنها پاسخ گفت تا روشن شود این کار از روی هوای نفس نبوده، بلکه یک دستور الهی در این زمینه صادر شده بود که در شعاع محدود این کار عملی گردد، تا بیش از حد ضایعاتی رخ ندهد.

در هر صورت این حکم یک استثنا در قانون معروف اسلامی است که می‌گوید به هنگام حمله به دشمن نباید درختان را قطع کرد، و حیوانات را کشت، و زراعتها را آتش زد، این تنها مربوط به موردی بوده است که برای بیرون کشیدن دشمن از قلعه، و یا فراهم ساختن میدان جنگ و مانند آن ضرورت داشته، و در هر قانون کلی استثنائات جزئی ضروری غالباً وجود دارد، همانگونه که اصل کلی بر نخوردن گوشت مردار است، ولی به هنگام اجبار و اضطرار «اکل میته» مجاز است.»^۲

ساختن بمب اتم و آسیب رسیدن به طبیعت هم اگرچه به حکم اولیه ممنوع است اما در هنگام اضطرار به بیانی که گذشت، اشکال ندارد.

همینطور از دسته‌ای دیگر از ادله نیز می‌توان مشروعیت ساخت و استفاده از

۱. حشر، آیه ۵

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۴۹۵

بمب اتم در هنگام اضطرار را استنباط کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ حرام الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است، حلال فرموده است» **«لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ»^۱**

بر اساس روایت فوق، ساختن و استفاده از بمب اتم اگر چه به حکم اولیه حرام است اما در هنگام اضطرار بی اشکال است، چنانچه که در موارد دیگر هم در هنگام اضطرار احکام اولیه مانند حرمت خوردن شراب یا میت و مانند آن برداشته می شود چرا که دین اسلام، دین سهل و آسانی است و در مواردی که پیروانش در اضطرار و سختی اند، احکامش را بر آنها تخفیف می دهد، چنان که خداوند می فرماید؛

«در دین برای شما حرج و سختی قرار داده نشده است»^۲

پیامبر گرامی فرمود؛

«من برای شریعت سهل و آسان مبعوث شده‌ام»^۳

از سوی دیگر در مواردی عمل به مهم ممکن است موجب ضرر شود، در چنین مواردی باید اهم بر مهم مقدم شود تا ضرر و زیان از انسان دور شود، چنان که خداوند می فرماید؛

«خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» **«لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۴**

امام رضا علیه السلام فرمود؛

۱. بحار الانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۱

۲. حج، آیه ۷۸

۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۱۶

۴. بقره، آیه ۱۹۵

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام شمرده شده است» «كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ بُهِيَ عَنْهُ ... فَحَرَامٌ صَارَ لِلْجِسْمِ وَ فَسَادٌ لِلنَّفْسِ»^۱

همینطور در روایات ما آمده است «لا ضرر ولا ضرار فی الاسلام» که بر اساس آن هر گونه مساله‌ای که سبب آسیب رسیدن به خود و دیگران و اجتماع شود در اسلام بر داشته شده است.^۲

اگر دشمن بخواهد بر علیه ما از بمب اتم استفاده بکند و ما برای مقابله با این زمان اضطرار و تهدید دشمن، بمب اتم نساخته باشیم و برای دفاع از خود از آن استفاده نکنیم و در نتیجه موجودیت خود را از دست داده و میلیون‌ها انسان مسلمان هم کشته شوند، در این صورت این عملکرد ما در نساختن بمب اتم سبب ایجاد فساد و ضرر و القاء در هلاکت می‌شود که طبق آیات و روایات فوق این عملکرد ما ممنوعیت دارد.

۹. آیا خداوند در قرآن حکم به برتری پسران بر دختران در احکام شرعی داده است؟

پرسش نهم:

برخی شبهه می‌کند که خداوند در سوره آل عمران فرموده که پسر با دختر برابر نیست و این یعنی تبعیض جنسیتی و برتری پسران بر دختران؟!!!

پاسخ:

خداوند با صراحت هرگونه تبعیض بین افراد بشر را باطل اعلام کرده و برتری را تنها به تقوا شمرده و می‌فرماید:

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم، و تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم، تا یکدیگر را بشناسید، ولی گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترین شماست، خداوند دانا و خبیر است.»^۱

اساساً در روایات ما آمده است که یک زن صالحه از هزار مرد غیر صالح برتر و بالاتر است: «الْإِمْرَأَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ»^۲

و همین‌طور توجه به فرزند دختر از دستورات مورد تاکید اسلام است. روشن است که اگر بر مبنای اسلام، فرزند پسر بر دختر ارجحیت داشت دیگر روایاتی که ذکر می‌شود از اهل بیت علیهم‌السلام صادر نمی‌شد.

پیامبر گرامی فرمود؛

«چه خوب فرزندانی هستند دختران با حجاب! هر کس یکی [از آنها] داشته باشد، خداوند، آن را برای وی پوششی از آتش [دوزخ] قرار می، دهد و هر کس دو تا داشته باشد، خداوند، به خاطر آنان، او را وارد بهشت می‌سازد و اگر سه دختر یا مانند آن خواهر داشته باشد، جهاد و صدقه [ی استحبابی] را از او برمی‌دارد.»

«نِعَمَ الْوَلَدُ الْبَنَاتُ الْمُحَدَّرَاتُ، مَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ وَاحِدَةٌ جَعَلَهَا اللَّهُ سِتْرًا لَهُ مِنَ النَّارِ، وَمَنْ كَانَتْ عِنْدَهُ اثْنَتَانِ أَدْخَلَهُ اللَّهُ بِهِمَا الْجَنَّةَ، وَإِنْ كُنَّ ثَلَاثًا أَوْ مِثْلَهُنَّ مِنَ الْأَخَوَاتِ، وَضَعَ عَنْهُ الْجِهَادَ وَ الصَّدَقَةَ.»^۳

مردی در خدمت پیامبر گرامی بود که خبر به دنیا آمدن فرزندش را به او دادند. رنگش دگرگون شد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمود؛

۱. حجرات، آیه ۱۳

۲. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۲

۳. مکارم الاخلاق، ص ۲۱۹؛ بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۹۱

«تو را چه شد؟ عرض کرد: خیر است. پیامبر فرمود: بگو. عرض کرد: وقتی از خانه بیرون آمدم همسرم درد زایمان داشت و حالا برایم خبر آوردند که دختر زاییده است. پیامبر فرمود: سنگینی اش بر روی زمین است و سایه بانش آسمان و روزی دهنده اش خدا و او یک دسته گل است که تو او را می بویی.»

«إِتَى رَجُلٌ وَهُوَ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ فَأَخْبَرَ بِمَوْلودٍ أَصَابَهُ فِتَعْيَرٌ وَجْهُ الرَّجُلِ، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: مَا لَكَ؟ فَقَالَ: خَيْرٌ، فَقَالَ: قُلْ، قَالَ: خَرَجْتُ وَالْمَرْأَةُ تَمَخَّضُ فَأَخْبَرْتُ أَنَّهَا وَلَدَتْ جَارِيَةً، فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ: الْأَرْضُ تُقْلُهَا، وَالسَّمَاءُ تُظِلُّهَا، وَاللَّهُ يَرْزُقُهَا، وَهِيَ رِيحَانَةٌ تَسْمُهَا»^۱

امام صادق علیه السلام به جارود بن منذر فرمود:

«شنیده‌ام از اینکه دختری برایت زاده شده است ناراحتی! از او به تو زبانی نمی‌رسد، گل خوشبویی است که می‌بویی و روزیش هم تضمین شده است، پیامبر خدا دارای چند دختر بود»

«بَلِّغْنِي أَنَّهُ وَلَدَ لَكَ ابْنَةً، فَتَسَخَطُهَا؟ وَمَا عَلَيْكَ مِنْهَا! رِيحَانَةٌ تَسْمُهَا وَقَدْ كُفِّتَ رِزْقُهَا، وَ (قَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَبَا بَنَاتٍ)»^۲

و در نقل دیگر آمده است:

«خداوند به دختران، مهربانتر است، نسبت به پسران» «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى الْإِنَاثِ أَرْقُ مِنْهُ عَلَى الذُّكُورِ»^۳

حال در مورد پرسش مطرح شده گفتنی است که خداوند می‌فرماید:

«(به یاد آورید) هنگامی را که همسر «عمران» گفت: «خداوند! آنچه را در رحم دارم، برای تو نذر کردم، که «محرر» (و آزاد، برای خدمت خانه تو) باشد. از

۱. الکافی، ج ۶، ص ۵

۲. همان، ص ۶

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۳۶۷

من بپذیر، که تو شنوا و دانایی! - ولی هنگامی که او را به دنیا آورد، (و او را دختر یافت)، گفت: «خداوند! من او را دختر آوردم - ولی خدا از آنچه او به دنیا آورده بود، آگاهتر بود - و پسر، همانند دختر نیست. (دختر نمی تواند وظیفه خدمتگزاری معبد را همانند پسر انجام دهد.) من او را مریم نام گذاردم، و او و فرزندان او را از (وسوسه های) شیطان رانده شده، در پناه تو قرار می دهم.» ﴿إِذْ قَالَتِ امْرَأَتُ عِمْرَانَ... وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنثَى...﴾ سوره آل عمران، آیه ۳۵-۳۶

در تفسیر نمونه می خوانیم:

«از تواریخ و اخبار اسلامی و گفته مفسران استفاده می شود که «حنه» و «اشیاع» دو خواهر بودند که اولی به همسری «عمران» که از شخصیت های برجسته بنی اسرائیل بود در آمد و دومی را «زکریا» پیامبر خدا به همسری انتخاب کرد. همسر عمران «حنه» سالها گذشت که فرزندی از او متولد نشد روزی زیر درختی نشسته بود پرنده ای را دید که به جوجه های خود غذا می دهد مشاهده این محبت مادرانه آتش عشق فرزند را در دل او شعله ور ساخت و از صمیم دل از درگاه خدا تقاضای فرزندی کرد و چیزی نگذشت که این دعای خالصانه به هدف اجابت رسید و باردار شد.

از بعضی از روایات استفاده می شود که خداوند به عمران وحی فرستاده بود که پسری پر برکت که می تواند بیماران غیر قابل علاج را درمان کند و مردگان را به فرمان خدا حیات بخشد به او خواهد داد که به عنوان پیامبر به سوی بنی اسرائیل فرستاده می شود.

او این جریان را با همسر خود «حنه» در میان گذاشت لذا هنگامی که او باردار شد تصور کرد فرزند مزبور همان است که در رحم دارد بی خبر از این که کسی که در رحم او است مادر آن فرزند (مریم) می باشد و به همین دلیل نذر کرد که پسر را خدمتگزار خانه خدا «بیت المقدس» نماید اما به هنگام تولد مشاهده

کرد که دختر است در این موقع نگران شد که با این وضع چه کند. زیرا خدمتکاران بیت المقدس از میان پسران انتخاب می شدند و سابقه نداشت دختری به این عنوان انتخاب گردد....

سپس افزود: «تو می دانی که دختر و پسر (برای هدفی که من نذر کرده ام) یکسان نیستند» **﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾**

دختر، پس از بلوغ، عادت ماهانه دارد و نمی تواند در مسجد بماند، به علاوه نیروی جسمی آنها یکسان نیست، و نیز مسائل مربوط به حجاب و بارداری و وضع حمل ادامه این خدمت را برای دختر مشکل می سازد و لذا همیشه پسران را نذر می کردند.

از قرائن موجود در آیه و روایاتی که در تفسیر آیه وارد شده است، استفاده می شود که **﴿وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى﴾** (پسر همانند دختر نیست) از زبان مادر مریم است....^۱

بنابراین مقصود از تعبیر «پسر همانند دختر نیست» یعنی پسر در خدمت به معبد و خدمت به مردم ظرفیتهای بیشتری نسبت به دختر دارد نه اینکه در نزد خداوند، پسر محبوبتر از دختر باشد، چنانچه که این نکته و نکاتی که در تفسیر نمونه مورد بیان قرار گرفت در روایتی از کافی شریف نیز مورد اشاره قرار گرفته است: **«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَى عِمْرَانَ أَنِّي وَاهِبٌ لَكَ ذَكَرًا سَوِيًّا مُبَارَكًا يُبْرِئُ الْأَكْمَةَ وَالأَبْرَصَ وَيُحْيِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ وَجَاعِلُهُ رَسُولًا إِلَى بَنِي إِسْرَائِيلَ فَحَدَّثَ عِمْرَانُ امْرَأَتَهُ حَتَّى بَدَلَكَ وَهِيَ أُمُّ مَرْيَمَ فَلَمَّا حَمَلَتْ كَانَ حَمْلُهَا بِهَا عِنْدَ نَفْسِهَا غُلَامًا - فَلَمَّا وَضَعَهَا قَالَتْ رَبِّ إِنِّي وَضَعْتُهَا أُنْثَى ... وَلَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى أَيْ لَا يَكُونُ الْبِنْتُ رَسُولًا يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا وَضَعْتَ فَلَمَّا**

وَهَبَ اللَّهُ تَعَالَى لِمَرْيَمَ عِيسَى كَمَا هُوَ الَّذِي بَشَّرَ بِهِ عِمْرَانُ ...»^۱

بر همین اساس مرحوم طبرسی در توضیح فراز مورد اشاره از آیه مذکور می‌آورد:

«لَيْسَ الذَّكَرُ كَالْأُنْثَى (و فرزند پسر چون فرزند دختر نمیباشد) زیرا آنچه را مرد شایسته است زن شایسته نیست و از آن جمله در آنان (بنی اسرائیل) فقط تحریر و بخدمت کنیسه گماردن را برای مرد جایز می‌شمردند و بر زن جایز نمی‌دانستند زیرا به علت عادت حیض و نفاس و وجوب پوشیدن خود از ضرر و خودداری از رفتن میان مردم صلاحیت تحریر و ماندن در کنیسه و خدمت عابدان و معتکفان را ندارد.»^۲

۱۰. به جماعت خواندن نمازهای مستحبی ماه رمضان؟!

پرسش دهم:

امام جعفر صادق دستور می‌دهد در ماه رمضان نماز نافله را به جماعت بخوانید و علمای شیعه می‌گویند پاسخی نداریم و علمش را به اهل علم واگذار میکنیم!!!

امام صادق دستور می‌دهد در ماه رمضان نماز نافله را همراه با خانواده خود به جماعت برگزار کن:

عن عبد الرحمن عن أبي عبد الله عليه السلام قال: صل بأهلك في رمضان الفريضة و النافلة فإني أفعله كتاب ملاذ الاخيار، ج ۵، ص ۵۰۵
این روایت جواز اقامه نماز نافله و مستحبی به صورت جماعت را ثابت میکند!!!

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳۵

۲. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۴۷

پاسخ:

خواندن نمازهای مستحبی شب‌های ماه رمضان به صورت جماعت بر اساس روایات شیعه باطل و مردود و بدعت است.

در نقلی آمده است که راوی می‌گوید:

از امام صادق علیه السلام درباره [چگونگی] نماز در [ماه] رمضان در مساجد پرسیدم.

فرمود: چون امیر مؤمنان علیه السلام به کوفه آمد، به حسن بن علی علیه السلام فرمان داد تا میان مردم ندا دهد که در ماه رمضان در مساجد، نمازها [ی مستحب] به جماعت نیست. حسن بن علی علیه السلام طبق فرمان امیر مؤمنان علیه السلام ندا داد. مردم، چون سخن حسن بن علی علیه السلام را شنیدند، فریاد کشیدند: «**وَاَعْمَرَاهُ! وَاَعْمَرَاهُ!**».

چون حسن علیه السلام نزد امیر مؤمنان علیه السلام برگشت، امیر مؤمنان پرسید: این صدا چیست؟

گفت: ای امیر مؤمنان! مردم فریاد می‌زنند: «**وَاَعْمَرَاهُ! وَاَعْمَرَاهُ!**» (سنت عمر از بین رفت)» «... فَلَمَّا سَمِعَ النَّاسُ مَقَالََةَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَاحُوا: وَاَعْمَرَاهُ وَاَعْمَرَاهُ!! فَلَمَّا رَجَعَ الْحَسَنُ علیه السلام إِلَى امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام قَالَ لَهُ: مَا هَذَا الصَّوْتُ؟ فَقَالَ: يَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، النَّاسُ يَصِيحُونَ: وَاَعْمَرَاهُ وَاَعْمَرَاهُ»^۱

در نقل دیگری خود امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

زامداران پیش از من، کارهایی کردند که در آنها با پیامبر خدا مخالفت نمودند و... و سنتش را دگرگون ساختند. من اگر مردم را وادار می‌کردم که آنها را ترک کنند و کارها را به جایگاه خود و به آنچه زمان پیامبر خدا بود، برمی‌گرداندم، سپاهم متفرق می‌شد....

به خدا سوگند، مردم را فرمان دادم که در ماه رمضان، جز برای نماز واجب،

اجتماع نکنند و به آنان اعلام کردم که گردآمدنشان بر نافله‌ها [به صورت جماعت]، بدعت است. برخی از لشکریانم که همراه من پیکار می‌کنند، فریاد برآوردند که: ای مسلمانان! سنت عمر، دگرگون شد؛ ما را از نماز مستحب در ماه رمضان، نهی می‌کند.

بیم آن داشتم که در بخشی از لشکریانم شورش پدید آورند...» «وَاللّٰهُ لَقَدْ أَمَرْتُ النَّاسَ أَنْ لَا يَجْتَمِعُوا فِي شَهْرِ رَمَضَانَ إِلَّا فِي فَرِيضَةٍ، وَأَعْلَمْتُهُمْ أَنَّ اجْتِمَاعَهُمْ فِي النَّوَافِلِ بِدْعَةٌ، فَتَنَادَى بَعْضُ أَهْلِ عَسْكَرِي مِمَّنْ يُفَاتِلُ مَعِيَ: يَا أَهْلَ الْإِسْلَامِ، غَيَّرَتْ سُنَّةُ عُمَرَ! يَنْهَانَا عَنِ الصَّلَاةِ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ تَطَوُّعاً وَلَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَثُورُوا فِي نَاحِيَةِ جَانِبِ عَسْكَرِي»^۱

این که به جماعت خواندن نمازهای مستحبی ماه رمضان بدعت خلیفه دوم است، در روایات اهل سنت هم مورد اشاره قرار گرفته است. بخاری نقل می‌کند که راوی می‌گوید:

«در ماه رمضان، شبی با عمر بن خطاب به سوی مسجد بیرون رفتیم. مردم را دسته‌دسته و پراکنده دیدیم. هر کس برای خود نماز می‌خواند، یا کسی نماز می‌خواند و تعدادی اندک با او به جماعت نماز می‌خواندند. عمر گفت: «به نظرم اگر همه این جمعیت، پشت سر یک نفر نماز بخوانند، بهتر است». پس تصمیم گرفت و همه را پشت سر ابی بن کعب گرد آورد. شبی دیگر با او بیرون آمدم، مردم پشت سر یک نفر نماز می‌خواندند. عمر گفت: «این، چه بدعت خوبی است»

«خَرَجْتُ مَعَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ لَيْلَةً فِي رَمَضَانَ إِلَى الْمَسْجِدِ، فَإِذَا النَّاسُ أَوْزَاعٌ مُتَفَرِّقُونَ، يُصَلِّي الرَّجُلُ لِنَفْسِهِ، وَ يُصَلِّي الرَّجُلُ فَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ الرَّهْطُ، فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَرَى لَوْ جُمِعَتْ هَؤُلَاءِ عَلَى قَارِيٍّ؟ وَاحِدٍ لَكَانَ أَمْتَلُ، ثُمَّ عَزَمَ فَجَمَعَهُمْ عَلَى ابْنِ أَبِي كَعْبٍ، ثُمَّ خَرَجْتُ مَعَهُ لَيْلَةً أُخْرَى وَ النَّاسُ يُصَلُّونَ بِصَلَاةِ قَارِئِهِمْ. قَالَ عُمَرُ: نِعَمَ

الْبِدْعَةُ هَذِهِ!»^۱

در ذیل بیشتر در این رابطه توضیح داده‌ایم:^۲

حال وهابی مدعی شده است که به حسب روایتی که مورد استناد قرار داده است، به جماعت خواندن نمازهای مستحبی در ماه رمضان اشکال ندارد!!!

شیخ حر عاملی به وهابی دو پاسخ مهم می‌دهد: «فَيَجِبُ حَمْلُهُ أَمَّا عَلَى التَّقِيهِ أَوْ عَلَى مَجْرَدِ الْمَتَابَعَةِ...»^۳

توضیح دو پاسخ شیخ حر عاملی رحمه الله علیه:

۱. روایت می‌گوید که انسان در ماه رمضان به همراه خانواده نمازهای واجب و مستحب را بخواند «صَلِّ بِأَهْلِكَ فِي رَمَضَانَ الْفَرِيضَةِ وَ النَّافِلَةِ»

لزوماً به همراه خانواده نماز خواندن به معنای نماز خواندن به صورت جماعت نیست. بلکه این همراهی به صورت متابعت و همزمان نماز خواندن هم صدق می‌کند و امام علیه السلام هم قید به جماعت خواندن را نیاوردند تا بگویند مقصود امام به جماعت خواندن بوده است.

۲. اگر بگوییم که از روایت تنها به جماعت خواندن استفاده می‌شود باز هم پاسخ می‌دهیم که در این صورت روایت مذکور از روی تقیه و بر خلاف روایات شیعه و موافق با فقه اهل سنت صادر شده است زیرا اهل سنت نمازهای مستحبی ماه رمضان را تحت عنوان تراویح به جماعت می‌خوانند.

در مواردی که روایتی موافق با اهل سنت است و به ظاهر با روایات شیعه هم در تعارض است، روایت مورد بحث از اعتبار ساقط می‌شود، زیرا ما در هنگام تعارض روایات ماموریم روایتی را که موافق با اهل سنت است را طرد کنیم و

۱. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۷۰۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9837

۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۳۳۷

بگوییم که تقیه‌ای صادر شده است، چنان که راوی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که؛

«دو خبر از شما می‌بینیم که یکی از آنها موافق اهل سنت و دیگری مخالف اهل سنت است، کدام خبر را اخذ کنیم؟ امام علیه السلام فرمود آن خبری را که با اهل سنت مخالف است، آن را اخذ کنید چرا که رشد و هدایت در آن است» «وَجَدْنَا أَحَدَ الْحَبَرَيْنِ مُوَافِقًا لِلْعَامَّةِ وَالْآخَرَ مُخَالِفًا لَهُمْ بِأَيِّ الْحَبَرَيْنِ يُؤْخَذُ قَالَ مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فَفِيهِ الرَّشَادُ»^۱

در مورد چرایی صدور روایات تقیه‌ای و موافق با مذهب اهل سنت پاسخ بعدی ما را مطالعه فرمایید.

۱۱. پاسخی به معاندین پیرامون تقیه کردن امامان شیعه در بیان فتاوی!!!

پرسش یازدهم:

کانال معاند نوشت:

امام باقر: بقای شیعه در تناقض گوئی است!

برای اثبات اینکه مذهب شیعه یک مذهب من درآوردی و هر دمیلی است، کافی است به روایات و احادیث و احکام این مذهب نگاه انداخت.

ازینرو یک حدیث که صحت آن نیز تایید شده است را از معتبرترین کتاب حدیث شیعه یعنی کتاب کافی خدمت شما ارائه میکنم.

ترجمه:

زراره می‌گوید: از امام باقر سؤالی کردم و پاسخی شنیدم، یک تن دیگر آمد و همان سؤال مرا تکرار کرد و پاسخی غیر از پاسخ من دریافت کرد و رفت، یک نفر دیگر آمد و باز همان سؤال مرا مطرح کرد و جواب دیگری شنید و رفت.

من گفتم: ای پسر رسول خدا این دو تن از پیروان شمایند، از عراق آمده‌اند، تا تکلیف خود را بشناسند از چه رو باید دو پاسخ متفاوت دریافت کنند؟

امام گفت: ای زراره، این شیوه برای ما و شما بهتر است، چون بقای ما و بقای مکتب ما را تضمین می‌کند. اگر متفق و یک رأی باشید، مردم از ارتباط ما و شما آگاه می‌شوند. آن وقت جان ما و شما به خطر می‌افتد و دیر یا زود منقرض می‌شویم: الکافی - ط الاسلامیه نویسنده: الشیخ الکلبینی، جلد ۱، صفحه ۶۵

مگر میشود با تناقض گویی و گیج کردن مردم، آنها را به راه راست هدایت کرد؟

پاسخ:

تاریخ شیعه نشان از این حقیقت تلخ دارد که شیعیان پیوسته از طرف حکومت‌های ستمکار در جهان اسلام که طرفدار مذاهب غیر شیعی بوده‌اند تحت فشار بوده و مورد انواع شکنجه‌ها و ظلم و ستم‌ها قرار گرفته‌اند. این وضعیت در دوران ائمه طاهرین که حکومت‌های اموی و عباسی بر اریکه قدرت سیاسی قرار داشتند بسیار شدید و هولناک بود. بدیهی است در چنین شرایطی حفظ تشیع که تبلور اسلام راستین است جز با به کارگیری تئیه امکان‌پذیر نبود.

با توجه به این شرایط می‌توان به واقع‌نگری، دوراندیشی و روش و منش حکیمانه ائمه اهل بیت علیهم‌السلام پی برد. آنان با به کارگیری چنین شیوه خیر خواهانه و مصلحت‌اندیشانه توانستند حقایق دین را برای مردم بیان کنند، و با تحریف‌های معنوی که افرادی به عمد یا سهو در آیین اسلام انجام می‌دادند، به گونه‌ای شایسته و استوار مبارزه و مذهب تشیع را حفظ کنند. در حقیقت اگر بناست در این باره کسی ملامت و نکوهش شود، این حکومت‌های جابر اموی و عباسی، و دیگر حکومت‌های ستمکار در دنیای اسلامند که باید سرزنش شوند؛ حکومت‌هایی که بدترین ظلم‌ها و ستم‌ها را در حق شیعه اعمال می‌کردند. هم‌چنین باید آن دسته از علمای اهل سنت ملامت شوند که بر مباح بودن جان

و مال و آبروی شیعیان فتوا داده، و حکومت‌ها را بر اعمال شکنجه و قتل و غارت شیعیان ترغیب می‌کردند.^۱

از آنجا که حکومت‌های ستمگر بنی‌امیه و بنی‌عباس در طول تاریخ، با شیعیان سرستیز داشته و کمر به کشتار آنان بسته بودند، آنان به فرمان قرآن تقیّه نمودند و عقاید راستین خویش را کتمان کردند و بدین سان، جان خود و دیگر برادران مسلمان خویش را در آن شرایط دشوار، نجات دادند.^۲

کارنامه زندگی خلفای اموی و عباسی سرشار از ظلم و ستم است. در آن روزگار، نه تنها شیعیان به علت اظهار عقیده مطرود و منزوی شدند، بلکه محدثان اهل سنت نیز در دوران مأمون در مسئله «خلق قرآن» غالباً راه تقیّه را در پیش گرفته و جز یک نفر همگی پس از صدور بخشنامه مأمون درباره خلق قرآن، بر خلاف عقیده قلبی خویش موافقت نشان دادند، که داستان آن در تاریخ آمده است.^۳

به قدری عرصه بر شیعیان تنگ بود که علمای اهل سنت نقل می‌کنند:
«اگر به کسی زندیق و یا کافر می‌گفتند برای او دوست داشتنی‌تر بود تا این که به او شیعه علی بگویند» «أَنَّ الرَّجُلَ لَيَقَالَ لَهُ زَنْدِيقٌ أَوْ كَافِرٌ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يُقَالَ شِيعَةٌ عَلِيٌّ»^۴

اگر امامان اهل بیت (علیهم‌السلام) با تأکید فراوان روی مسأله تقیّه تأکید نکرده بودند،

۱. شیعه شناسی، رضوانی، ج ۲، ص ۶۵۳

۲. به منظور آگاهی بر کشتار بی‌رحمانه شیعیان، توسط پادشاهان بنی‌امیه و بنی‌عباس، به کتابهای: «مقاتل الطالبیین» نگارش ابوالفرج اصفهانی و «شهداء الفضیله»، نگارش علامه امینی و «الشیعه و الحاکمون»، نگارش محمد جواد مغنیه، مراجعه فرمایید.

۳. تاریخ طبری، ج ۷، ص ۱۹۵-۲۰۶.

۴. شرح نهج البلاغه لابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۴۴

تا آنجا که فرمودند: «تِسْعَةُ أَغْشَارِ الدِّينِ التَّقِيَّةُ؛ نه دهم دین تقیه است»^۱ «لا اِيْمَانُ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ؛ ایمان ندارد کسی که اهل تقیه نیست»^۲. و «التَّقِيَّةُ مِنْ دِيْنِي وَ دِيْنِ اَبَائِي؛ تقیه از دین من و دین پدران من است»^۳.

شاید عدد کشتگان شیعه در عصر بنی امیه و بنی عباس به صدها هزار یا میلیون ها نفر می رسید، یعنی دهها برابر کشتارهای بیرحمانه و وحشیانه ای که داشتند انجام می دادند. آیا کمترین تردیدی در مشروعیت تقیه در چنین شرایطی می توان داشت؟

در روایت مورد استناد معاند نیز امام علیه السلام در برابر یک سوال به سه تن، سه پاسخ مختلف می دهد تا دشمنان متوجه ارتباط آنان با ائمه و تشیع آنان نشوند تا به این وسیله جانشان حفظ شود:

«این عمل برای ما خیر و موجب بقاء ما می باشد، اگر شما بر یک امر متفق باشید دشمنانتان قصد شما را نموده و بقاء شما و ما را مختل می کنند»^۴.

نمونه این که امامان علیهم السلام به شیعیان از روی تقیه فتوای موافق با عقیده دشمنان می دادند تا جانشان حفظ شود، می توان به داستان علی بن یقطین اشاره کرد که دشمنان درصدد بودند که او را به جرم تشیع بکشند، اما وقتی دیدند که او مطابق با فتوای امام کاظم علیه السلام بر اساس فقه آنان عبادتش را انجام می دهد، از کشتن او صرف نظر کردند.

او در دربار عباسیان بوده و به امر امام کاظم علیه السلام، به رتق و فتق امور کشور و کمک های پنهانی به شیعیان مشغول بوده است. این کمک ها، از چشم

۱. المحاسن، ج ۱، ص ۲۵۹

۲. قرب الاسناد، ص ۳۵

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۱۹

۴. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۹۵

جاسوسان و سخن چینان حسود، پوشیده نماند و آنان را که از موقعیت و کاردانی و محبوبیت ابن یقطین ناخرسند بودند، به سعایت از او نزد هارون الرشید کشاند. در همین زمان، او درباره چگونگی وضو و اختلاف در آن، از امام کاظم سؤال می‌کند و امام برای حفظ جان و موقعیت او، مطابق با فتوای اهل سنت نظر می‌دهد و بدین صورت، جان او را نجات می‌دهد.

علی بن یقطین نامه به موسی بن جعفر علیه السلام نوشت که اگر صلاح بدانید بخط شریف خود تکلیف مرا در کیفیت وضوء ساختن مرقوم فرمائید تا ان شاء الله تعالی بر طبق آن رفتار کنم؟

حضرت در پاسخ نامه‌اش مرقوم فرمود: آنچه در باره اختلاف در وضو نوشته بودی فهمیدم، و آنچه من به تو دستور دهم در این باره این است که (ابتداء) سه بار آب در دهان بگردانی و سه بار آب در بینی کنی، و سه بار روی خود را بشوئی و آب را بلابلائی موه‌های صورت برسانی، و دستان خود را از سر انگشتان تا مرفق بشوئی، و همه سر را مسح کنی و رو و توی گوشه‌های دست بکشی و پا‌های خود را تا بلندی مفصل سه بار بشوئی، و به جز آنچه نوشتم به کیفیت دیگری وضو را انجام ندهی، و از این دستور تخلف نکنی!

چون نامه به علی بن یقطین رسید، از آنچه آن حضرت مرقوم فرموده بود و همه شیعه در باب وضو بر خلاف آن گویند در شگفت شد ولی با خود گفت: مولا و آقای من داناتر است به آنچه دستور داده و من نیز فرمانبردار اویم، و هم چنان که حضرت دستور فرموده بود وضوء می‌ساخت و با همه شیعه بخاطر امتثال دستور آن بزرگوار در این باره مخالفت می‌کرد، تا اینکه پیش هارون از علی بن یقطین سعایت و بدگوئی کردند، و به او گفتند: او مردی است به مذهب رافضیان و با تو مخالف است، هارون به برخی از نزدیکان خود گفت: در باره علی بن یقطین نزد من زیاد حرف می‌زنند، و او را متهم بمخالفت با ما و میل بسوی مذهب

رافضیان کرده‌اند، و من در انجام خدمتش نسبت بخود تقصیر و کوتاهی ندیده‌ام و بارها او را آزمایش کرده و نشانه از این تهمتها که به او زنند در او ندیده‌ام، و می‌خواهم به وسیله سر از کار او درآوردم بطوری که خود او هم نفهمد که مجبور شود از من پرهیز کرده تقیه نماید.

به او گفتند: ای امیر المؤمنین رافضیان در مسأله وضو با سنیان اختلاف دارند و اینان سبک وضو میگیرند و پاها را نمی‌شویند، پس چنانچه نفهمد از کیفیت وضو گرفتنش او را آزمایش کن، هارون گفت: آری این راهی است که از این راه مذهب او آشکار شود، سپس چندی او را بحال خود وا گذاشت، آنگاه او را بکاری در خانه خود واداشت تا اینکه هنگام نماز شد، و علی بن یقطین معمولاً در اطاقی خلوت برای وضو و نماز میرفت، پس هارون وقت نماز پشت دیواری ایستاد بطوری که علی بن یقطین را میدید ولی علی بن یقطین او را نمیدید، پس آب برای وضو خواست، و سه بار آب در دهان گردانده و سه بار در بینی کشید، و سه بار روی خود را شسته و لابلای موهای صورت را آب رسانده، و از سر انگشتان تا مرفق را سه بار شست و همه سرش را مسح کرد و گوشها را دست کشید و پاهای خود را سه بار شست و هارون در تمام این احوال او را نگاه میکرد، و چون دید که علی بن یقطین چنین کرد خود داری نتوانست و آمد خود را بعلی بن یقطین نشان داده و آواز داد: ای علی بن یقطین دروغ گوید هر کس که بپندارد تو رافضی هستی، و از آن پس وضع او در پیش هارون نیکو شد.

پس از این جریان بدون سابقه (نامه نگاری از طرف علی بن یقطین) نامه از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام به او رسید که ای علی بن یقطین از این ساعت به بعد چنانچه خداوند دستور فرموده وضوء بگیر، روی خود را برای وجوب یک بار بشوی و بار دیگر برای شاداب شدن بشوی و دستهای خود را دو بار همچنان از مرفق بشوی، و پیش سر را با روی دو پا با زیادی آب وضو مسح کن، زیرا آنچه بر تو

ترسیده میشد از بین رفت، و السلام^۱

۱۲. آیا فقه اسلامی دستور به مدارای مطلق با مردم در همه حال می‌دهد؟!!!

پرسش دوازدهم:

آیا اسلام دستور به مدارا کردن با افراد را می‌دهد؟ به نظرتون این حکم اسلام (مدارای مطلق) خلاف عقل نیست؟ زیرا در برخی موارد مدارا کردن سبب تجری افراد خاطی می‌شود؟

پاسخ:

در این شکی نیست که مدارا کردن با مردم یک دستور مسلم اسلامی است، چنانچه که برخی در این رابطه می‌نویسند:

منظور از «رفق»، مدارا و نرمش و ملایمت و خلاصه همه راه‌هایی است که ضد خشونت است. قرآن کریم در این زمینه بیان جالب توجهی دارد. می‌فرماید: ﴿فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ﴾؛ «به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی! و اگر خشن و سنگدل بودی، از اطراف تو پراکنده می‌شدند». آل عمران، آیه ۱۵۹

انسان کارهای خوب را تنها به کمک دیگران می‌تواند انجام دهد؛ زیرا نیروی انسان برای انجام دادن کارهای نیک کافی نیست. بنابراین، برای پیشرفت کارهای روزمره و تعامل با دیگران، لازم است ملایم و نرم‌خو باشد، تا دیگران جذب او شوند؛ زیرا اگر خشن باشد مردم از اطرافش پراکنده شده و در نتیجه از همه کارهای خیر محروم می‌شود. اساس اسلام بر محبت و ملایمت است؛ نه بر درستی و خشونت. البته خشونت گاهی از اوقات خوب است؛ اما استثناست. همچنین این نکته به توضیح نیاز ندارد که منظور محبت و دوستی در برابر

مؤمنان و اولیاء اللہ است، نہ در برابر دشمنان خدا.»^۱

چنانچه که در توضیح بالا آمد در مواردی مدارا ورزیدن مناسب نیست بلکه اعمال خشونت مناسب است.

امیر مومنان علیه السلام در این رابطه می فرماید:

«در آنجا که رفق و مدارا سبب خشونت می‌شود خشونت مدارا محسوب خواهد شد؛ چه بسا داروهایی که سبب بیماری گردد و بیماری‌هایی که داروی انسان است» «إِذَا كَانَ الرَّفْقُ خُرْقًا «كَانَ الْخُرْقُ رَفْقًا رُبَّمَا كَانَ الدَّوَاءُ دَاءً، وَ الدَّاءُ دَوَاءً»^۲

در شرح کلام فوق برخی می نویسند:

اصل و اساس در برنامه‌های زندگی، نرمش و مداراست؛ ولی گاه افرادی پیدا می‌شوند که از این رفتار انسانی سوء استفاده کرده بر خشونت خود می‌افزایند در مقابل این افراد خشونت تنها طریق اصلاح است. جمله بعد در واقع به منزله علت برای این جمله است، زیرا مواردی پیدا می‌شود که دوا، درد را افزون‌تر می‌سازد و تحمل درد، دوا محسوب می‌شود همان گونه که شاعر گفته است:

هر کجا داغ بایدت فرمود چون تو مرهم نهی ندارد

سود _____

اشاره به اینکه زخم‌هایی است که تنها درمان آن در گذشته داغ کردن و سوزاندن بود، به یقین در آنجا مرهم نهادن بیهوده و گاه سبب افزایش بیماری و به عکس گاه بیماری‌هایی عارض انسان می‌شود که سبب بهبودی از بیماری‌های مهم‌تری است.^۳

۱. آداب معاشرت در اسلام، ص ۲۴۵

۲. نهج البلاغه، نامه ۳۱

۳. پیام امام امیر المومنین علیؑ، ج ۹، ص ۶۳۷

امیر مومنان علیه السلام در بیان دیگری فرمود:

«مادام که مدارا کردن بهتر است مدارا کن؛ اما در آنجا که جز شدت عمل تو را بی نیاز نمی کند تصمیم به شدت بگیر» «وَأَرْفُقْ مَا كَانَ الرَّفْقُ أَرْفَقَ، وَاعْتَزِمْ بِالشَّدَةِ حِينَ لَا تُغْنِي عَنْكَ إِلَّا الشَّدَةُ»^۱

باز در شرح کلام فوق می خوانیم:

«به این ترتیب اصل و اساس در مناسبات میان حاکمیت و مردم، بلکه در تمام مدیریت ها رفق و مداراست؛ ولی اگر کسانی از مدارا کردن مدیر خواستند سوء استفاده کنند، جز برخورد شدید چیز دیگری کارساز نیست.

امروز هم مشاهده می کنیم که بهترین راه برای مبارزه با مفاسد اجتماعی و امر به معروف و نهی از منکر استفاده از برخوردهای محبت آمیز و منطق توأم با ادب و مداراست که اکثریت افراد از این طریق رام می شوند؛ ولی گروه اندکی هستند که جز با شدت عمل دست از اعمال خلاف برنمی دارند.»^۲

همینطور امیر مومنان در موارد دیگری نیز متذکر استثناء در مدارا شده اند و فرمودند:

«این امر (خروج ناکشین) را تا زمانی که قابل مهار کردن باشد، مهار می کنم، و هرگاه ناچار شدم، آخرین چاره، داغ کردن است (و با آنها می جنگم) - کسی که احترام نهادن اصلاحش نکند، بی احترامی کردن اصلاحش می کند - کسی که احترام نهادن درستش نکند، بی احترامی [به او]، درستش می کند - هرگاه ارج نهادن، سود نبخشد، خوار داشتن، کارگتر است، و هرگاه تازیانه کارگر نباشد، شمشیر، مؤثرتر است - احترام نهادن، به همان اندازه که فرومایه را فاسد می کند، بزرگوار را اصلاح می کند - کسی که زیبایی مدارا اصلاحش نکند، بدی مجازات،

۱. نهج البلاغه، نامه ۴۶

۲. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۱۰، ص ۲۵۳

اصلاحش می‌کند.»

«سَامِسِکُ الْأَمْرِ مَا اسْتَمْسَكَ، وَإِذَا لَمْ أَجِدْ بُدًّا فَآخِرُ الدَّوَاءِ الْكَيُّ - مَنْ لَمْ تُصْلِحْهُ الْكَرَامَةُ، أَصْلَحَتْهُ الْإِهَانَةُ - مَنْ لَمْ تُقَوِّمَهُ الْكَرَامَةُ، قَوَّمتَهُ الْإِهَانَةُ - إِذَا لَمْ تَنْفَعِ الْكَرَامَةُ فَالْإِهَانَةُ أَحْزَمُ، وَإِذَا لَمْ يَنْجِعِ السَّوْطُ فَالسَّيْفُ أَحْسَمُ. - الْكَرَامَةُ تُفْسِدُ مِنَ اللَّئِيمِ بِقَدَرٍ مَا تُصْلِحُ مِنَ الْكَرِيمِ - مَنْ لَمْ يُصْلِحْهُ حُسْنُ الْمُدَارَةِ أَصْلَحَهُ سُوءُ الْمُكَافَاةِ.»^۱

۱۳. محرومیت از همنشینی با خانواده در بهشت بابت تاخیر نماز؟!

پرسش سیزدهم:

قرآن می‌گوید که در بهشت حزنی نیست اما در روایاتی آمده است که تاخیر انداختن نماز از وقتش سبب دوری انسان در بهشت از خانواده می‌شود؟ آیا این روایات با آیات قرآن تضاد ندارد؟

پاسخ:

در ذیل توضیح داده‌ایم که بهشت درجه بندی است و هر کس به حسب درجه و مقامش از نعمات الهی برخوردار است:^۲

این که برخی بهشتیان در درجات پایین بهشت حضور دارند، این مساله سبب نمی‌شود که آنان دچار حزن و اندوه و یاس شوند زیرا بهشتیان همان درجه‌ای که از بهشت هستند را مدیون فضل و عنایت و لطف الهی می‌دانند و می‌دانند که اگر خداوند فضلش را شاملشان نکرده بود اساساً مستحق بهشت نبودند لذا خداوند را بابت نعمت بهشت سپاسگزاری می‌کنند و می‌گویند:

حمد (و ستایش) برای خداوندی است که اندوه را از ما برطرف ساخت، چرا

۱. دانشنامه قرآن و حدیث، ج ۲، ص ۳۰۱ به نقل از کتابهایی چون نهج البلاغه، تاریخ طبری، بحارالانوار، غرر الحکم و....

که پروردگار ما غفور و شکور است.

خداوندی که با فضل خود ما را در این سرای اقامت (جاویدان) جای داد که نه در آنجا رنجی به ما می‌رسد و نه سستی و واماندگی» **«وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزْنَ إِنَّ رَبَّنَا لَغَفُورٌ شَكُورٌ - الَّذِي أَحَلَّنَا دَارَ الْمُقَامَةِ مِنْ فَضْلِهِ لَا يَمَسُّنَا فِيهَا نَصَبٌ وَلَا يَمَسُّنَا فِيهَا لُغُوبٌ»^۱**

بر این اساس در روایاتی آمده است که تاخیر نماز عصر یا تمام نمازها از وقتش، سبب می‌شود که درجه انسان در بهشت پایین بیاید و مثلاً فرد در درجه‌ای قرار گیرد که دیگر نمی‌تواند با خانواده خود همنشین باشد. در روایتی پیامبر گرامی فرمود:

«جدا افتاده از خانواده و دارایی‌اش، کسی است که نماز عصر را تباه کند». راوی می‌گوید گفتم: معنای جدا افتاده از خانواده و دارایی چیست؟ فرمود: «در بهشت، خانواده و مالی ندارد. معنای تباه کردن نماز عصر، به تأخیر انداختن عمدی آن تا هنگام زرد شدن و غروب خورشید است» **«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ: «الْمُتَوَرُّ أَهْلُهُ وَمَالُهُ مِنْ ضَيَعِ صَلَاةِ الْعَصْرِ»، قُلْتُ: مَا الْمُتَوَرُّ أَهْلُهُ وَمَالُهُ؟ قَالَ: لَا يَكُونُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَهْلٌ وَلَا مَالٌ، يُضَيِّعُهَا فَيَدَعُهَا مُتَعَمِّدًا حَتَّى تَصْفَرَ الشَّمْسُ وَتَغِيبَ»^۲**

یا در روایت دیگری ابو سلام عبدی می‌گوید:

«بر امام صادق علیه السلام وارد شدم و به او گفتم: چه می‌گویی در باره فردی که نماز را عمدتاً به تأخیر می‌اندازد؟ امام علیه السلام فرمود:

«این شخص روز قیامت، جدا از خانواده و دارایی‌اش می‌آید». گفتم: فدایت شوم! حتی اگر از بهشتیان باشد؟

۱. فاطر، آیه ۳۴-۳۵

۲. علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۵۶

فرمود: «آری».

گفتم: منزلتش در حالت جدایی از خانواده و دارایی اش، چگونه است؟
فرمود: «مهمان بهشتیان است. در آن جا منزلی ندارد». «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ يُؤَخِّرُ الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدًا؟ قَالَ لِي: يَأْتِي هَذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَوْتُورًا أَهْلُهُ وَمَالُهُ. قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْحَبَّةِ؟ قَالَ: نَعَمْ...»^۱

بنابراین تاخیر بجا آوردن نماز عصر و همینطور تاخیر مطلق نمازها از وقتش، سبب تنزل درجه انسان در بهشت می شود و فرد از خانواده اش جدا می افتد اما این تنزل درجه سبب حزن و اندوه انسان بهشتی نمی شود زیرا می داند که اگر عنایت الهی نبود اصلاً وارد بهشت نمی شد، لذا خداوند را بابت نعمت بهشت شکر می کند.

روایات فوق نیز از این جهت صادر شده است که انسان توجه کند که برای رسیدن به درجات بالای بهشت تلاش کند و بداند که انجام برخی از کارها او را از یک سری از نعمات لذت بخش بهشت مانند همنشینی با خانواده محروم می کند

۱۴. آیا سهمیه ایثارگران از بیت المال بر خلاف دستورات اسلام است؟

پرسش چهاردهم:

در مورد مصوبات مجلس شورای اسلامی و سایر نهادها که سهمیه های متعددی را برای اقشار ویژه (ایثارگران) در نظر گرفته اند، آیا این کارشان شرعی و منطبق با سیره امام علی عليه السلام است؟

پاسخ:

خداوند در قرآن همگان را دستور به رعایت قسط و عدل داده و می‌فرماید:

«بگو پروردگارم به عدالت فرمان داده است» ﴿قُلْ أَمَرَ رَبِّي بِالْقِسْطِ﴾^۱

اجرای عدل و قسط که یکی از مهمترین وظایف حکومت اسلامی در جامعه می‌باشد اقتضا می‌کند که به هر فردی از افراد جامعه براساس میزان خدمات و اقداماتی که برای جامعه انجام می‌دهد، توجه شده و حق متناسب خود را دریافت نماید، چنانچه که امیر مومنان در عهدنامه مالک اشتر فرمود:

هرگز نباید افراد نیکوکار و بدکار در نظرت یکسان باشند، زیرا این کار سبب می‌شود نیکوکاران به نیکی‌ها بی‌رغبت شوند و بدکاران به اعمال بد تشویق گردند؛ بنابراین هر یک از اینها را مطابق آنچه برای خود خواسته‌اند پاداش ده. «وَلَا يَكُونَنَّ الْمُحْسِنُ وَالْمُسِيءُ عِنْدَكَ بِمَنْزِلَةٍ سَوَاءٍ، فَإِنَّ فِي ذَلِكَ تَزْهِيْدًا لِأَهْلِ الْإِحْسَانِ فِي الْإِحْسَانِ، وَتَنْذِيْرًا لِأَهْلِ الْإِسَاءَةِ عَلَى الْإِسَاءَةِ! وَالزَّمْ كُلًّا مِنْهُمْ مَا أَلَزَمَ نَفْسَهُ»^۲

براین اساس رزمندگان سلحشوری که جان بر کف نهاده و با اثار و فداکاری خود امنیت ملی، تمامیت ارضی، منافع ملی کشور را از هجوم بیگانگان به قیمت جان خود یا قسمتی از اعضای بدن خود یا از دست دادن بهترین سال‌های خود

در زندان‌های دشمن، تأمین نموده‌اند براساس عدل و انصاف، حکومت اسلامی باید متولی امور زندگانی آنها و جبران خسارت‌های وارده باشد.

از سوی دیگر، برخی در مورد تقسیم بیت المال در سیره پیامبر اسلام و امیر مومنان علیهما و آلهما السلام می‌نویسند:

«از بررسی جامع روایات، به طور کلی دوگونه مورد مصرف برای بیت المال به دست می‌آید: مصارف خاص و مصارف عام.

۱. اعراف، آیه ۲۹

۲. نهج البلاغه، نامه ۵۳

۱. مصارف خاص: این قسم، آن دسته از مصارف عمومی را که دارای عنوانی خاص هستند، شامل می‌شود، مانند: تأمین فقرا و مستمندان و از کارافتادگان و خانواده‌های شهدا تأمین حقوق کارگزاران بیت المال و قضات و سربازان، آموزش و بهداشت، مخارج زندانیان، بدهی بدهکاران، دیه مقتولانی که ضامن شخصی ندارند، عمران و آبادی شهرها و... ۲. مصارف عام در صدر اسلام، پس از تأمین مصارف خاص، مازاد بیت المال بین عموم مسلمانان تقسیم می‌گردید. در متون روایی از این نوع مصرف، به عنوان حق عام افراد در بیت المال، یاد گردیده است.^۱

بنابراین برای از کار افتادگان که مصداق جانبازان مجاهد هستند و خانواده شهدای عزیز، باید از بیت المال نصیبی قرار داد، زیرا این افراد و خانواده شهدا، اگر حمایت حکومت اسلامی نباشد، باید در فقر زندگی کنند، چنانچه که در همان عهد نامه مالک اشتر می‌خوانیم که امام علی (ع) فرمود:

«خدا را، خدا را، در مورد طبقه پایین اجتماع، همان‌ها که راه چاره‌ای ندارند از مستمندان و نیازمندان و تهیدستان و از کارافتادگان، زیرا در این قشر کسانی هستند که روی سؤال دارند و نیز افرادی هستند که باید بدون سؤال و تقاضا به آنها کمک کنی. آنچه خداوند در مورد آنان به تو دستور داده است عمل کن؛ در بخشی از بیت المال، و قسمتی از درآمد حاصل از کشاورزی را در هر منطقه‌ای به آنها تخصیص ده؛ زیرا آنها که دوراند به مقدار کسانی که نزدیک‌اند سهم دارند، و باید حق همه آنها رعایت شود، هرگز نباید سرخوشی و غرور و زمامداری تو را از آنها به خود مشغول سازد، و (بدان) هیچ گاه به خاطر کارهای فراوان و مهمی که انجام می‌دهی از ترک رسیدگی به کارهای کوچک معذور نیستی؛ هرگز دل از این

۱. دانش نامه امیر المومنین (ع)، ج ۴، ص ۱۳۹

گروه برمگیر! و چهره خود را در برابر آنها درهم نکش»^۱

و بالخصوص در بیان دیگر امام علی علیه السلام خطاب به یکی از کارگزارانش، از لزوم بهره مندی مجاهدین راه حق از بیت المال سخن به میان آورده و می فرماید: «ای مخنف بن سلیم! برای تو در این مالیات ها بهره و حقی معین است و تو در آن، شریکانی داری: تنگ دستان، تهی دستان، بدهکاران مجاهدان، در راه ماندگان، بردگان، و نیازمندان به الفت و مهربانی. به درستی که ما حق تو را کامل ادا کنیم. تو نیز حقوق آنان را کامل ادا کن، و گرنه در روز رستاخیز، پُر دشمن ترین مردم خواهی بود؛ و بدا به حال کسی که دشمنش اینها باشند» **یا مَخْنَفَ بْنَ سُلَيْمٍ، إِنَّ لَكَ فِي هَذِهِ الصَّدَقَةِ نَصِيبًا وَحَقًّا مَفْرُوضًا، وَلَكَ فِيهِ شُرَكَاءُ: فَقَرَاءٌ، وَمَسَاكِينٌ، وَغَارِمِينَ، وَمُجَاهِدِينَ، وَأَبْنَاءَ سَبِيلٍ، وَمَمْلُوكِينَ، وَمُتَأَلِّفِينَ**^۲

بر همین اساس در پیمان صلحنامه امام حسن علیه السلام با معاویه می خوانیم که «معاویه موظف است همواره از خراج مبلغ یک میلیون درهم تسلیم امام حسن علیه السلام نماید تا میان بازماندگان شهدای جنگ جمل و صفین که در رکاب امام علی علیه السلام کشته شده اند تقسیم شود» **«عَلَى أَنْ يَفْرُقَ فِي أَوْلَادِ مَنْ قَتَلَ مَعَ أَبِيهِ يَوْمَ الْجَمَلِ وَأَوْلَادِ مَنْ قَتَلَ مَعَ أَبِيهِ بِصَفِينِ أَلْفَ دَرَاهِمٍ وَأَنْ يَجْعَلَ ذَلِكَ مِنْ خَرَجِ دَارِ الْجَمْدِ»**^۳

از سوی دیگر براساس قواعد فقهی، غنائم حاصل از جنگ ها اعم از سلاح و... بین رزمندگان توزیع می شد و کسانی که در جنگ حاضر نبودند بهره ای نیز نداشتند:^۴

۱. نهج البلاغه نامه ۵۳

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۵۲

۳. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۱۲

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۰۳ باب ۳۸

اما در زمان ما به علت تغییر اوضاع و شرایط زمانه و تغییر شیوه تأمین امنیت مردم، مدیریت اقتصادی و... دیگر نمی‌توان مثلاً سلاح‌های به دست آمده در جنگ مثل هواپیما، توپ، تانک و... را یا منابع عظیمی را که از دشمن به دست می‌آید را بین رزمندگان تقسیم نمود و مصلحت حکومت اسلامی نیز اقتضا نمی‌کند ولی باید حداقل به میزانی که جبران غنیمت‌های گرفته شده را می‌کند، مجاهدان حاضر در میدان نبرد را مورد بهره‌مندی قرار داد.

در نقلی آمده است:

«امیرمؤمنان بر پیرومردی نابینا که گدایی می‌کرد، عبور کرد. پرسیدند: «این فرد کیست؟». گفتند: ای امیر مؤمنان! نصرانی است.

امیر مؤمنان فرمود: «او را به کار گرفتید تا آن‌جا که پیر و ناتوان شد و [اکنون] از او دریغ می‌کنید؟ بر او از بیت المال، انفاق کنید»؛ «أَسْتَعْلِمُوهُ، حَتَّى إِذَا كَبُرَ وَ عَجَزَ مَنَعْتُمُوهُ؟! أَنْفَقُوا عَلَيْهِ مِنْ بَيْتِ الْمَالِ»^۱

در وقتی که یک نصرانی به خاطر خدمت به حکومت اسلامی و از کار افتادگی، مستحق دریافتی از بیت المال است، طبیعتاً تکلیف ما نسبت به آزادگان و جانبازان و شهدای راه حق روشن است که این افراد و خانواده‌های آنان باید مورد حمایت حکومت اسلامی و بهره‌مندی از بیت المال باشند آن هم به نحو متعارف چرا که روشن است که افراط در هر چیزی مذموم و ناپسند است، بر همین اساس در فتاوی شیخ طوسی می‌خوانیم:

«اگر مجاهد جبهه نبرد بمیرد یا کشته شود و همسر و فرزندی از خود باقی بگذارد، مخارج آنان باید از بیت المال تأمین شود»

«فَإِذَا مَاتَ الْمُجَاهِدُ أَوْ قُتِلَ وَ تَرَكَ ذَرْيَةً أَوْ امْرَأَةً فَإِنَّهُمْ يُعْطَوْنَ كِفَايَتَهُمْ مِنْ بَيْتِ

المال»^۱

۱۵. چرا حکومت اسلامی مالیات دریافت می‌کند در حالی که چنین چیزی در زمان پیامبر اسلام نبود؟

پرسش پانزدهم:

برخی مدعی هستن در زمان پیامبر مالیات داده نمیشد و فقط خمس داده می‌شده و الان هم باید خمس بدیم و هم روی اجناس ۹ درصد مالیات کشیده شده لطفا پاسخ بدید؟

پاسخ:

در زمان پیامبر گرامی و امام علی علیه السلام در کنار خمس از مردم خراج نیز گرفته می‌شد و مال خراجی به عنوان مال بیت المال به مصارف عمومی جامعه می‌رسید، چنانچه که در مورد خراج می‌نویسند:

«خراج مالیاتی است که از سوی دولت اسلامی بر زمینهای خراجی مقرر می‌گردد. منظور از زمینهای خراجی زمینهایی است که به عموم مسلمانان تعلق دارد و آن دو قسم است:

۱. زمینهای آبادی که با قهر و غلبه بر کفار از آنان گرفته شده است (و مسلمین از آنها استفاده می‌کنند که باید خراج آن را بدهند).

۲. زمینهای آباد گرفته شده از کفار از طریق مصالحه بر آنها، بدین گونه که زمینهای مورد مصالحه از آن مسلمانان باشد و کفار تنها حق سکونت در آنها را داشته باشند.

خراج از منابع بیت المال به شمار می‌رود؛ از این رو، مصرف آن نیازهای عمومی مسلمانان، اعم از فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی است، مانند حراست

۱. المبسوط في فقه الإمامية، ج ۲، ص ۷۳

از مرزها، حقوق کارگزاران دولت، ساختن مدرسه، بیمارستان، پل و مانند آنها^۱ جهت آگاهی بیشتر در مورد خراج رجوع کنید:^۲ در زمان کنونی با توجه به آنکه مصارف عمومی جامعه بسیار زیاد و متنوع بوده و درآمدهای خراجیه برای حکومت اسلامی نیز عملاً قابل تحقق نیست، لذا از باب ضرورت و احکام ثانویه و ولایتی که خداوند و ائمه علیهم السلام به حاکم اسلامی تفویض کرده‌اند (ولایت مطلقه) که در ذیل در مورد مستندات این ولایت توضیح داده‌ایم:^۳

حاکم اسلامی می‌تواند با رعایت عدالت از افراد جامعه مالیات بگیرد و طبیعتاً مالیات اخذ شده به مانند خراج اخذ شده در زمان پیامبر اسلام و امیر مومنان علیه السلام، جایگزین پرداخت خمس یا زکات نمی‌گردد، چنانچه که فقیه بزرگ، آیت الله مکارم شیرازی به روشنی متذکر نکات مورد اشاره شده و در پاسخ سوالی که پرسیده بودند:

«آیا حاکم اسلامی می‌تواند غیر از خمس و زکات واجب، پرداخت وجوه دیگری مانند مالیات را بر مردم مقرر سازد؟

پاسخ دادند:

در صورتی که ضرورتی برای جامعه اسلامی پیش آید و هیچ راهی برای حل آن جز مالیات‌های جدید نباشد، حکومت اسلامی می‌تواند به مقدار لازم مالیات وضع کند، و رعایت عدالت دینی در این امر واجب است.^۴

و ادامه دادند:

«مالیات جهت هزینه تأمین امنیت و حفظ کشور از داخل و خارج است تا

۱. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۴۰

۲. نهج البلاغه. عهدنامه مالک اشتر (نامه ۵۳)؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۴۹ باب ۶۸، ص ۱۵۸

باب ۷۲ - جواهرالکلام، ج ۲۱، ص ۱۵۷ به بعد

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15467

۴. استفتاءات جدید، ج ۲، ص ۱۹۰

مردم، کشور، ناموس و اموالشان در امنیت کامل باشند و همچنین برای کشیدن جاده‌ها، ساختن مدارس و بیمارستانها و سایر نیازهای اجتماع می‌باشد و همان گونه که در سابق گفته شد، مالیات را نمی‌توان به جای خمس محسوب داشت، بلکه مانند سایر هزینه‌های کسب و کار است.^۱

«مسأله مهم این است که مالیات نوعی هزینه کار اقتصادی است. یعنی کسی که فعالیت اقتصادی دارد، از جاده‌ها استفاده می‌کند، از امنیت بهره می‌گیرد، از رسانه‌های جمعی کمک می‌گیرد، و از دیگر امکانات بهره‌مند می‌گردد. اگر این امکانات نبود، کار اقتصادی ممکن نمی‌شد، یا بهره کمی داشت. بنابراین وظیفه دارد سهمی از هزینه‌های کارهای عمومی دولت، که در انجام امور اقتصادی او مؤثر است را بپردازد، و این یک امر طبیعی است. حال اگر بعد از پرداختن مالیات، چیز اضافه‌ای برای او باقی نماند، خمس به او تعلق نمی‌گیرد، و اگر اضافه بماند ۸۰ درصد آن مال خود اوست، و ۲۰ درصد دیگر که خمس است در حال حاضر عمدتاً صرف مسائل فرهنگ اسلامی، و حفظ عقاید و ارزشها می‌گردد، که سود آن عائد مردم می‌شود. چون اگر حوزه‌ها نباشد، نسل آینده از اسلام دور و جدا می‌گردد. بنابراین، اساساً نباید قلمرو مالیاتها را با وجوه شرعی مخلوط کرد»^۲

۱۶. چه دلیل فقهی بر لزوم شرکت در راهپیمایی است؟

پرسش شانزدهم:

دلیل شرعی بر لزوم شرکت در راهپیمایی چیست؟ مراجع بر چه اساسی شرکت در راهپیمایی را لازم می‌دانند؟

۱. استفتاءات جدید، ج ۱، ص ۵۳۷

۲. استفتاءات جدید، ج ۳، ص ۱۱۵

پاسخ:

۱. خداوند در سوره ابراهیم می‌فرماید:

«ایام الله را به آنها متذکر شو» **﴿ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ﴾**^۱

ما معتقدیم که شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن از مصادیق عمل به آیه فوق الذکر است، چنانچه که مفسرین در مورد «ایام الله» می‌نویسند:

ایام الله، تمام روزهایی است که دارای عظمتی در تاریخ زندگی بشر است. هر روز که یکی از فرمانهای خدا در آن چنان درخشیده، که بقیه امور را تحت الشعاع خود قرار داده، از ایام الله است. هر روز که فصل تازه‌ای در زندگی انسانها گشوده، و درس عبرتی به آنها داده و ظهور و قیام پیامبری در آن بوده، یا طاغوت و فرعون گردنکشی در آن به قعر دره نیستی فرستاده شده، خلاصه هر روز که حق و عدالتی بر پا شده و ظلم و بدعتی خاموش گشته، همه آنها از ایام الله است... .

اضافه «ایام» به «الله»، اشاره به روزه‌های سرنوشت‌ساز و مهم زندگی انسانها است که به خاطر عظمتش به نام «الله» اضافه شده است، و نیز به خاطر اینکه یک نعمت بزرگ الهی شامل حال قوم و ملتی شایسته و یا یک مجازات بزرگ و دردناک الهی دامنگیر ملتی سرکش و طغیانگر شده است، که در هر دو صورت شایسته تذکر و یادآوری است.

در حدیثی پیامبر گرامی فرمود: **«ایام الله نعماته و بلائه ببلائه سبحانه»** «ایام الله (روزهای) نعمتهای او و آزمایشهای او بوسیله بلاهای او است»^۲

به هر حال یادآوری روزهای بزرگ (اعم از روزهای پیروزی یا روزهای سخت و طاقت‌فرسا) نقش مؤثری در بیداری و هشیاری ملتها دارد و با الهام از همین پیام آسمانی است که ما خاطره روزهای بزرگی را که در تاریخ اسلام بوده همواره

۱. ابراهیم، آیه ۵

۲. تفسیر نور الثقلین، ج ۲، ص ۵۲۶

جاودان می‌داریم، و هر سال برای تجدید این خاطره‌ها روزهای معینی را اختصاص می‌دهیم، که در آن به تاریخ گذشته باز می‌گردیم و درسهای مهمی از آن می‌آموزیم، درسهایی که برای امروز ما فوق العاده مؤثر است.

و نیز در تاریخ معاصر خود، مخصوصاً در تاریخ پرشکوه انقلاب اسلامی ایران روزهای فوق العاده‌ای وجود دارد که مصداق زنده «ایام الله» است، و باید در هر سال خاطره آنها را زنده کرد که آمیخته با خاطره شهیدان، رزمندگان، مجاهدان و مبارزان بزرگ است، و سپس از آنها الهام گرفت و میراث بزرگشان را پاسداری کرد. و بر همین اساس باید این روزهای بزرگ در متن کتابهای درسی در مدارس ما و در تعلیم و تربیت فرزندان ما داخل گردد، و وظیفه ذکرهم (آنها را یاد آوری کن) درباره نسلهای آینده نیز پیاده شود.^۱

۲. در ذیل توضیح داده‌ایم که اسلام دینی سیاسی است و اجرای بسیاری از احکام اسلام وابسته به تشکیل حکومت است به گونه‌ای که اگر حکومتی نباشد عملاً اجرای بسیاری از احکام اسلام تعطیل می‌شود. لذا ائمه علیهم‌السلام به برقراری حکومت اسلامی و زمامداری فقیه برای اجرای احکام اسلام تاکید داشته‌اند:^۲

حال که حکومت اسلامی چنان اهمیتی دارد که نبودن و تضعیفش موجب تعطیلی احکام اسلام می‌شود یعنی بر ما لازم است که حکومت اسلامی را تایید و تقویت کنیم که یکی از مصادیق این تقویت کردن همین شرکت در راهپیمایی‌ها است.

نعمت حکومت اسلامی به اهمیتی است که امام حسین علیه‌السلام در دعای عرفه، خداوند را بابت این نعمت مورد مدح و ستایش قرار داده و می‌فرماید:

«(خدایا) از روی مهر و رأفتی که به من داشتی و احسانت نسبت به من مرا به

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۰، ص ۲۷۵

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13290

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15262

جهان نیابوردی در دوران حکومت پیشوایان کفر آنان که پیمان تو را شکستند و فرستادگانت را تکذیب کردند ولی در زمانی مرا بدنیا آوردی که پیش از آن در علمت گذشته بود از هدایتی که اسبابش را برایم مهیا فرمودی» «لَمْ تُخْرِجْنِي لِرَأْفَتِكَ بِي وَ لُظْفِكَ لِي [بِي] وَ إِحْسَانِكَ إِلَيَّ فِي دَوْلَةِ أَيَّامِ الْكُفَرَةِ الَّذِينَ نَقَضُوا عَهْدَكَ وَ كَذَّبُوا رُسُلَكَ لِكِنَّكَ أَخْرَجْتَنِي رَافَةً مِنْكَ وَ تَحَنُّناً عَلَيَّ لِلَّذِي سَبَقَ لِي مِنَ الْهُدَى الَّذِي فِيهِ [لَهُ] يَسَّرْتَنِي وَ فِيهِ أَنْشَأْتَنِي»^۱

۳. در آیات متعددی تاکید بر استحکام و مقاومت در برابر دشمنان شده و از سستی و ضعف در برابر دشمنان و تقویت ظالمین و کفار نهی شده است خداوند می فرماید؛

«(در برابر دشمن) سست نشوید و غمگین مگردید و شما برترید اگر ایمان داشته باشید»^۲ و می فرماید؛ «هرگز برای کافران نسبت به مومنان راه تسلطی قرار نداده است»^۳ و می فرماید؛ «ای کسانی که ایمان آورده اید (در برابر مشکلات و هوسها) استقامت کنید و در برابر دشمنان (نیز) استقامت به خرج دهید و از مرزهای خود، مراقبت به عمل آورید و از خدا بپرهیزید شاید رستگار شوید.»^۴ و می فرماید؛ «(موسی) عرض کرد پروردگارا! به شکرانه نعمتی که به من دادی من هرگز پشتیبان مجرمان نخواهم بود»^۵ و می فرماید؛ «در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید»^۶

۱. إقبال الأعمال (ط - القدیمة)، ج ۱، ص ۳۴۰

۲. آل عمران، آیه ۱۳۹

۳. نساء، آیه ۱۴۱

۴. آل عمران، آیه ۲۰۰

۵. قصص، آیه ۱۷

۶. انفال، آیه ۶۰

در زمان کنونی، تحریم راهپیمایی و عدم شرکت در آن موجب سستی و تضعیف حکومت اسلامی در برابر دشمنان دین الهی می‌شود و دشمنان را در دشمنی کردن با حکومت اسلامی قوی‌تر می‌کند که اگر چنین اتفاقی بیفتد یعنی ما به حسب دستور آیات فوق الذکر عمل نکرده‌ایم اما اگر با عملکردمان و شرکت در اجتماعات مهمی چون راهپیمایی ۲۲ بهمن دشمن را ناامید کنیم، بی‌شک در این هنگام است که رضایت خداوند را جلب کرده‌ایم، چنانچه که خداوند می‌فرماید:

«هیچ گامی که موجب خشم کافران شود بر نمی‌دارند ... مگر اینکه به واسطه آن عمل صالحی برای آنها نوشته می‌شود، زیرا خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.» ﴿لَا يَطْغُونَ مَوْطِئًا يَغِيظُ الْكُفَّارَ... إِلَّا كُتِبَ لَهُمْ بِهِ عَمَلٌ صَالِحٌ إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ﴾^۱

۱۷. آیا بر اساس فقه شیعه نباید از رای و دیدگاه زنان پیروی کرد؟

پرسش هفدهم:

امام صادق زنان را لایق رای و اظهارنظر نمی‌داند!

متن عربی: «عن عامر بن عبد الله بن جذاعة، قال: قلت لأبي عبد الله إن امرأتي تقول بقول زارة و محمد بن مسلم في الاستطاعة و ترى رأيهما فقال ما للنساء وللرأي و القول لها».

ترجمه: «عبدالله بن جذاعة گفت به امام صادق گفتم که زن من قائل به قول زارة و محمد بن مسلم در استطاعت است و رأی آن‌ها را نگاه می‌کند. امام صادق گفت: زن‌ها را چه به رأی و اظهارنظر؟»^۲

۱. توبه، آیه ۱۲۰

۲. رجال کشی، ص ۱۲۷

امام خمینی نیز با حق رأی زنان و مشارکت آنان در اجتماع مخالفت می‌کرد: «زن‌ها را وارد کردید در ادارات؛ ببینید در هر اداره‌ای که وارد شدند، آن اداره فلج شد. زن اگر وارد دستگاهی شد، اوضاع را به هم می‌زند»^۱

«دولت، اسلام را در رأی‌دهندگان و منتخبین شرط نکرده و به زن‌ها حق رأی داده است و این امر موجب نگرانی علمای اعلام و سایر طبقات مسلمین است»^۲

پاسخ:

۱. روایت مورد استناد معاند از نظر سندی ضعیف است. راوی جریان یعنی عامر بن عبد الله جذاعه توثیقی ندارد و در برخی روایات مورد لعن و نفرین امام صادق (ع) هم قرار گرفته است: «أَنَّ حَجْرَ بْنَ زَايِدَةَ وَ عَامِرَ بْنَ جَذَاعَةَ أَتَيَا عِنْدَ الصَّادِقِ (ع) فَعَابَا مَفْضِلَ بْنِ عُمَرَ. فَتَنَعَهُمَا الصَّادِقُ (ع)، فَلَمْ يَتْنَعَا. فَقَالَ الصَّادِقُ (ع): لَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمَا»^۳

۲. در روایت فوق آمده است که زن مورد اشاره در باب «استطاعت» قائل به دیدگاه محمد بن مسلم و زرارہ بوده که امام صادق آن زن را مذمت کرده و می‌گوید که زرارہ و محمد بن مسلم از ولایت ما خارج‌اند و کسی نباید از آنان پیروی کند: «انهما ليسا بشيء في ولاية»

در حالی که زرارہ و محمد بن مسلم مورد وثوق امام صادق (ع) بودند و امام (ع) همواره مردم را ارجاع به آن دو می‌دادند تا مردم دینشان را از آن دو بیاموزند: «سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ مَا أَجِدُ أَحَدًا أَحْيَا ذِكْرَنَا وَ أَحَادِيثَ أَبِي (ع) إِلَّا زُرَّارَةَ - وَ أَبُو بَصِيرَ لَيْثَ الْمُرَادِيِّ وَ مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ - وَ بُرَيْدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعِجْلِيُّ - وَ لَوْ لَا هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَحَدٌ يَسْتَنْبِطُ هَذَا هَؤُلَاءِ حُقَافُ الدِّينِ وَ أَمَاءُ أَبِي (ع) عَلَى

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۹

۲. صحیفه نور، ج ۲۲، ص ۲۹

۳. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۴، ص ۳۱۴

حَلَالِ اللَّهِ وَ حَرَامِهِ وَ هُمُ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الدُّنْيَا وَ السَّابِقُونَ إِلَيْنَا فِي الْآخِرَةِ»^۱

از بیان فوق روشن می‌شود که اگر در روایت مورد اشکال معاند، امام صادق (ع) دیدگاه یک زن را رد کرده و زواره و محمد بن مسلم را مورد بدگویی قرار داده، همه این موارد از روی تقیه صادر شده است.

زیرا حکام وقت اصحاب خاص و مورد ستایش ائمه (ع) را زیر نظر داشتند تا آنان را مورد اذیت و آزار قرار دهند، ائمه (ع) عمداً از برخی از اصحاب خاص بدگویی می‌کردند، تا دشمنان دست از سرشان بردارند و آنان را به خاطر قربشان به ائمه اذیت نکنند، چنان که در مورد زواره این قضیه صادق است که امام صادق (ع) عمداً از زواره بدگویی می‌کرد تا او را از گزند دشمنان حفظ کند و خود امام صادق (ع) نیز به این نکته تصریح می‌کرد:

«الجواب عما يوهّم ذمه هو ما أجابه الصادق (ع) في علة ذمه لزارة و أنّها لدفع الظلم عنه مثل ما صنع الخضر على نبيّنا و آله و عليه السلام بالسفينة عابها لتسلم من السلطان»^۲

مثلاً در آیه ۷۹ کهف که خضر نبی (ع) به خاطر مصلحتی بالاتر عیبی ظاهری بر کشتی ایجاد کرد تا کشتی از گزند حاکم ظالم حفظ شود آمده است: «اما آن کشتی متعلق به گروهی از مستمندان بود که با آن در دریا کار می‌کردند و من خواستم آن را معیوب کنم (چرا که) پشت سر آنها پادشاهی ستمگر بود که هر کشتی را از روی غصب می‌گرفت.» در تفسیر نمونه به عنوان یکی از درسهای آیه، پیرامون بدگویی و عیب گرفتن از زواره برای حفظ جان‌ش می‌خوانیم:

«در اینجا حدیث جالبی از امام صادق (ع) می‌خوانیم که امام (ع) به فرزند زواره» همان مردی که از بزرگان و فقهاء و محدثان عصر خود به شمار می‌رفت، و

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۴

۲. مستدرکات علم رجال الحديث، ج ۸، ص ۳۱

علاقه بسیار به امام و امام هم علاقه بسیار به او داشت) فرمود:

«به قدرت از قول من سلام برسان، و بگو اگر من در بعضی از مجالس از تو بدگویی می‌کنم بخاطر آن است که دشمنان ما مراقب این هستند که ما نسبت به چه کسی اظهار محبت می‌کنیم، تا او را بخاطر محبتی که ما به او داریم مورد آزار قرار دهند، بعکس اگر ما از کسی مذمت کنیم آنها از او ستایش می‌کنند، من اگر گاهی پشت سر تو بدگویی می‌کنم بخاطر آن است که تو در میان مردم به ولایت و محبت ما مشهور شده‌ای، و به همین جهت مخالفان ما از تو مذمت می‌کنند، من دوست داشتم عیب بر تو نهم تا دفع شر آنها شود، آن چنان که خداوند از زبان دوست عالم موسی می‌فرماید ﴿أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَافِكٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرْدَتْ أَنْ أَعْيِبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا...﴾^۱ این مثل را درست درک کن، اما به خدا سوگند تو محبوب‌ترین مردم نزد منی، و محبوب‌ترین یاران پدرم اعم از زندگان و مردگان تویی، تو برترین کشتی‌های این دریای خروشان و پشت سر تو پادشاه ستمگر غاصبی است که دقیقاً مراقب عبور کشتی‌های سالمی است که از این اقیانوس هدایت می‌گذرد، تا آنها را غصب کند، رحمت خدا بر تو باد در حال حیات و بعد از ممات»^۲

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زُرَّارَةَ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَقْرَأُ مِنِّي عَلَى وَالِدِكَ السَّلَامَ، وَقُلْ لَهُ إِنِّي إِنَّمَا أَعْيَبُكَ دِفَاعاً مِنِّي عَنْكَ، فَإِنَّ النَّاسَ وَالْعَدُوَّ يُسَارِعُونَ إِلَى كُلِّ مَنْ قَرَّبَنَاهُ وَحَمَدْنَا مَكَانَهُ لِإِدْخَالِ الْأَذَى فِي مَنْ نُحِبُّهُ وَنُقَرِّبُهُ، وَيَزْمُونَهُ لِحَبِّبَتِنَا لَهُ وَقُرْبِهِ وَدُنُوهِ مِنَّا، وَيَرَوْنَ إِدْخَالَ الْأَذَى عَلَيْهِ وَاقْتُلَهُ، وَيَحْمَدُونَ كُلَّ مَنْ عَيْنَاهُ نَحْنُ وَإِنْ حَمَدَ أَمْرَهُ، فَإِنَّمَا أَعْيَبُكَ لِأَنَّكَ رَجُلٌ اشْتَهَرَتْ بِنَا وَلِئَلَّكَ إِلَيْنَا...»^۲

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۲، ص ۵۱۸

۲. رجال کشی، ج ۱، ص ۳۴۹

۳. در مورد جایگاه زنان در روایات ما آمده است که یک زن صالحه از هزار مرد غیر صالح برتر و بالاتر است: «الْأَمْرَةُ الصَّالِحَةُ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ رَجُلٍ غَيْرِ صَالِحٍ»^۱

بنابراین آراء و دیدگاههای زنی که تحت تربیت الهی و تعالیم خداوندی رشد کرده است از آراء هزاران مرد هم می تواند برتر و بالاتر است.

۴. در مورد دیدگاه امام خمینی هم در باب ورود زنان به عرصه های اجتماعی و حق رای داشتن (در زمان قبل انقلاب) ما در گذشته پاسخ مفصلی دادیم و گفتیم که مقصود ایشان از این تعبیرات، سوء استفاده از زنان و گسترش فساد و فحشاء است.

یعنی وقتی زن (بر اساس سیاست دستگاه پهلوی که در صدد گسترش فساد و فحشا بودند تا مردم را از امور اساسی جامعه مشغول بدارد) با کشف حجاب و برهنگی وارد عرصه ها و مشاغل اجتماعی می شود، سبب ساز سوء استفاده دیگران و گسترش فساد و مختل شدن و تعطیل شدن امور می گردد، چنانچه که خود امام خمینی در همان بخش سخنانش که معاند با تقطیع آن را نقل کرد، می گوید:

«شما ببینید بیست و چند سال است از این کشف حجاب مفتضح گذشته است؛ حساب کنید چه کرده اید؟ زنها را وارد کردید در ادارات؛ ببینید در هر اداره ای که وارد شدند، آن اداره فلج شد ... شما به زنها ورمی روید؟»^۲
در ذیل در این رابطه بیشتر توضیح داده ایم:^۳

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۰، ص ۱۷۲

۲. صحیفه امام، ج ۱، ص ۱۱۸

۱۸. آیا دست بلند کردن در هنگام توسل به اهل بیت علیهم السلام ممنوعیت فقهی دارد؟

پرسش هجدهم:

کانال وهابی:

وقتی نائب امام زمان وهابی میشود!!!

آیت الله خامنه ای میگوید:

[وقتی دستتان را بالا میگیرید یا زهرا و... نگویید فقط یا الله بگویید]

گوینده میگوید: ما فقط دستمون رو برای خدا میگیریم بالا و میگیم یا الله! رفتم محضرشون [آقای خامنه ای مرجع بزرگ شیعیان] دستشون رو ببوسم گفتم دستارو بگیرید بالا و بگید یا زهرا... ایشون به من فرمودن که فلانی دیگه اینکارو نکن و به مداحای دیگم بگید اینکارو نکن!! اشکالشون به این بود که ما فقط دستمون رو برای خدا میگیریم بالا میگیم یا الله

پاسخ:

۱. طبق اطلاعیه دفتر رهبری انقلاب، چنین نقل قولهای افراد مختلف از رهبری در فضاهای مجازی فاقد اعتبار بوده و استناد به این نقل قولها غیر قابل قبول است.

در اطلاعیه دفتر رهبری چنین آمده است:

«نقل قول هر مطلبی از رهبر انقلاب اسلامی (تحت عنوان شنیده شده یا به شیوه‌های دیگر) در فضای مجازی بدون آنکه مستند به سند متقن باشد فاقد اعتبار است. مرجع رسمی انتشار اخبار، سخنان و دیدگاه‌های رهبر انقلاب اسلامی پایگاه اطلاع‌رسانی روابط عمومی دفتر مقام رهبری و دفتر حفظ و نشر آثار رهبر انقلاب است.»^۱

۲. به فرض هم که رهبری جمله فوق را گفته باشد، باز هم سخنان فوق به

معنای مخالفت ایشان با توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام نیست، بلکه تنها مفید این معنا است که طبق مبنای فقهی ایشان، در هنگام توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام نباید دست‌ان خود را به ماندنی که برای خداوند در هنگام دعا بلند می‌کنیم، بلند کنیم. به هر حال رهبری در موارد فراوانی تصریح به مشروعیت و لزوم توسل به اهل‌بیت علیهم‌السلام کرده‌اند. مثلاً در موردی می‌فرماید:

«این توسلاتی که در زیارات مختلف وجود دارد که بعضی از اینها اسانید خوبی هم دارد، اینها بسیار باارزش است. و توسل، توجه، انس با آن بزرگوار (امام زمان) از دور»^۱

«راه، همین راه است: راه جهاد، راه تلاش، راه علم و عمل، راه اخلاص، راه صفا، راه ذکر و توجه به خدا، راه توسل به اهل بیت، راه زنده نگهداشتن یادگاریها و ارزشهای اسلامی؛ نه فقط در دل و ذهن، بلکه حتی در عمل؛ این‌هاست که ما را به نتایج خواهد رساند.»^۲

«از این بلاها بزرگ‌تر هم وجود داشته و دارد، خودمان هم در کشور مواردی را مشاهده کرده‌ایم. می‌توانند با دعا، با توسلات و با طلب شفاعت و وساطت از ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و طلب کمک از آن بزرگواران و توسل به ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام و به رسول و نبی مکرم اسلام خیلی از مشکلات را برطرف کنند؛ این هم توصیه‌ی بعدی من است»^۳

۳. در روایاتی آمده است که مستحب است انسان در هنگام دعا و درخواست از خداوند، دست‌ان خود را بلند کند: «بَابُ اسْتِخْبَابِ رَفْعِ الْيَدَيْنِ

۱. بیانات، ج ۳۳، ص ۲۱

۲. بیانات، ج ۱۳، ص ۱۱۲

۳. بیانات، ج ۴۱، ص ۶۷

بِالدَّعَاءِ^۱

اما از روایات باب فوق حصر دانسته نمی شود که مثلاً دیگر نتوان در هنگام توسل و درخواست از اهلیت علیه السلام دستان را بلند کرد، به خلاف مساله سجده که با صراحت تصریح شده است که سجده فقط برای خدا جایز است و برای غیر خدا نمی توان سجده نمود: «بَابُ عَدَمِ جَوَازِ الشُّجُودِ لِغَيْرِ اللَّهِ»^۲

بنابراین و با توجه به آنکه دست بلند کردن در برابر اهلیت علیه السلام، مصداق تواضع و احترام و محبت آن بزرگواران است و ممنوعیتی هم در این زمینه صادر نشده است، می توان گفت که با تمسک به اصل برائت، دست بلند کردن در هنگام توسل هم بی اشکال است، زیرا منعی در این زمینه نرسیده است. امام صادق علیه السلام فرمود:

«همه چیز، تا زمانی که امری و نهی دربارۀ آن به تو نرسیده آزاد است. هر چیزی که حلال و حرام دارد، همواره برای تو حلال است، تا آنگاه که به حرام آن یقین پیدا کنی و آن را واگذاری» «الْأَشْيَاءُ مُطْلَقَةٌ مَا لَمْ يَرِدْ عَلَيْكَ أَمْرٌ وَ نَهْيٌ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَكُونُ فِيهِ حَلَالٌ وَ حَرَامٌ فَهُوَ لَكَ حَلَالٌ أَبَدًا مَا لَمْ تَعْرِفِ الْحَرَامَ مِنْهُ فَتَدَعَهُ»^۳

۴. بالخصوص در نقلی که شیخ طوسی بیان می دارد تصریح شده است که انسان در کنار قبر امام علیه السلام و در هنگام توسل به امام علیه السلام دستان خود را بلند کرده و امام را مخاطب قرار دهد: «ثُمَّ تَرْفَعُ يَدَيْكَ إِلَى السَّمَاءِ مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ عِنْدَ الْمَشْهَدِ وَ تَقُولُ يَا مَوْلَايَ يَا إِمَامِي عَبْدُكَ فَلَانُ بْنُ فَلَانٍ أَوْفَدَنِي زَائِرًا لِمَشْهَدِكَ...»^۴

۱. وسائل الشیعة، ج ۷، ص ۴۶ باب ۱۲

۲. وسائل الشیعة، ج ۶، ص ۳۸۵ باب ۲۷

۳. امالی طوسی، ص ۶۶۹

۴. تهذیب الأحکام (تحقیق خراسان)، ج ۶، ص ۱۱۷

۱۹. آیا توجه به ائمه علیهم السلام در هنگام شروع نماز حرام و شرک است؟

پرسش نوزدهم:

بدعت و شرک شیعه در هنگام نماز!!!

شیعه در هنگام نیت شروع نماز نیز یکی از ائمه را نصب العین خود قرار میدهد

به دروغ از امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نقل کرده اند که:

وانو عند افتتاح الصلاة ذکر الله، و ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله، واجعل واحدا من الأئمة

نصب عینیک

هنگام شروع نماز در ضمیر خود یاد خدا و یاد رسول خدا را پیش آور و سپس

یکی از ائمه را در جلوی چشمان خود قرار ده.^۱

نمازی که نیت آن با شرک و بدعت آغاز شود، چه سرانجامی جز آتش جهنمی

خواهد داشت!!!

پاسخ:

۱. استناد وهابی به نقلی از کتاب «فقه الرضا علیه السلام» است.

این کتاب منسوب به امام رضا علیه السلام است اما برخی از علما با این انتساب

مخالفت کرده و محتویات این کتاب را سخنان امام رضا علیه السلام نمی دانند، افرادی

مانند شیخ حر عاملی، سید خوانساری، وحید بهبهانی و سید حسن صدر و... و

اینگونه استدلال می کنند:

اگر این کتاب به امام رضا علیه السلام تعلق داشت، چرا هزار سال از آن خبری نبود و

چهار امام بعد از امام رضا علیه السلام نیز به آن اشاره ای نداشته اند؛ در غیر این صورت

در میان اصحاب و علما مشهور می شد و حداقل نام آن را در کتب روایی خود

می آوردند.

اگر این کتاب نوشته امام رضا علیه السلام باشد، باید حتما علی بن بابویه - پدر صدوق - و یا خود شیخ صدوق در کتاب «عیون أخبار الرضا» به آن اشاره می‌کرد.^۱

«انّ فقه الرضا ليس كتاباً للإمام الرضا عليه السلام»^۲

۲. قرآن به روشنی دستور می‌دهد که نماز و عبادات انسان باید برای خداوند باشد، چنانچه می‌فرماید: «بگو: نماز و تمام عبادات من و زندگی و مرگ من، همه برای خداوند پروردگار جهانیان است.» «قُلْ إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۳

اهلبیت علیهم السلام هم تاکید داشتند که آیه فوق در هنگام نماز خوانده شود تا انسان توجه ویژه پیدا کند که جز برای خداوند نماز و عبادتی انجام ندهد: «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: يُجْزِيكَ فِي الصَّلَاةِ مِنَ الْكَلَامِ فِي التَّوَجُّهِ إِلَى اللَّهِ أَنْ تَقُولَ ... إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۴

۳. نقل مذکور از کتاب «فقه الرضا عليه السلام» اشاره به موضوع توسل به ائمه علیهم السلام است و این که انسان قبل از نماز بتواند با توسل به امامان و خواندن نماز، قرب خود به خداوند را تقویت و تسریع کند.

چنانچه که خداوند می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمائید و در راه او جهاد کنید باشد که رستگار شوید.» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ...»^۵

۱. رسائل فی درایه الحدیث، ج ۲، ص ۳۳۳ الفائدة التاسعة: في الفقه المنسوب إلى الرضا عليه السلام

۲. موسوعة طبقات الفقهاء، سبحانی، مقدمة، ج ۱، ص ۱۲

۳. انعام، آیه ۱۶۲

۴. تهذیب الأحکام، ج ۲، ص ۶۷

۵. مائده، آیه ۳۵

لذا در نقلهای دیگر آمده است که قبل از شروع نماز، انسان توسل به پیامبر گرامی اسلام و اهلبیت ایشان کند و به وسیله آن بزرگواران به خدا توجه کرده و به سوی خداوند تقرب بجوید و از خداوند بخواهد که به آبروی اهلبیت علیهم السلام نمازش قبول و گناهانش بخشیده و دعایش مستجاب شود:

«كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَقُولُ مَنْ قَالَ هَذَا الْقَوْلَ كَانَ مَعَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ - إِذَا قَامَ قَبْلَ أَنْ يَسْتَفْتِحَ الصَّلَاةَ اللَّهُمَّ إِنِّي أَتَوَجَّهُ إِلَيْكَ بِمُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ - وَأُقَدِّمُهُمْ بَيْنَ يَدَيَّ صَلَاتِي وَآتَقَرَّبُ بِهِمْ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِمْ وَجِئاً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ» - «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِذَا قُتِّبَ إِلَى الصَّلَاةِ فَقُلِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْدِمُ إِلَيْكَ مُحَمَّدًا عليه السلام - بَيْنَ يَدَيَّ حَاجَتِي وَآتَوَجَّهُ بِهِ إِلَيْكَ فَاجْعَلْنِي بِهِ وَجِئاً عِنْدَكَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَ مِنَ الْمُتَقَرِّبِينَ وَاجْعَلْ صَلَاتِي بِهِ مَقْبُولَةً وَدُنْيِي بِهِ مَغْفُوراً وَدُعَائِي بِهِ مُسْتَجَاباً»^۱

۴. متأسفانه وهابی به نقل فوق که اشاره به موضوع مورد تاکید قرآن یعنی توسل است و ارتباطی نیز با شرک ندارد، اشکال کرده است در حالی که به ابوحنیفه امام بزرگ اهل سنت، اشکال نمی‌کند که با صراحت فتوا می‌دهد که «انسان می‌تواند الاغی را به نیت قربة الی الله عبادت کند» «سمعنا ابا حنيفة يقول لو ان رجلا عبد هذا البغل تقربا بذلك الى الله جل و علا لم ار بذلك بأساً»^۲

۲۰. آیا بزرگان شیعه خواندن نماز صحیح را بلد نبودند؟

پرسش بیستم:

عالم شیعه ۶۰ سال نماز درست نمی‌خوانده!!

از حماد بن عیسی (که از اصحاب اجماع است و طریق روایت به او نیز صحیح است) روایت کرده‌اند که گفت: روزی امام صادق عليه السلام بمن فرمود:

۱. الکافی، ج ۲، ص ۵۴۴؛ التهذیب، ج ۲، ص ۲۸۷

۲. المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۸، ص ۱۳۳

ای حمّاد آیا نماز کردن میدانی؟ گوید: گفتم: ای سرورم من کتاب حریز را که در باره نماز نوشته است از حفظ دارم، گوید: آن حضرت فرمود: باکی نیست برخیز و نماز بخوان تا ببینم، راوی گوید: در برابر آن حضرت برخاستم و در حالی که رو به قبله داشتم تکبیرة الاحرام گفتم و آغاز نماز کردم و رکوع و سجود بجا آوردم پس از اینکه آن حضرت نماز مرا ملاحظه کرد فرمود:

ای حمّاد تو نماز خواندن را نمیدانی، چقدر زشت است برای شخص که شصت یا هفتاد سال از سنّ او بگذرد و در عین حال یک نماز را با رعایت همه آداب و شرائط آن بجا نیاورده یا نتواند بجای آورد، حمّاد گوید: از این سخن خواری و شرمساری بسیار بمن دست داد ...^۱

پاسخ:

متأسفانه وهابی در ترجمه روایت تدلیس کرده و معنای آن را ورارونه بیان کرده است.

روایت مورد بحث در مورد خواندن نماز با تمام مستحبات آن است که تعبیر «**مجدودها تامه**» شاهی برای این معناست و همینطور تعبیر به خواندن نمازی نیکو «**تحسن ان تصلی**» که نماز حسن و نیکو یعنی خواندن نماز با مستحبات لذا در ادامه روایت امام صادق علیه السلام نمازی را به حماد آموزش می دهد که شامل مستحبات و آداب نماز است و امام علیه السلام به حماد می گوید که نماز را چنین بخوان یعنی نماز را با این مستحبات بخوان و بسیار زشت است که انسان در طول عمرش یک نماز با تمام آداب و مستحبات آن نخوانده باشد.

با این توضیح به سراغ متن روایت می رویم:

حماد بن عیسی می گوید: امام صادق علیه السلام روزی به من فرمود: ای حماد نماز را نیکو می خوانی؟ گفتم سرورم من کتاب حریز را درباره نماز، از بر دارم، پس فرمود:

چیزی بر تو نیست، برخیز و نماز بخوان، برخاستم و در حضورش به قبله رو کردم و نماز را شروع کردم و رکوع و سجود رفتم، پس فرمود: ای حماد نماز را نیکو نمی‌خوانی، و چه زشت است برای مرد که شصت یا هفتاد سال از سنش گذشته باشد و یک نماز را بر اساس حدود کامل آن اقامه نکند. حماد گفت: در خودم احساس ضعف و خواری کردم، پس گفتم: فدایت گردم، پس نماز (کامل) را به من بیاموز، پس امام صادق برخاست و رو به قبله ایستاد و دستانش را بر روی ران رها کرد، درحالی که انگشتان را به هم چسباند و دو پایش را به فاصله سه انگشت به هم نزدیک کرد، و انگشتان پایش را رو به قبله نهاد و با خشوع و فروتنی از مسیر قبله منحرف نکرد و الله اکبر گفت، و سپس حمد را با ترتیل خواند، سپس قل هو الله واحد را قرائت نمود سپس لحظه‌ای به اندازه یک نفس در همان حالت ایستاده صبر کرد، سپس الله اکبر گفت درحالی که ایستاده است، سپس رکوع کرد و با دو کف دستش درحالی که انگشتانش از هم باز بود، زانوانش را گرفت، و زانوهای را به سمت پشت داد طوری که کمرش صاف شد به طوری که اگر قطره‌ای آب یا روغن بر آن می‌چکید به خاطر صاف بودن کمر حرکت نمی‌کرد، و گردنش را کشید و چشمانش را بست، سپس سه مرتبه با ترتیل تسبیح گفت و فرمود «سبحان ربی العظیم و بحمده» سپس ایستاده صاف شد و چون کاملاً ایستاد، گفت «سمع الله لمن حمده» سپس تکبیر گفت درحالی که ایستاده است، و دستانش را مقابل صورتش بالا آورد و سپس سجده کرد و کف دستانش را درحالی که انگشتانش به هم چسبیده بود میان زانوانش، روبروی صورت قرار داد، و سه مرتبه گفت «سبحان ربی الأعلی و بحمده»، هیچ قسمت از بدنش را بر چیزی قرار نداد و بر روی هشت عضو سجده کرد: بالای پیشانی، دو کف دست، نوک زانو، انگشت ابهام دو پا، که این هفت عضو فرض است و نهادن بینی بر روی زمین سنت است، که منظور به خاک نهادن سپس بلند کردن سر از سجده است، و

زمانی که در حالت نشسته صاف شد گفت الله اکبر، سپس بر روی سمت چپ بدن نشست، و سمت خارجی پای راست را بر روی سمت داخلی پای چپ قرار داد و فرمود: «استغفر الله ربی و اتوب إليه» سپس درحالی که نشسته است تکبیر گفت، سجده دوم را انجام داد، آنچه که در سجده‌ی اول گفته بود را تکرار نمود، و در رکوع و سجود از هیچ قسمت از بدنش کمک نگرفت (تکیه نکرد) و ساعده‌هایش را بر روی زمین قرار نداد، دو رکعت را بدین ترتیب اقامه کرد. سپس فرمود: ای حماد این گونه نماز بخوان «قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَوْمًا تَحْسِنُ أَنْ تُصَلِّيَ يَا حَمَّادُ قَالَ فَقُلْتُ يَا سَيِّدِي أَنَا أَحْفَظُ كِتَابَ حَرِيزٍ فِي الصَّلَاةِ ... فَذَا يُقِيمُ صَلَاةً وَاحِدَةً مُجْدُوذَهَا تَامَةً ... ثُمَّ قَالَ يَا حَمَّادُ هَكَذَا صَلَّ»^۱

بنابراین با توجه به آنکه امام (علیه السلام) به حماد آموزش مستحبات نماز را می‌دهد این معنا دانسته می‌شود که حماد در نمازش تنها به واجبات اکتفا می‌کرد و به مستحبات توجه نداشت که امام صادق (علیه السلام) او را متذکر مستحبات نماز هم می‌کند، نه آنکه حماد حتی واجبات نماز را هم به جا نیاورده باشد که در این صورت امام (علیه السلام) باید او را به قضاء نماز امر می‌کرد نه به اقامه نماز همراه با مستحبات، چنانچه که علامه مجلسی در توضیح روایت می‌گوید:

ظاهر آن است که حماد مندوبات و مستحبات نماز را ترک کرده بود و عدم امر او به قضا از سوی امام (علیه السلام) این سخن را تأیید می‌کند، در ذکری آمده است: ظاهر این است که نماز حماد از قضا ساقط است، در غیر این صورت امام او را به قضای آن امر می‌نمود، اما امام او را به نماز کامل راهنمایی کرد. «... ظاهر آنه ترك المندوبات و يؤيده عدم الأمر بالقضاء قال في الذكرى الظاهر أن صلاة حماد كانت مسقطاً للقضاء إلا لأمره بقضائها و لكنه عدل به إلى الصلاة التامة»^۲

۱. امالی صدوق، ص ۴۱۳؛ الکافی، ج ۳، ص ۳۱۱

۲. بحار الانوار، ج ۸۱، ص ۱۸۷

در پایان توجه وهابی را به این نکته جلب می‌کنیم که از دیدگاه اهل سنت، صحابه پیامبر همگان از اولیاء الهی هستند، چنانچه قرطبی از بزرگان اهل سنت می‌گوید:

«تمام صحابه عادلند و از اولیاء الهی و برگزیدگان او و برگزیدگان خداوند از میان خلقش بعد از انبیاء و رسولانند و این است مذهب اهل سنت و اجماع ائمه این امت» «فَالصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عَدُولٌ، أَوْلِيَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَ أَصْفِيَائِهِ، وَ خَيْرَتِهِ مِنْ خَلْقِهِ بَعْدَ أَنْبِيَائِهِ وَ رُسُلِهِ. هَذَا مَذْهَبُ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَ الَّذِي عَلَيْهِ الْجَمَاعَةُ مِنْ أُمَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱

اما این صحابه عادل و برگزیده و برترین انسانها بعد از پیامبر طبق نقل بخاری، حتی نماز را هم صحیح نمی‌خواندند تا جایی که انس بن مالک به خاطر بی‌توجهی اصحاب به خواندن نماز صحیح (به مانند نماز پیامبر) گریه می‌کرد و میگفت که دیگر کسی حتی نمازش هم درست نیست و به مانند پیامبر نماز نمی‌خواند و نماز را ضایع کردند: «عَنْ أَنَسٍ قَالَ: «مَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا كَانَ عَلَى عَهْدِ النَّبِيِّ ﷺ، قِيلَ: الصَّلَاةُ، قَالَ: أَلَيْسَ صَيِّعُتُمْ مَا صَيِّعُتُمْ فِيهَا»... سَمِعْتُ الزُّهْرِيَّ يَقُولُ: «دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَ هُوَ يَبْكِي فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَذْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةُ، وَ هَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضُيِّعَتْ»^۲

وهابی به جای اشکال کردن به حماد که تنها مستحبات نماز را به جا نیاورده بود باید پاسخ عمل اصحاب را دهد که اصل ادای نماز را به نحو صحیح ترک کرده بودند!!!

۱. الجامع لاحکام القرآن، ج ۱۶، ص ۲۹۹

۲. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۳۴۶ طبع مصر

۲۱. آیا همه انسانها چون از یک پدر و مادرند، به هم محرم هستند؟

پرسش بیست و یکم:

مگر همه انسانها از یک پدر و مادر نیستند پس باید همه به هم محرم باشند و نباید بین افراد انسان قائل به محرم و نامحرم شویم؟ آیا این استدلال درست است؟

پاسخ:

احکام مربوط به محرم و نامحرم افراد انسانی برگرفته از دستورات خداوند است که در منابع دینی به تفصیل مورد بیان قرار گرفته است:^۱

از آنجایی که خداوند حکیم تمام دستوراتش بر پایه مصالح و مفاسد است لذا احکام مربوط به محرم و نامحرم هم از این قاعده مستثناء نیست و ما باید تابع محض دستورات خداوندی باشیم، چنانچه که امام صادق علیه السلام فرمود:

«چون می دانیم که خدای عز و جل حکیم است، تصدیق می کنیم که همه کارهایش حکیمانه است، هر چند دلیل آنها برایمان روشن نباشد» «وَمَتَى عَلِمْنَا أَنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ حَكِيمٌ صَدَقْنَا بِأَنَّ أَعْمَالَهُ كُلَّهَا حِكْمَةٌ وَإِنْ كَانَ وَجْهَهَا غَيْرَ مُنْكَشِفٍ لَنَا».^۲

اگر بخواهیم در مورد فلسفه دستورات خداوند در مورد احکام مربوط به محرم و نامحرم توضیحی نیز بدهیم گفتنی است:

درست است که همه انسانها فرزند آدم و حواء علیهم السلام هستند اما هر چقدر انتساب به این پدر و مادر نخستین به وسیله واسطه ها باشد، بین فرزندان آنان جذابیت های جنسی ایجاد می شود و جهت کنترل این جذابیت ها و غرائز جنسی، وضع احکام محرم و نامحرم ضروری است، چنانچه که چون بین فرزندان بلاواسطه یک پدر و مادر که برادر و خواهر هستند، نوعا جذابیت جنسی نیست

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۶۱ به بعد

۲. علل الشرایع، ج ۱، ص ۲۴۶؛ کمال الدین، ج ۲، ص ۴۸۲

لذا این فرزندان به هم محرمند اما در مورد فرزندان این فرزندان (دختر عمو - پسر عمو - دختر دایی - پسر دایی - دختر خاله - پسر خاله) و باز فرزندان آنها که نوه و نتیجه پدر و مادر اولیه محسوب می‌شوند، چون جاذبه جنسی برقرار است لذا احکام ارتباط با نامحرم در مورد آنان صادق است.

بر همین اساس در تفسیر نمونه در مورد چرایی محرمیت افرادی و ممنوعیت ازدواج آنها (مانند برادر و خواهر) و نامحرم بودن افراد دیگر و جواز ازدواج آنها با هم، چنین می‌خوانیم:

ناگفته پیدا است که همه افراد طبعا از این گونه ازدواج‌ها (برادر و خواهر) تنفر دارند و بهمین دلیل همه اقوام و ملل (جز افراد کمی) ازدواج با محارم را ممنوع می‌دانند و حتی مجوسی‌ها که در منابع اصلی خود قائل به جواز این گونه ازدواج‌ها بوده‌اند، امروز آن را انکار می‌کنند.

گرچه بعضی کوشش دارند که این موضوع را ناشی از یک عادت و رسم کهن بدانند ولی می‌دانیم عمومیت یک قانون در میان تمام افراد بشر، در قرون و اعصار طولانی، معمولا حکایت از فطری بودن آن می‌کند، زیرا رسم و عادت نمی‌تواند عمومی و دائمی گردد.

از این گذشته امروز این حقیقت ثابت شده که ازدواج افراد همخون با یکدیگر خطرات فراوانی دارد یعنی بیماری نهفته و ارثی را آشکار و تشدید می‌کند (نه این که خود آن تولید بیماری کند) حتی بعضی، گذشته از محارم، ازدواج با اقوام نسبتا دورتر را مانند عموزاده‌ها را با یکدیگر خوب نمی‌دانند و معتقدند خطرات بیماری‌های ارثی را تشدید می‌نماید ولی این مسئله اگر در خویشاوندان دور مشکلی ایجاد نکند (همانطور که غالبا نمی‌کند) در خویشان نزدیک که «همخونی» شدیدتر است مسلما تولید اشکال خواهد کرد.

بعلاوه در میان محارم (مانند برادر و خواهر) جاذبه و کشش جنسی معمولا

وجود ندارد زیرا محارم غالبا با هم بزرگ می شوند و برای یکدیگر یک موجود عادی و معمولی هستند و موارد نادر و استثنایی نمی تواند مقیاس قوانین عمومی و کلی گردد و می دانیم که جاذبه جنسی، شرط استحکام پیوند زناشویی است، بنابراین اگر ازدواجی در میان محارم صورت گیرد، ناپایدار و سست خواهد بود^۱

۲۲. اگر آرایش و پوشش رنگی مشکل دارد، چرا امام شیعه چنین رفتار می کرد؟

پرسش بیست و دوم:

وقتی امام معصوم بخاطر همسرش دست به آرایش و گریم میزند!

محمد بن یعقوب کلینی روایت نموده است

حسن زیات بصری گفت من و دوستم خدمت امام محمد باقر رسیدیم دیدیم در خانه آراسته یک جامه صورتی رنگ بر تن نموده و سر و ریش خود را روغن زده و سرمه کشیده است، رفیق من همچنان به امام و اطاق نظاره می کرد، چون برخاستیم، حضرت فرمود: حسن، چون ان شاء الله فردا شود با رفیقت نزد ما آیی، فردا به رفیقم گفتم، برویم بخانه امام. مرد گفت تو برو و مرا رها کن، گفتم مگر هر دوی ما را دعوت نکرد؟ و چندان اصرار کردم که قبول کرد، و چون بر حضرت وارد شدیم در خانه امام جز ریگ و شن چیزی نبود، و حضرت با جامه ای کهنه و خشن نزد ما آمد و فرمود: خانه ای را که دیروز دیدید و به آن وارد شدید خانه من نبود بلکه خانه همسرم بود، و دیروز من متعلق به او بود و من خود و خانه را بخاطر او آراسته بودم و بر من است که خود را برای او بیارایم، چنان که او خود را برای من: و خانه من اینست^۲

چه عجب! نمی دانستیم امامان هم پیراهن صورتی رنگ میپوشند و آرایش میکنند!! آن هم جلوی سائلین شیعه!!!

۱. تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۲۷

۲. الکافی، ج ۶، ص ۴۴۸

پاسخ:

۱. روایت مورد استناد وهابی از نظر سندی ضعیف است. راوی روایت فردی به نام «الحسن الزیات البصری» است که مجهول است: «لم یذکره»، لذا علامه مجلسی در ذیل این حدیث می نویسد که این روایت مجهول است: «الحديث الثالث عشر مجهول»^۱

۲. متأسفانه وهابی در ترجمه روایت تحریف می کند و روایت را درست ترجمه نمی کند.

ترجمه درست روایت چنین است که حسن زَیّات بصری می گوید:
«با دوستم، نزد امام صادق علیه السلام رسیدم. ایشان در خانه ای آراسته نشسته بود و پوششی رنگی، بر خود داشت. محاسنش را [نیز] مرتب کرده و [به چشمانش] سُرمه کشیده بود. در باره چند چیز از ایشان پرسیدم. وقتی برخاستیم به من فرمود: «حسن!».

گفتم: بله. فرمود: «صبح که شد، با دوستت بیا پیش من». گفتم: فدایت گردم! چشم. صبح که شد، خدمت ایشان رسیدم. دیدم ایشان در خانه ای است که جز حصیر، چیزی در آن نیست، و پیراهنی خشن بر تن دارد.
آنگاه رو به دوستم کرد و فرمود: «برادر بصری! دیروز که به اینجا آمدی، من در خانه زخم بودم و دیروز، روز او بود. خانه، خانه او بود و اثاث، متعلق به او بود. او خود را برایم آراسته بود. من هم لازم بود که خود را همانند او برایش بیاریم. چیز ناروایی به دلت راه پیدا نکند».

دوستم به ایشان گفت: فدایت گردم! به خدا سوگند، در دلم، شبهه ای ایجاد شده بود؛ ولی اکنون، به خدا قسم، هر چه در دل داشتم، برطرف شد، و فهمیدم که حقیقت، آن است که شما می گفتی»

۱. مستدرکات رجال الحدیث، ج ۲، ص ۳۸۹؛ مرآة العقول، ج ۲۲، ص ۳۲۶

وهابی فراز ذیل را نادرست ترجمه می‌کند:

«عَلَيْهِ مَلْحَفَةٌ وَرَدِيَّةٌ وَقَدْ حَفَّ لِحْيَتُهُ وَاکْتَحَلَ»

کلمه «وردیه» به معنای رنگ گلی متمایل به قرمز است که متاسفانه وهابی این کلمه را به رنگ «صورتی» ترجمه می‌کند:^۱

وهابی جمله «قد حَفَّ لِحْيَتُهُ» را ترجمه می‌کند: «سر و ریش خود را روغن زده بود». در حالی که ماده مذکور در روایت به باب افعال نرفته تا معنای مذکور را بدهد، بنابراین ترجمه صحیح آن چنین است: «ریش خود را مرتب کرده بود»^۲

روایت می‌گوید که امام علیه السلام به حسب وظیفه همسری، خود را زینت کرده بود و مثلاً جامه‌ای نو و متمایل به رنگ قرمز پوشیده و ریش خود را نیز مرتب کرده بود، پوشش مذکور هم در منزل و برای همسر خود بوده نه در جامعه و در برابر دیدگان همگان و در غیر این وضعیت هم پوشش امام علیه السلام پوششی متناسب با وضعیت ضعیف‌ترین اقشار جامعه بوده است.

۳. بخاری و دیگران از علمای اهل سنت نقل می‌کنند که پیامبر اسلام لباس قرمز رنگ می‌پوشید و در این هنگام بسیار زیبا به نظرها جلوه می‌کرد: «سَمِعَ الْبَرَاءَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ يَقُولُ: كَانَ النَّبِيُّ مَرْبُوعًا وَقَدْ رَأَيْتُهُ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ مَا رَأَيْتُ شَيْئًا أَحْسَنَ مِنْهُ». - «عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: مَا رَأَيْتُ مِنْ ذِي لَمَّةٍ فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ أَحْسَنَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ» - «عَنِ الْبَرَاءِ قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَجْمَلَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ مُتَرَجِّلًا، فِي حُلَّةٍ حَمْرَاءَ».^۳

روشن می‌شود که پوشش رنگی و قرمز رنگ در عرف آن زمان مساله‌ای عادی

۱. ترجمه معجم الوسيط، ج ۲، ص ۲۱۸۱ ماده «ورد»

۲. ترجمه معجم الوسيط، ج ۱، ص ۳۸۹ ماده «حف يحف حفا...»

۳. صحيح البخاري، طبع مصر، ج ۹، ص ۱۷۵؛ سنن الترمذي، ج ۴، ص ۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۵،

بوده است.

مثلاً اهل سنت در مورد کیفیت موی سر پیامبر اسلام نقل می‌کنند:
 «موهای پیامبر گرامی نه خیلی مجعّد بود و نه کاملاً صاف و نرم. اگر قسمتِ
 بافته موهایش باز می‌شد، فرقِ باز می‌کرد، وگرنه آن را به حال خود می‌گذاشت و
 در هر حال، هنگامی که موی خود را بلند می‌کرد، بلندیِ موز لاله گوشش تجاوز
 نمی‌کرد.» «إِذَا انْفَرَقَتْ عَقِيقَتُهُ فَرَّقَ وَإِلَّا فَلَا يُجَاوِزُ شَعْرُهُ شَحْمَةَ أُذُنَيْهِ إِذَا هُوَ
 وَفِرَّة»^۱

کیفیت فوق در موی سر پیامبر اسلام در عرف آن زمان یک امر عادی بوده
 است اما در زمان کنونی عرف نمی‌پذیرد که مثلاً مولوی‌های اهل سنت موهای
 خود را بلند کرده و تا گوش بگذارند و فرق باز کرده یا آن را بیافند!!! لذا نمی‌توان با
 ملاک عرفی این زمان، عرف زمان پیامبر و ائمه علیهم‌السلام و پوشش و کیفیت موی سر و
 ریش آنان را مقایسه کرد.

۴. وهابی پوشش امام علیه‌السلام را با استناد به یک روایتی که سنداً ضعیف بود مورد
 اشکال قرار داد، در حالی که در روایات صحیح خودشان اساساً از پیامبر اسلام
 نفی پوشش کرده و معاذ الله به پیامبر اسلام نسبت می‌دهند که ایشان به صورت
 نیمه برهنه یا برهنه در انظار ظاهر میشدند!!!

نقل می‌کنند که راوی می‌گوید «پیامبر وقتی داشت به غزوه خیبر می‌رفت و
 بر روی مرکب بود، لباس را از رانهایش زده بود کنار تا جایی که من به سفیدی
 رانهای پیامبر نگاه می‌کردم» «حَسَرَ الْإِزَارَ عَنْ فَخِذِهِ، حَتَّى إِنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ
 فَخِذِي نَبِيِّ اللَّهِ»^۲

یا باز نقل می‌کنند که عایشه می‌گوید:

۱. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۳۸۶؛ اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۱؛ امتاع الاسماع، ج ۲، ص ۱۷۷

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۹۸

«پیامبر در نزد من دراز کشیده بود و رانهایش لخت بود، ابوبکر اجازه گرفت و وارد شد و پیامبر در همان حالت بود، عمر اجازه گرفت و وارد شد و پیامبر در همان حالت بود، اما وقتی عثمان اجازه ورود گرفت، پیامبر رانهایش را پوشاند، عایشه از این مساله از پیامبر سوال کرد، پیامبر پاسخ داد که آیا می‌خواهی من از عثمان حیا نکنم در حالی که فرشتگان از عثمان حیا می‌کنند»

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ كَانَ جَالِسًا كَاشِفًا عَنْ فَخْذِهِ، فَاسْتَأْذَنَ أَبُو بَكْرٍ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَى حَالِهِ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُمَرُ، فَأَذِنَ لَهُ، وَهُوَ عَلَى حَالِهِ، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ عُثْمَانُ، فَأَرَخَى عَلَيْهِ ثِيَابَهُ...» «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ مُصْطَجِعًا فِي بَيْتِي، كَاشِفًا عَنْ فَخْذِهِ...»^۱

متأسفانه علمای اهل سنت وقاحت و جسارت به پیامبر اسلام را بیشتر کرده و حتی مدعی شده‌اند که پیامبر اسلام به صورت لخت و عریان هم در برابر دیگران حاضر می‌شده است!!!

بخاری نقل می‌کند:

«پیامبر در حالی که لنگی بسته بود، با دیگران سنگها را برای کعبه حمل می‌کردند، عباس گفت که ای پسر برادر اگر لنگت را بین شانه و گردنت بگذاری بهتر است، پیامبر نیز چنین کرد و اندکی بعد لنگ از حضرت افتاد و خود او نیز بیهوش شد و روی زمین افتاد (و عورتش نمایان شد)، اما پس از آن دیگر عریان و برهنه دیده نشد» «... فَسَقَطَ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَنَارِي بَعْدَ ذَلِكَ عُزَيَانًا».^۲

یا نقل می‌کنند که عایشه می‌گوید:

«زید بن حارثه وارد مدینه شد، و پیامبر در خانه من بود، زید به نزد پیامبر آمد و درب را زد، پیامبر لخت و عریان بلند شد و درب را باز کرد در حالی که لباسش را به دنبالش کش می‌داد، به خدا سوگند من دیگر ندیدم که پیامبر در برابری

۱. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴۰، ص ۳۸۷؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۸۶۶

۲. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۴۳، ح ۳۵۷

کسی لخت و عریان شود، قبل از این واقعه و بعد از آن» «... فَأَتَاهُ فَقَرَعَ الْبَابَ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ عَزِيَانًا يَجُرُّ ثَوْبَهُ، وَاللَّهُ مَا رَأَيْتُهُ عَزِيَانًا قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ»^۱

۲۳. گرفتن جزیه از اهل کتاب به میزان بیشتر از توانایی آنان؟

پرسش بیست و سوم:

تجاوز و ظلم و ستم بر یهودیان جزو پیش فرض های بدیهی و اولیه دین اسلام است؛ تا جایی که امام صادق می گوید باید از یهودیان (و به طور کلی اهل کتاب، یعنی یهودی، مسیحی و زرتشتی) بیش از توان مالی شان باجگیری شود!

«لِلْإِمَامِ أَنْ يَأْخُذَهُمْ بِمَا لَا يُطِيقُونَ حَتَّى يُسَلِّمُوا وَإِلَّا فَكَيْفَ يَكُونُ صَاغِرًا وَهُوَ لَا يَكْتَرِثُ بِمَا يُؤْخَذُ مِنْهُ.»

امام صادق در باب آیه «حَتَّى يُعْطُوا الْجِزْيَةَ عَنْ يَدٍ وَهُمْ صَاغِرُونَ»، گفت: امام می تواند که به اندازه ی بیش از توان اهل کتاب، از آن ها جزیه بگیرد و گر نه چگونه با خضوع تسلیم می شود درحالی که آنچه از او گرفته می شود برایش مهم نیست^۲

پاسخ:

نخست باید توجه داشت که جزیه به معنای باج گیری از اهل کتاب نیست، بلکه چنان که راغب در مفردات می گوید: «جزیه چیزی است که از اهل ذمه (غیر مسلمانانی که با مسلمانان پیمان همزیستی دارند و در داخل کشورهای اسلامی زندگی می کنند) گرفته می شود، و نام گذاری آن به این نام به خاطر آن است که به منزله جزا و پاداشی است که در برابر حفظ جان (و مالشان) می پردازند». «الْجِزْيَةُ:

۱. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۱۷۴؛ فتح الباری، ج ۱۱، ص ۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۰، ص ۵۶۹؛ الجامع

لاحکام القرآن قرطبی، ج ۱۵، ص ۳۶۱

۲. عوالی اللآلی، ج ۲، ص ۹۹

ما يؤخذ من أهل الذمة، وتسميتها بذلك للاجتماع بها عن حقن دمهم»^۱

بنابراین، ریشه اصلی جزیه از «جزاء» است چرا که پولی که اهل کتاب می‌پردازند رایگان و بدون عوض نیست، بلکه حکومت اسلامی موظف است در برابر آن از مال و جان و ناموس آنها دفاع کند و امنیت کامل را برای آنان فراهم سازد، در ذیل در این رابطه توضیحات مفصلی داده‌ایم؛^۲

حال در مورد مقدار جزیه، در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«توجه به این نکته نیز لازم است، که جزیه اندازه مشخصی ندارد، و میزان آن بستگی به توانایی جزیه دهندگان دارد، ولی آنچه از تواریخ اسلامی به دست می‌آید این است که غالباً مبلغ مختصری در این زمینه قرار داده می‌شد. و این مبلغ گاهی در حدود یک دینار در سال بیشتر نبود، و حتی گاهی در عهدنامه‌ها قید می‌شد که جزیه دهندگان موظفند به مقدار توانایشان جزیه بپردازند.»^۳

بنابراین جزیه باید به میزان توانایی افراد اهل کتاب باشد نه بیشتر از توانایی آنان و حتی خیلی کمتر از توانایی آنان.

روایتی نیز که معاند به آن استناد کرد، در کتب دیگری نقل شده است و در آنها آمده است که جزیه باید به اندازه توانایی افراد اهل کتاب باشد: «فَالْجِزْيَةُ تُؤْخَذُ مِنْهُمْ عَلَى قَدَرِ مَا يُطِيقُونَ لَهُ»^۴

بنابراین و با توجه به نقلهای فوق، گفتنی است که در روایت مورد استناد معاند تصحیف صورت گرفته است، یعنی نسخه نویس به اشتباه به جای «یطیقون» که به معنای پرداخت جزیه به مقدار توانایی است، یک «لا» اضافه

۱. مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۱۹۵

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/5000

۳. تفسیر نمونه، ج ۷، ص ۳۵۸

۴. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۲۸۸؛ تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۸۵؛ الکافی، ج ۳، ص ۵۶۶؛ من لا یحضره

الفقیه، ج ۲، ص ۵۱

کرده و «لا یطیقون» ثبت کرده است و معاند بر پایه همین تصحیف و اشتباه و اضافه شدن کلمه «لا» ایجاد شبهه کرده است.

تصحیف را چنین تعریف می‌کنند:

حدیثی که بخشی از سند یا متن آن، به چیزی شبیه آن یا نزدیک به آن، تغییر کرده باشد. «هو ما غَیَّرَ بَعْضُ سَنَدِهِ أَوْ مَتْنِهِ بِمَا يَشَابُهُ أَوْ يَقْرُبُ مِنْهُ»^۱

اگر از پاسخ فوق هم چشم پوشی کنیم باز هم می‌توان گفت که معاند بر پایه استدلال به یک روایت بدون سند اشکال تراشی کرده است، زیرا روایت مذکور مرسل بوده و راویان آن ذکر نشده‌اند، لذا از حیث رجالی ضعیف و غیر قابل استناد است، خصوصاً آنکه روایت مذکور بر خلاف روایاتی است که می‌گوید جزیه باید به میزان توانایی افراد باشد، چنانچه که امیر مومنان علیه السلام در هنگام دریافت جزیه، توانایی اهل کتاب را می‌سنجید و از اغنیاء مبلغی و از افراد متوسط مبلغ کمتر و از فقراء نیز به مراتب مبلغ کمتری نسبت به اغنیاء و متوسطین می‌گرفت: «أَمَرَنِي أَنْ أَضَعَ عَلَى الدَّهَاقِينَ الَّذِينَ يَزْكُبُونَ الْبَرَازِينَ وَ يَتَخَتَّمُونَ بِالذَّهَبِ عَلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ ثَمَانِيَّةً وَ أَرْبَعِينَ دِرْهَمًا وَ عَلَى أَوْسَاطِهِمْ وَ الثُّجَّارِ مِنْهُمْ عَلَى كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَرْبَعَةٌ وَ عَشْرِينَ دِرْهَمًا وَ عَلَى سَفَلَتِهِمْ وَ فَقَرَائِهِمْ اثْنِي عَشَرَ دِرْهَمًا عَلَى كُلِّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ»^۲

و طبق روایت دیگر پیامبر گرامی اسلام نهی می‌کرد که از اهل کتاب بیشتر از مقدار توانایی جزیه گرفته شود: «أَنَّهُ نَهَى عَنِ التَّعْدِي عَلَى الْمُعَاهِدِينَ»^۳

۱. مقباس الهداية في علم الدراية، مامقانی، ج ۱، ص ۲۳۷

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۴۹؛ تهذيب الاحكام، ج ۴، ص ۱۲۰

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۲۲

۲۴. مقصود از واژه «صلاة» در قرآن دعا است یا نماز؟

پرسش بیست و چهارم:

آیا کلمه صلاة در قرآن به معنای نماز است؟ یکی از اقوام گفتند قبل از اسلام به معنی دعا بوده است پس یعنی بر ما دعا کردن واجب است نه عبادت مخصوصی به نام نماز؟

پاسخ:

واژه «صلاة و یصلی» در اصل معنای لغوی، به معنای طلب رحمت و غفران و دعا برای غفران است؛ «الصلاة؛ الدعاء و الاستغفار» «صلاه به معنای دعا و استغفار است»^۱

و اگر به نماز هم «صلاة» می‌گویند، چون در آن دعا و طلب رحمت الهی وجود دارد؛ «سمیت الصلاة لما فیها من الدعاء و الاستغفار»^۲

واژه «صلاة» اگر چه در اصل به معنای دعا بوده است اما به واسطه کثرت استعمال و به وضع تعینی به معنای جدیدی منتقل شده است و آن معنای جدید همان عبادت مخصوصی است که در فارسی به آن نماز می‌گوییم، چنانچه که برخی در این رابطه می‌نویسند:

«وضع، به لحاظ منشأ وضع، منقسم به دو قسم می‌گردد:

۱. وضع تعینی عبارت است از جعل و تخصیص لفظی واضح معینی در مقابل معنایی؛ مثل اینکه خداوند به زید فرزندی داده است و نام او را حسن می‌گذارند یا مخترعی وسیله یا دستگاهی را اختراع کرده است و نام او را تلویزیون می‌گذارند.

۲. وضع تعینی آن است که واضح معینی در کار نیست، بلکه کثرت

۱. لسان العرب، ج ۱۴، ص ۴۶۴

۲. همان منبع - مفردات الفاظ القرآن، ج ۱، ص ۴۹۱

استعمال لفظ در یک معنا، به درجه‌ای رسیده که خود به خود تعیین پیدا کرده و به این معنا مختص شده است، به طوری که هرگاه انسان می‌شنود، ذهنش به همین معنای جدید منتقل می‌شود؛ مثل لفظ صلاة که در عرف متشرعان برای همین عبادت معین حقیقت شده و نامش منقول عرفی است (عرف خاص).^۱ بنابراین واژه «صلاة» به واسطه کثرت استعمال به معنای جدید منتقل شده است و آن عبادت مخصوصی است که مرکب از ارکانی بوده و قرائت و رکوع و سجده و آداب و شرایط مشخصی دارد.

ما حدود ۱۲ هزار روایت از امامان علیهم‌السلام داریم که در آنها واژه «صلاة» به عبادت مخصوص مورد اشاره اطلاق شده که اقامه آن در پنج وقت واجب بوده و دارای انواع و قیود و شرایط و... است.

امامان علیهم‌السلام مفصلاً این موارد و معنا را مورد بیان و تاکید قرار داده‌اند و آیات قرآن در مورد «اقامه صلاة» را تفسیر کرده‌اند که مقصود از آن عبادت مخصوص و نماز است.

شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه از جلد ۴ تا ۸ حدود هفت هزار روایت در این رابطه نقل می‌کند و محدث نوری نیز در کتاب مستدرک الوسائل از جلد ۳ تا ۶ حدود پنج هزار روایت در این رابطه نقل می‌کند که مجموعاً ۱۲ هزار روایت می‌شود که از واژه «صلاة» در معنای عبادت مخصوصی یاد میشود که ما در فارسی به آن نماز می‌گوییم، چنانچه که دهخدا در معنای صلاه و نماز می‌گوید:

«نماز. صلاة. صلات. نوعی عبادت مخصوص اهل اسلام. عبادت مخصوص مسلمانان که به طور وجوب و در شبانه روز پنج بار ادا کنند»^۲

۱. شرح اصول فقه، علی محمدی، ج ۱، ص ۲۴

۲. فرهنگ متوسط دهخدا، ج ۲، ص ۳۰۳۹

در قرآن نیز واژه «**صلاة**» در اغلب موارد به همان معنای عبادت مخصوص به کار رفته که دارای واجباتی چون تکبیره الاحرام، رکوع، سجده، صلوات، قرائت، قصد قربت، قیام و نیت بوده و در اوقات مشخصی نیز اقامه می شود که جهت آگاهی تفصیلی رجوع کنید:^۱

بنابراین به واسطه وضع تعینی صورت گرفته و کثرت استعمال و شرح و تفسیر امامان علیهم السلام، واژه «**صلاة**» از معنای لغوی به معنای جدید و عبادت مخصوص منتقل شده است و هر کجا لفظ «**صلاة**» به تنهایی استعمال شود، مقصود همان عبادت مخصوص و نماز است و در صورتی که از واژه مذکور معنای لغوی آن اراده شده باشد حتما باید قرینه ای بر این معنا اقامه شود.

۲۵. آیا پیامبر اسلام جراحی کردن را حرام می دانست؟

پرسش بیست و پنجم:

دیدگاه اسلام در مورد جراحی کردن بیمار چیست؟ این که در نقلی آمده است که پیامبر اسلام با جراحی مخالفت کردند آیا به این معنا نیست که اسلام موافق جراحی نیست؟!!!

پاسخ:

در مواردی که نجات جان بیمار منوط به عمل جراحی بوده و یا اگر جراحی صورت نگیرد بیمار متحمل ضررها و دردهای دردناکی می شود، بی شک از نظر اسلام باید جراحی صورت گیرد.

خداوند می فرماید:

«خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» ﴿لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ﴾^۲

۱. فرهنگ قرآن، ج ۳۱، ص ۴۳۴ به بعد

۲. بقره، آیه ۱۹۵

روشن است که در مواردی اگر جراحی صورت نگیرد و بیمار بمیرد، با حکم آیه شریفه مخالفت شده است.

امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام شمرده شده است» «كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نُهِِيَ عَنْهُ ... فَحَرَامٌ صَافً لِلْجِسْمِ وَفَسَادٌ لِلنَّفْسِ»^۱

همینطور در روایات ما آمده است «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر اساس آن هر گونه مساله‌ای که سبب آسیب رسیدن به خود و دیگران شود در اسلام بر داشته شده است.^۲

روایات فوق نیز شاهد دیگری بر جواز و لزوم جراحی کردن است زیرا در مواردی عدم جراحی موجب ایجاد ضرر بر جسم و جان شده که طبق ادله فوق باید جلوی این ضرر گرفته شود.

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ حرام الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است، حلال فرموده است» «لَيْسَ شَيْءٌ مِمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ»^۳

شکافتن اعضای بدن و جراحی بدون دلیل در حالت عادی روا نیست اما در هنگام اضطرار و برای نجات جان و دفع بیماری که فرد را مضطر کرده است، جراحی کردن طبق حدیث فوق اشکالی ندارد زیرا دین اسلام، دین سهل و آسانی است و در مواردی که پیروانش در اضطرار و سختی اند، احکامش را بر آنها

۱. بحارالانوار، ج ۱۰، ص ۵۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴

۳. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۱

تخفیف می دهد، چنان که خداوند می فرماید؛

«در دین برای شما حرج و سختی قرار داده نشده است» «**مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ**»^۱

جالب آن است که در روایتی نیز بالخصوص امام صادق علیه السلام اجازه جراحی را داده اند.

از اسماعیل بن حسن پزشک نقل شده است که می گوید:

«به امام ششم علیه السلام گفتم من مرد عربی هستم و پزشکی می دانم، و طبم عربی است و مزد هم نمی گیرم، فرمود باکی ندارد، گفتم: ما زخم را می شکافیم و جراحی می کنیم و با آتش داغ میکنیم، فرمود: اشکالی ندارد، گفتم: داروی زهر ناک چون اسمحیقون یا غاریقون بکار ببریم، فرمود: باکی ندارد» «**قُلْتُ إِنَّا نَبْطُ الْجَرْحَ وَ نَكْوِي بِالنَّارِ قَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ وَ نَسْقِي هَذِهِ السَّمُومَ الْإِسْمَحِيقُونَ وَ الْغَارِيقُونَ قَالَ لَا بَأْسَ**»^۲

روایتی هم که در پرسش مورد سوال قرار گرفت به معنای مخالفت پیامبر اسلام با جراحی نیست، زیرا در همان حدیث آمده است که پیامبر اسلام اگر چه در ابتدا با جراحی مخالفت کردند اما در ادامه اجازه جراحی را دادند و پس از آن که جراحی صورت گرفت فرمودند که بهترین درمانها، حجامت و رگ زدن و سیاه دانه است: «**افعلوا ما شئتم ... ان خير الدواء الحجامه و الفصاد و الحبه السوداء...**»^۳

پیامبر با این عملکرد قصد بیان این نکته را داشتند که جراحی کردن برای درمان اشکالی ندارد اما تا جایی که ممکن است و بتوان از طرق داروهای و روشهای دیگر مشکل را حل کرد، نباید سراغ جراحی رفت، چنانچه که امروز نیز

۱. حج، آیه ۷۸

۲. الکافی، ج ۸، ص ۱۹۳

۳. دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۱۴۳

پزشکان متخصص، جراحی را آخرین مرحله درمان می‌دانند و تا زمانی که بتوانند با دارو مشکل را حل کنند تن به جراحی نمی‌دهند.

۲۶. چرایی دفاع ایران از فلسطین از منظر فقه شیعه؟

پرسش بیست و ششم:

یکی از نقدهای جدی به سیاست‌های جمهوری اسلامی از دریچه عقل و مذهب امامیه، هزینه‌های هنگفت سیاسی و اقتصادی است که در امور غیرضروری و نادرست از جیب و اعتبار و آبروی ملت ایران در خارج از کشور به مصرف می‌رسد. هزینه‌ای که ضرر آن از منفعتش برای مردم ایران بیشتر بوده است.

کیست که نداند از مهمترین علل تحریم و... همین دخالت‌های نابه‌جا و زیاده‌روی در امور سایر کشورهاست

حال با فرض صحیح بودن ادعا و تیت جمهوری اسلامی در دفاع از مظلومین عالم، باز احادیث ما این عملکرد را مردود دانسته‌اند:

امام کاظم علیه السلام فرمود: به برادرانت بخششی نکن که ضرر آن بخشش بر تو بیش از فایده‌ی آن برای برادرانت باشد.^۱

پاسخ:

دشمنی ایران با اسرائیل فقط به خاطر این نیست که اسرائیل افرادی بیگانه را در فلسطین می‌کشد، بلکه این دشمنی به خاطر موجودیت خود ایران و انقلاب اسلامی است، زیرا اسرائیل از ابتدای شکل‌گیری قصد تصرف ایران را داشته و پس از انقلاب هم به خاطر دشمنی که با اسلام داشت، از دشمنان ردیف اول ایران شد.

شهید مطهری در مورد طرح اسرائیل بزرگ و تصرف ایران توسط اسرائیل چنین

می‌گوید:

«آخر ببینید اینها از کجای دنیا آمده‌اند؟! مدعی هستند که این سرزمین، سرزمین ماست. امروز در حدود سه میلیون نفر مسلمان، آواره از خانه و زندگی‌شان هستند. هدف مگر تنها همین است که یک دولت کوچک در آنجا تشکیل شود؟ خیلی اشتباه کرده‌اید، خیلی همه اشتباه می‌کنیم. او می‌داند که یک دولت کوچک، بالأخره نمی‌تواند آنجا زندگی کند؛ یک اسرائیل بزرگ که دامنه‌اش از این طرف شاید تا ایران خودمان هم کشیده شود. به قول عبد الرحمن فرامرزی این اسرائیلی که من می‌شناسم، فردا ادعای شیراز را هم می‌کند، می‌گوید شاعرهای خود شما همیشه در اشعارشان اسم شیراز را گذاشته‌اند مُلک سلیمان!»^۱

و در مورد قصد اسرائیل برای نابودی اسلام هم چنین می‌گوید:

«ما امروز دو خطر بزرگ داریم، دو خطر بزرگ متوجه عالم اسلام است ... این دو خطر که عرض می‌کنم عمومی است و از لحاظ سیاست خارجی عالم اسلام فوق‌العاده اهمیت دارد.

آن دو خطر یکی کمونیزم است و دیگر صهیونیزم یعنی خطر جهود؛ یکی کفر صریح است و دیگری نفاق. این دو در تمام کشورهای اسلامی بساط جاسوسی خود را پهن کرده‌اند. خدا می‌داند که در سال چند میلیون دلار برای این کار صرف می‌شود. این دوتا شاه‌رگ اسلام را می‌زنند، مثل دو تیغه قیچی به کار افتاده‌اند که ریشه اسلام را بپزند. مسلمانان باید کاملاً هوشیار باشند و به این دو خطر توجه داشته باشند.»^۲

بر همین اساس برخی می‌نویسند:

۱. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۱۷، ص ۲۹۰

۲. مجموعه آثار شهید مطهری، ج ۲۵، ص ۳۵۴

پیروان صهیونیسم از ابتدای پیدایش یک هدف اساسی و عمده را دنبال می‌کردند و آن تشکیل یک دولت یهودی یا حکومت جهانی تحت سلطه یهود با عنوان اسرائیل بزرگ در فلسطین بود. بر این اساس پس از تشکیل دولت اسرائیل در سال ۱۹۴۸ میلادی، صهیونیستها درصدد ایجاد اسرائیل بزرگ برآمدند و برای توجیه این سیاست خود، آن را مطابق تعالیم تورات دانستند.

نقشه اسرائیل بزرگ بیشتر کشورهای اسلامی و یا بخشی از آنها را در برمی‌گیرد. نقشه مزبور در گزارش پژوهشی «بنیامین مارزار» که تحت نظارت دولت اسرائیل منتشر شد وجود دارد. در نقشه مزبور، حدود اسرائیل را از نیل تا فرات قرار داده‌اند و اسرائیل همه خلیج فارس، شمال عراق، مسقط، عمان، نجد، ترکیه، سوریه، جنوب لبنان، شرق فلسطین، غرب اردن، بخشی از مصر و جنوب سودان را شامل می‌شود. به علاوه نقشه بزرگتر اسرائیل که می‌تواند مرحله بعد از پیاده شدن طرح اسرائیل بزرگ باشد، کردستان، منطقه جنوب شرقی ایران، جنوب غربی افغانستان، و بخشی از شمال غربی پاکستان را نیز شامل می‌گردد^۱ لذا رهبری انقلاب فرمود:

صهیونیستها از اهداف خودشان منصرف نیستند. هدف «از نیل تا فرات» را که بر زبان آورده‌اند، پس نگرفته‌اند. هنوز هم قصدشان این است که از نیل تا فرات را بگیرند! منتها، استراتژی صهیونیستها این است که ابتدا با حيله و ترفند، جای پای خودشان را قرص کنند و بعد که جای پا محکم شد، با فشار و حمله و آدمکشی و استفاده از زور و خشونت، تا جایی که میتوانند، پیش بروند! اینها همین که با یک مقابله‌ی جدی - چه مقابله‌ی سیاسی و چه نظامی - روبه‌رو شوند، متوقف میشوند و باز در خط حيله و ترفند می‌روند، تا بتوانند با مکر، یک قدم دیگر به جلو بردارند! وقتی یک قدم به جلو برداشتند، مجدداً همان فشار و

خشونت را اعمال میکنند.^۱

بنابراین دشمنی ما با اسرائیل بر سر حفظ موجودیت ایرانی و اسلامی مان است که اگر اندکی اهمال کنیم در این رابطه ضربه می خوریم، خصوصاً آنکه اسرائیل بازوی آمریکا در منطقه و اجراکننده سیاستهای آمریکا است، آمریکایی که مخالف و دشمن انقلاب اسلامی و مخالف وجود یک حکومت مستقل در ایران است و این دشمنی اش را هم با سرنگون کردن حکومت دکتر مصدق در سال ۱۳۳۲ شروع کرد.

از سوی دیگر سیاست دفاع از دور حکم می کند که از گروههایی که در مرزهای کشورهای دیگر با دشمنان ما می جنگدند دفاع و حمایت کنیم تا مجبور نشویم که پشت مرزهای خود با دشمنان بجنگیم، چنانچه که رهبری انقلاب در این رابطه فرمودند:

«جمهوری اسلامی از مؤلفه های قدرت قطعاً دست نخواهد کشید که یکی از مؤلفه های قدرت، نیروی دفاعی است؛ دفاع از دور. یکی از مؤلفه های قدرت، نیروی دفاعی است؛ یکی از مؤلفه های قدرت، عمق راهبردی ما است. حضور در کشورهای منطقه و طرف داری ملتهای منطقه از جمهوری اسلامی، عمق راهبردی جمهوری اسلامی است؛ جمهوری اسلامی از این نمیتواند صرف نظر کند؛ هیچ دولت عاقلی صرف نظر نمیکند.»^۲

اگر ما از فلسطین حمایت نکنیم و اجازه پیشروی بیشتر به اسرائیل را بدهیم ناچاراً باید در نزدیکی مرزهای خود با اسرائیل نبرد کنیم، چنانچه که اگر با داعش در عراق و سوریه نبرد نمی کردیم باید در مرزهای خود نبرد می کردیم. بنابراین حمایت ایران از جبهه مقاومت در منطقه و حمایت از فلسطین برای

۱. بیانات در تاریخ ۱۳۷۱/۷

۲. بیانات، ج ۴، ص ۱۲

حفظ امنیت ملی و موجودیت اسلامی خودمان است و در این حمایتها ممکن است ضررهایی به مانند تحریم و این قضایا هم پیش آید اما فایده این حمایتها برای کشور خودمان به مراتب بیشتر و بالاتر از ضررهای جزئی مورد اشاره است. به هر حال قرآن ما را موظف به حفظ آمادگی و تجهیز بیشتر در مقابل دشمنان می‌کند و می‌فرماید:

«در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از «نیرو» آماده سازید (و همچنین) اسبهای ورزیده (برای میدان نبرد) تا به وسیله آن دشمن خدا و دشمن خویش را بترسانید» ﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ وَمِنْ رِبَاطِ الْخَيْلِ تُرْهَبُونَ بِهِ عَدُوَّ اللَّهِ وَعَدُوَّكُمْ﴾ (انفال، آیه ۶۰)

امام صادق علیه السلام هم فرمود:

«جهاد با دشمن بر همه امت فرض و واجب است که اگر ترک شود عذاب الهی نازل می‌شود» ﴿فَإِنَّ مُجَاهَدَةَ الْعَدُوِّ فَرَضٌ عَلَى جَمِيعِ الْأُمَّةِ وَلَوْ تَرَكُوا الْجِهَادَ لَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ﴾^۱

کمک و حمایت ما از فلسطین مصداق عمل به آیه و روایت فوق الذکر از باب «دفاع از دور» در برابر دشمن خونخوار است و در این دفاع نیز طبیعتاً متقبل هزینه‌هایی می‌شویم اما فایده این دفاع برای موجودیت خودمان به مراتب بیشتر از هزینه‌های صرف شده است.

از آنچه گذشت روشن می‌شود که روایت مورد استناد شبهه افکن شامل حال ما نمی‌شود، زیرا قبل از آنکه دیگران از فایده حمایت ما بهره مند شوند، خودمان بهره مند می‌شویم و هزینه‌هایی که در این دفاع متقبل می‌شویم قابل مقایسه با بهره‌ای که می‌بریم نیست.

۲۷. بررسی فتوای منسوب به شیخ مفید مبنی بر دفن جنین زنده همراه مادر فوت شده؟

پرسش بیست و هفتم:

برخی از منبریان می‌گویند شیخ مفید به اشتباه در مورد مادری که مرده بود و بچه درون شکمش زنده بود فتوا داد که مادر و فرزند هر دو باید دفن شوند اما امام زمان آمد و مانع دفن فرزند شد!!! آیا شیخ مفید با آن عظمت چنین فتوای سطحی می‌داد؟ پاسخ:

نخست باید توجه داشت که شیخ مفید از دیدگاه دانشمندان شیعه و سنی دارای جایگاهی رفیع است که به کلماتی از بزرگان اشاره می‌کنیم:

۱. نجاشی، شاگرد نامدار و مورد اعتماد شیخ مفید درباره او می‌گوید:

«محمد بن محمد بن نعمان بن عبد السلام بن جابر بن نعمان بن سعید بن جبیر، شیخ و استاد ما است - که رضوان خدا بر او باد - فضل او در فقه و حدیث و ثقه بودن او مشهورتر از آن است که توصیف شود. او تالیفات متعددی دارد.»

۲. شیخ طوسی، شاگرد ارزنده مکتب او، درباره استاد در «فهرست»

می‌نویسد:

«محمد بن محمد بن نعمان، معروف به ابن المعلم، از متکلمان امامیه است. در عصر خویش ریاست و مرجعیت شیعه به او منتهی گردید. در فقه و کلام بر هر کس دیگر مقدم بود. حافظه خوب و ذهنی دقیق داشت و در پاسخ به سؤالات، حاضر جواب بود او بیش از ۲۰۰ جلد کتاب کوچک و بزرگ دارد.»

۳. ابن حجر عسقلانی عالم برجسته اهل سنت نیز درباره او می‌گوید:

«او بسیار عابد و زاهد و اهل خشوع و تهجد بود و مداومت بر علم و دانش داشت. جماعت بسیاری از محضر او بهره بردند. او بر تمام شیعیان حق دارد. پدرش در «واسط» زندگی می‌کرد و به آموزگاری می‌پرداخت و در «عکبری» کشته

شد. گفته می‌شود که عضد الدوله به ملاقات او می‌شتافت و هنگام مریضی به عیادت او می‌رفت.»

۴. عماد حنبلی، یکی دیگر از دانشمندان اهل سنت درباره او می‌گوید:
 «او بزرگی از بزرگان امامیه و رئیس بخش فقه و کلام و مباحثه می‌باشد. او با پیروان هر عقیده به مباحثه و مناظره می‌پرداخت. موقعیت شایان توجهی در تشکیلات دولت آل بویه داشت. او صدقه فراوان می‌داد. بسیار اهل خشوع و تهجد و اهل نماز و روزه و خوش لباس بود. او مورد زیارت و ملاقات عضد الدوله قرار می‌گرفت. نزدیک ۷۶ سال عمر کرد و بیش از ۲۰۰ جلد تالیف دارد»^۱
 حال در مورد سوال مذکور گفتنی است که در برخی کتابهای معاصر این نقل آمده است:

«شخصی به خدمت شیخ مفید رسید و سؤال کرد که زنی حامله فوت کرده است و حملش زنده است آیا باید شکم زن را شکافت و طفل را بیرون آورد یا آنکه حمل او را دفن کنیم؟ شیخ فرمود: با آن حمل او را دفن کنید آن مرد برگشت. در اثناء راه دید سوارى از پشت سر می‌تازد و می‌آید، چون رسید گفت: ای مرد شیخ فرموده است که شکم آن زن را شکافته و طفل را بیرون بیاورید آن وقت زن را دفن کنید آن مرد چنین کرد. بعد از چندی که مجدداً به خدمت شیخ رسید و قضیه را برای او نقل کرد شیخ فرمود: من کسی را نفرستاده‌ام معلوم است که آن کس صاحب الامر علیه السلام بوده است. الحال که در بیان احکام خطا و اشتباه می‌نماییم همان بهتر که دیگر فتوا ندهیم پس در خانه را بست و بیرون نیامد، پس از طرف صاحب الامر علیه السلام برای شیخ توقیعی بیرون آمد که بر شماست که فتوا بگویید و بر ماست که شما را تسدید کنیم و نگذاریم که در خطا واقع شوید پس شیخ بار

۱. نرم افزار جامع الاحادیث، شخصیت شناسی شیخ مفید در کتاب المقنعه

دیگر در مسند فتوی نشست.^۱

این جریان در کتابهای تراجمی معتبر و نقلهای تاریخی متقدم نیامده است و تنها برخی از علمای معاصر این جریان را بدون استناد به منابع متقدم نقل کرده‌اند که روشن است چنین نقلی نمی‌تواند مورد اعتماد باشد.

از سوی دیگر در روایات متعددی با صراحت تاکید شده است که اگر مادری بمیرد و فرزندش در شکم زنده باشد، باید شکم مادر پاره شود و فرزند خارج شود و سپس مادر دفن شود و بعید است که شیخ مفید از این نقلها بی‌اطلاع باشد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فِي الْمَرْأَةِ تَمُوتُ وَتَتَحَرَّكُ الْوَلَدُ فِي بَطْنِهَا أَيْشَقُّ بَطْنَهَا وَيُخْرَجُ الْوَلَدُ قَالَ فَقَالَ نَعَمْ وَيُحَاطُ بِطْنِهَا»^۲

و اساساً خود شیخ مفید نیز در کتاب المقنعه با صراحت فتوا می‌دهد که در فرض مذکور نخست باید فرزند خارج شود و سپس مادر دفن شود: «فَإِنْ مَاتَتْ امْرَأَةٌ فِي جَوْفِهَا وَلَدٌ حَيٌّ يَتَحَرَّكُ شَقَّ بَطْنَهَا مِمَّا يَلِي جَنْبَهَا الْأَيْسَرَ وَأَخْرَجَ الْوَلَدَ مِنْهُ ثُمَّ خِيطَ الْمَوْضِعَ وَغُسِلَتْ وَكُفِنَتْ وَحَنْطُتَ بَعْدَ ذَلِكَ وَدَفِنَتْ»^۳

با توجه به این نکات معلوم می‌شود که نمی‌توان به جریان نقل شده در مورد شیخ مفید اعتماد کرد خصوصاً آنکه جریان مذکور در کتابهای مطرح تراجمی و متقدم نیامده و تنها برخی از علمای معاصر آن هم بدون سند جریان مذکور را نقل کرده‌اند.

۲۸. جواز نگاه به زنان زیبارو در کتاب کافی؟

پرسش بیست و هشتم:

۱. قصص العلماء، ص ۳۹۹ (B2n.ir/f43127)

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۰۶؛ وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۴۶۹ باب ۴۶

۳. المقنعه، ص ۸۷

برخی شبهه می‌کنند که در روایتی در کتاب کافی امام کاظم اجازه نگاه کردن به زنان نامحرم را داده حال چگونه مراجع می‌گویند نگاه به نامحرم حرام است!!!
پاسخ:

مسأله حرمت نگاه کردن همراه با لذت به نامحرم و حرمت نگاه به موی سر و اندام او از مسلمات فقه اسلامی است که ریشه در آیات و روایات متواتر دارد. خداوند دستور می‌دهد که مردان حق نگاه ممنوع به نامحرم را ندارند و می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ ذَلِكَ أَزْكَى لَهُمْ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا يَصْنَعُونَ﴾ «به مؤمنان بگو چشمهای خود را (از نگاه به نامحرم) فرو گیرند، و فروج خود را حفظ کنند، این برای آنها پاکیزه‌تر است، خداوند از آنچه انجام می‌دهید آگاه است.»^۱

امام صادق علیه السلام فرمود:

«نگاه کردن تیری از تیرهای شیطان است و مسموم است و چه بسیار نگاه‌هایی که حسرت طولانی مدت را در پی دارد» «التَّظَرُّ سَهْمٌ مِنْ سِهَامِ إِبْلِيسَ مَسْمُومٌ وَ كَمْ مِنْ نَظَرَةٍ أَوْرَثَتْ حَسْرَةً طَوِيلَةً.»^۲
و فرمود:

«زناي چشم نگاه حرام و از روی شهوت است و زنان لب بوسه حرام است و زناي دست لمس نامحرم است» «فَرَنَى الْعَيْنَيْنِ التَّظَرُّ»^۳
روایت مورد اشکال را هم باید مبتنی بر آیات و روایات فوق الذکر تفسیر کرد.
روایت مذکور چنین است که راوی می‌گوید:

۱. نور، آیه ۳۱

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۵۹

۳. همان منبع

«به امام کاظم علیه السلام گفتم که من گرفتار نگاه به زن (یا زنان) زیبارو شده‌ام به گونه‌ای که نگاه به زیبایی آنان مرا به شگفتی می‌اندازد، امام علیه السلام به او فرمود: اشکالی ندارد در صورتی که حقیقتاً نیت صادق باشد و خداوند این نیت صادق را در تو ببیند...»

«قُلْتُ لِأَبِي الْحَسَنِ علیه السلام إِنِّي مُبْتَلَىٰ بِالنَّظَرِ إِلَى الْمَرْأَةِ الْجَمِيلَةِ فَيُعْجِبُنِي النَّظَرُ إِلَيْهَا فَقَالَ لِي يَا عَلِيُّ لَا بَأْسَ إِذَا عَرَفَ اللَّهُ مِنْ نِيَّتِكَ الصِّدْقَ»^۱

تفسیر روایت همان است که علامه بزرگ مجلسی متذکر می‌شود که می‌گوید: مقصود راوی آن است که او در مکانی مجبور است که حضور داشته باشد که محل رفت و آمد زنان است و در این شرایط هم نگاه راوی به زن نامحرم زیاد می‌افتد و تحت تاثیر زیبایی آن زن نامحرم هم قرار می‌گیرد و از زیبایی آنان به شگفتی می‌افتد.

امام علیه السلام در پاسخش می‌گوید که اگر واقعاً نیت صادق داری نگاه به زن نامحرم اشکالی ندارد.

مقصود از نیت صادق آن است که امام علیه السلام می‌گوید که اگر به عمد به فرد نامحرم نگاه نمی‌کنی و تنها نگاه اولت به آنان می‌افتد و پس از آن هم نگاهت را از آنان بر می‌داری، این نگاه اشکالی ندارد، زیرا نگاه اول به نامحرم که از روی تصادف و غیر عمد است بی‌اشکال می‌باشد.^۲

«يُمْكِنُ حَمْلُهُ عَلَى أَنْ مَرَادَ السَّائِلِ أَنَّهُ مُبْتَلَىٰ بِمَعَاشَرَةِ امْرَأَةٍ يَقَعُ نَظَرُهُ عَلَيْهَا بِغَيْرِ اخْتِيَارٍ فَتُعْجِبُهُ، فَالْمَرَادُ بِصِدْقِ النِّيَّةِ أَنْ يَعْلَمَ اللَّهُ تَعَالَى أَنَّهُ لَا يَتَعَمَّدُ ذَلِكَ»^۳

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۴۲

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۵

۳. مرآة العقول فی شرح أخبار آل الرسول، ج ۲۰، ص ۳۸۷

۲۹. آیا پیامبر اسلام به زنان زیبا نگاه می‌کرد و معتقد بود که این کار حلال است؟

پرسش بیست و نهم:

این حقیقت دارد که در کتاب کافی آمده است که پیامبر اسلام به زنی نگاه کرد و تحریک جنسی شد و رفت با ام سلمه همبستر شد؟

برخی می‌گویند این قضیه نگاه پیامبر به زنان نامحرم در در سوره احزاب، آیه ۵۲ هم مورد اشاره قرار گرفته است؟

پاسخ:

روایت مورد اشکال این نقل از کتاب کافی است که امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا زنی را دید و تحت تاثیر قرار گرفت. در آن دم نزد ام سلمه رفت و با او که آن روز نوبتش بود همبستر شد. سپس سوی مردم راهی شد و در حالی که قطرات آب غسل از سر ایشان می‌چکید فرمود: ای مردم! نگاه (حرام) از سوی شیطان است، هر که این نگاه برایش روی داد باید نزد همسرش برود» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله امْرَأَةً فَأَعْجَبَتْهُ فَدَخَلَ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ وَكَانَ يَوْمُهَا فَأَصَابَ مِنْهَا وَخَرَجَ إِلَى النَّاسِ وَرَأْسُهُ يَقْطُرُ فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا النَّظَرُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئاً فَلْيَأْتِ أَهْلَهُ»^۱

نکات لازم:

۱. روایت فوق از نظر سندی ضعیف است و قابل احتجاج نیست: «ضعیف

على المشهور»^۲

از سوی دیگر بر خلاف روایت فوق، خود پیامبر گرامی اسلام توصیه می‌کرد که انسان نباید با تحت تاثیر قرار گرفتن از زن بیگانه با همسر خود همبستر شود

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۴

۲. مراه العقول، ج ۲۰، ص ۳۰۲

زیرا خوف آن است که فرزندان ناقص الخلقه‌ای به وجود بیایند: «يَا عَلِيُّ لَا تُجَامِعْ امْرَأَتَكَ بِسَهْوَةٍ امْرَأَةٍ غَيْرِكَ فَإِنِّي أَخْشَىٰ أَنْ قُضِيَ بَيْنَكُمَا وَلَدٌ أَنْ يَكُونَ مُحْتَنًا أَوْ مُؤَنَّا مُحْتَبَلًا»^۱

۲. ما اگر از وجوه ضعف روایت مورد بحث هم چشم‌پوشی کنیم، باز هم گفتنی است که طبق روایات، نگاه اول به زن نامحرم که غیر اختیاری است، بی‌اشکال است:^۲

پیامبر گرامی اسلام هم نگاه غیر اختیاری اولش به نامحرم افتاد و از آنجایی که او نیز به مانند سایرین انسان است و تمایلات انسانی در او است «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ...»^۳ لذا تحت تاثیر قرار گرفت و نهایتاً به سوی همسرش رفت و با او هم‌بستر شد.

بی‌شک شان پیامبر اسلام که قرآن تصریح به طهارتش کرده است، اجل و برتر از آن است که نگاه حرامی به نامحرم داشته باشد چنانچه که خداوند در موردش فرمود:

«تو اخلاق عظیم و برجسته‌ای داری»^۴ «وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» - «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است»^۵ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

۳. در مورد آیه سوره احزاب هم گفتنی است که خداوند می‌فرماید:
«لَا يَحِلُّ لَكَ النِّسَاءُ مِنْ بَعْدُ وَلَا أَنْ تَبَدَّلَ بِهِنَّ مِنْ أَزْوَاجٍ وَلَوْ أَعْبَجَكَ حُسْنُهُنَّ إِلَّا مَا

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۵۵۲

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۹۵

۳. کهف، آیه ۱۱۰

۴. قلم، آیه ۴

۵. احزاب، آیه ۲۱

مَلَكَتْ يَمِينُكَ وَكَانَ اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا» بعد از این دیگر زنی بر تو حلال نیست و نمی‌توانی همسرانت را به همسران دیگری تبدیل کنی (بعضی را طلاق دهی و همسر دیگری بجای او برگزینی) هر چند نیکویی آنها مورد توجه تو واقع شود»^۱

در این آیه خداوند از کلمه «حسنهن» استفاده کرده است که به معنای نیکویی و خوبی است نه از کلمه «جمالهن» که به معنای زیبایی باشد، یعنی پیامبر به امر خداوند دیگر اجازه ازدواج مجدد را ندارد حتی اگر زنانی را ببیند که شیفته ایمان و صالح بودن آنان شود، بنابراین سخن از شیفتگی در نیکویی و ایمان و اخلاق زنان است نه زیبایی ظاهری آنان.

۳۰. پاسخ به شبهه وهابی پیرامون مسح گوشها در وضو؟

پرسش سی‌ام:

به هنگام وضو، آیا گوش‌ها جزو [مسح] سر است؟ و می‌توان آن‌ها را استحباً مسح نمود؟

امام باقر: خیر

امام صادق: بله

۱. عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ أَنَّ أَنَسًا يَقُولُونَ إِنَّ بَطْنَ الْأُذُنَيْنِ مِنَ الْوُجْهِ وَظَهْرُهُمَا مِنَ الرَّأْسِ. فَقَالَ: لَيْسَ عَلَيْهِمَا غَسْلٌ وَلَا مَسْحٌ.^۲

۲. عَنْ عَلِيِّ بْنِ رَبَاطٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْأُدُنَانِ مِنَ الرَّأْسِ؟ قَالَ: نَعَمْ. قُلْتُ: فَإِذَا مَسَحْتُ رَأْسِي مَسَحْتُ أُذُنِي؟ قَالَ: نَعَمْ.^۳

«مذهب» اگر از جانب خدا نباشد، قطعاً اختلاف و تناقض در آن موج می‌زند!!!

۱. احزاب، آیه ۵۲

۲. کافی، ج ۳، ص ۲۹

۳. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۶۲

پاسخ:

اهل سنت معتقدند که در وضو، گوشها باید به همراه سر مسح شود، ابوحنیفه و مالک بن انس و احمد بن حنبل از امامان فقهی اهل سنت به این مساله فتوا داده‌اند:^۱

این فتوای امامان اهل سنت بر خلاف قرآن کریم است، زیرا قرآن تنها مسح سر را واجب می‌داند نه مسح گوشها را و می‌فرماید:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید هنگامی که برای نماز بپا خاستید صورت و دستها را تا آرنج بشوئید و سر و پاها را تا مفصل (یا برآمدگی پشت پا) مسح کنید»
 ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^۲

جالب آن است که در روایات اهل سنت هم آمده است که وقتی عثمان نحو وضوی پیامبر گرامی اسلام را بیان می‌کرد، سخنی از مسح گوشها توسط پیامبر گرامی به میان نمی‌آورد و میگفت پیامبر اسلام تنها سرش را مسح می‌کرد نه گوشها را:

«ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ، ثُمَّ غَسَلَ كُلَّ رِجْلٍ ثَلَاثًا ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُمُ النَّبِيَّ يَتَوَضَّأُ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا» - «ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ. ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْكَعْبَيْنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ. ثُمَّ غَسَلَ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ تَوَضَّأَ نَحْوَ وَضُوءِي هَذَا.» - «ثُمَّ

۱. المبسوط للسرخسی ۱: ۶۵، وأحكام القرآن للجصاص ۲: ۳۵۳، وشرح معاني الآثار ۱: ۳۴، و
 بداية المجتهد ۱: ۱۳، وشرح فتح القدير ۱: ۱۲،

۲. تحفة الاحوذی ۱: ۱۴۸؛ تفسیر القرطبي ۶: ۹۰. المدونة الكبرى ۱: ۱۶؛ مسائل الامام أحمد بن حنبل: ۸؛ أحكام القرآن للجصاص ۲: ۳۵۳

۱. تحفة الاحوذی ۱: ۱۴۸؛ تفسیر القرطبي ۶: ۹۰؛ بداية المجتهد ۱: ۱۳.

۱. به نقل از کتاب الخلاف شيخ طوسي، ج ۱، ص ۸۶

۲. مائده، آیه ۶

غَسَلَ وَجْهَهُ ثَلَاثًا، وَغَسَلَ يَدَهُ الْيُمْنَى إِلَى الْمَرْفِقِ ثَلَاثًا، ثُمَّ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ مَسَحَ رَأْسَهُ، ثُمَّ غَسَلَ قَدَمَهُ الْيُمْنَى ثَلَاثًا، ثُمَّ الْيُسْرَى مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: رَأَيْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ تَوَضَّأَ مِثْلَ وُضُوئِي هَذَا»^۱

در روایات شیعه نیز با صراحت گفته شده است که در وضو نیازی به شستن گوشها به همراه صورت یا مسح گوشها به همراه سر نیست و چنین عملی مشروع و مورد دستور شریعت نمی باشد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْأَذْنَانِ لَيْسَا مِنَ الْوُجْهِ وَلَا مِنَ الرَّأْسِ.» - «فَقَالَ لَيْسَ عَلَيْهِمَا غَسْلٌ وَلَا مَسْحٌ»^۲

بله در روایتی آمده است که گوشها به همراه سر باید مسح شود: «سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام الْأَذْنَانِ مِنَ الرَّأْسِ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَإِذَا مَسَحْتُ رَأْسِي مَسَحْتُ أُذُنِي قَالَ نَعَمْ»^۳

این روایت بر خلاف قرآن و سایر روایات است که مسح گوشها در وضو را اجازه نمی دهند و از سوی دیگر این روایت موافق با فتاوی علمای اهل سنت است که مسح گوشها در وضو را واجب می دانند، بنابراین چنین روایتی که موافق با اهل سنت است، تقیه ای صادر شده و قابل تکیه نیست، زیرا طبق بیان امام صادق عليه السلام ما ماموریم که در هنگام تعارض، روایاتی را اخذ کنیم که خلاف اهل سنت است: «مَا خَالَفَ الْعَامَّةَ فِيهِ الرَّسَادُ»^۴

شیخ طوسی نیز متذکر آنچه ما گفتیم پیرامون تقیه ای بودن روایت شده است: «فَحُمِّلَ عَلَى التَّقِيَّةِ لِأَنَّهُ مُوَافِقٌ لِمَذَاهِبِ الْعَامَّةِ وَ مُتَّافٍ لِمَظَاهِرِ الْقُرْآنِ»^۵

۱. صحیح البخاری، ج ۱، ص ۱۳۳؛ صحیح مسلم، ج ۱، ص ۲۰۵؛ سنن أبی داود، ج ۱، ص ۵۶

۲. الکافی، ج ۳، ص ۲۹؛ تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۵۵

۳. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۶۲

۴. الکافی، ج ۱، ص ۶۸

۵. الإستبصار فیما اختلف من الأخبار، ج ۱، ص ۶۴

در ذیل در مورد چرایی صدور روایات تقیه‌ای و موافق با مذهب اهل سنت توضیحات خوبی داده‌ایم:^۱

۳۱. از نظر فقه نقش مردم در استقرار حکومت اسلامی تا چه اندازه است؟

پرسش سی و یکم:

اخیرا در بین برخی از جریانها و افراد بی اطلاع در مورد نقش مردم در حکومت اسلامی مباحثی ایراد شده لطفا در این رابطه توضیح دهید؟
پاسخ:

نخست باید توجه داشت که به عقیده شیعه حق حکومت و فرمانروایی برای خداوند است که خداوند این حق را به امامان علیهم السلام و در عصر غیبت به فقهاء واگذار کرده است و در این رابطه برای اختیار مردم حقی لحاظ نشده است در نمایه‌های ذیل در این رابطه توضیحات مفصل داده‌ایم:^۲

بنابراین اگر چه مشروعیت حکومت امامان و فقهاء به نصب خاص و عام الهی است، اما تحقق و ایجاد زمینه برای اعمال و اجرایی کردن حکمرانی وابسته به حضور مردم است، چنانچه که امیر مومنان علیه السلام پس از هلاکت عثمان و وقتی که مردم حاضر شدند تا ایشان را برای برقراری حکومت یاری کنند، زمام امور حکمرانی جامعه را در دست گرفت و فرمود:

«آگاه باشید! به خدایی که دانه را شکافته و انسان را آفریده سوگند! اگر به خاطر حضور حاضران (توده‌های مشتاق بیعت کننده) و اتمام حجت بر من به خاطر وجود یار و یاور نبود و نیز به خاطر عهد و پیمانی که خداوند از دانشمندان

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13856

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6726

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13290

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15285

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/11445

و علمای هراّت گرفته که: «در برابر پرخوری ستمگر و گرسنگی ستمدیده و مظلوم سکوت نکنند»، مهار شتر خلافت را بر پشتش می افکنند (و رهایش می نمودم) و آخرینش را به همان جام اوّلینش سیراب می کردم» «اما و الذی فلق الحبة، و براء التّسمّة، لولا حضور المحاضر و قیام الحجّة بوجود الناصر، و ما أخذ الله على العلماء ان لا یقارّوا على کفّلة ظالم، و لا سغب مظلوم، لالقیّت حبلها على غاربها، و لسقیّت آخرها بكأس اوّلها»^۱

شارحین این کلام امیر مومنان علیه السلام می نویسند:

این سخن امام علیه السلام هشدارى است به همه اندیشمندان و علمای امتها که وقتی امکانات تشکیل حکومت و اجرای عدل و قسط الهی فراهم گردد، سکوتشان مسئولیت آفرین است، باید قیام کنند و برای بسط عدالت و اجرای فرمان خدا مبارزه با ظالمان را شروع نمایند. آنها که می پندارند، تنها با انجام فرایضی همچون نماز و روزه و حج و پاره ای از مستحبات، وظیفه خود را انجام داده اند، سخت در اشتباهند. اجرای عدالت و حمایت از مظلوم و مبارزه با ظلم ظالم نیز در متن وظایف اسلامی آنان قرار دارد....

امامت و خلافت دارای واقعیّتی است و مقام ظهور و بروزی: واقعیّت آن از سوی خدا و به وسیله پیامبر صلی الله علیه و آله تعیین می شود، (چه در مورد امامان و چه در مورد فقها) ولی ظهور و بروز آن و تدبیر و تصرف در امور مسلمین و جامعه اسلامی، منوط به این است که در مردم آمادگی وجود داشته باشد و یار و یاورانی برای حمایت از آن پیا خیزند و این جز با بیعت و پذیرش مردم امکان پذیر نیست. به همین دلیل علی علیه السلام در دوران خلفای سه گانه - یعنی حدود ۲۵ سال - خانه نشین بود و در امر خلافت دخالتی نمی کرد در عین این که مقام امامت او که از سوی خدا بود هیچ گونه کمبودی نداشت.

شبهه همین معنی در باره بعضی از دیگر از امامان مانند امام صادق علیه السلام دیده می شود که از سوی «ابو مسلم» پیشنهاد خلافت به آن حضرت شد و حضرت چون اطمینان به توطئه داشت نپذیرفت. و گاه به امامان پیشنهاد می کردند که چرا قیام نمی کنید و مقام خلافتی را که از آن شماست بر عهده نمی گیرید؟ در جواب می فرمودند: «ما یار و یاور به مقدار کافی برای این امر نداریم».^۱

حال سوال اینجاست که بعد از برقراری حکومت، اگر فرض شود که اکثریت افراد جامعه حکومت اسلامی را نخواهند و تنها اقلیتی طالب حکومت اسلامی باشند، در این صورت حاکم اسلامی باید حکومت را واگذار کند؟ پاسخ آن است که اگر با تکیه بر اقلیت بتوان حکمرانی را بدون مزاحمت ادامه داد، حتی اگر اکثریت طالب حکومت اسلامی نباشند، باز هم باید به حکمرانی ادامه داد، زیرا از یک سو:

۱. نظرات چنین اکثریتی که بر خلاف دستورات اسلام، حکومت اسلامی را نمی خواهند مورد تایید قرآن نیست و قرآن ما را از پیروی از آراء چنین اکثریتی باز می دارد.

این نکته در آیات فراوانی مورد تایید قرار گرفته است که برخی از قرار ذیلند:

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ﴾: «ولی اکثر مردم شکرگزار نیستند»^۲

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾: «ولی اکثر مردم نمی دانند»^۳

﴿وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ﴾: «ولی اکثر مردم ایمان نمی آورند»^۱

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۲۴۲. کتاب الایمان و الکفر، باب فی قلة عدد المؤمنین، حدیث ۴

۱. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۱، ص ۴۰۰ به بعد

۲. بقره، آیه ۲۴۳

۳. اعراف، آیه ۱۸۷

﴿وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ﴾: «اکثر مردم هر چند کوشش و تلاش کنی ایمان نمی آورند»^۲

﴿فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا﴾: «اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند»^۳

﴿وَإِنْ تُطِيعُوا أَكْثَرَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ﴾: «اگر از کثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می سازند»^۴

﴿أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾: «اما اکثرشان از حق کراهت دارند»^۵

برهمن اساس در تفسیر نمونه می خوانیم:

«اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بیخبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنان که قرآن می گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می کشد.

روی این حساب برای بدست آمدن یک «دموکراسی سالم» باید نخست کوشش کرد که توده های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، و گرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می فرستد.

ذکر این مساله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و

۱. هود، آیه ۱۷

۲. یوسف، آیه ۱۰۳

۳. اسراء، آیه ۸۹

۴. انعام، آیه ۱۱۶

۵. مومنون، آیه ۷۰

سنت نبوده باشد.^۱

۲. از سوی دیگر از سیره و سخنان امامان علیهم‌السلام استفاده می‌شود که آن بزرگواران معتقد بودند که اگر اقلیتی از نیرو در اختیار داشتند که می‌توانستند با کمک آنان بر علیه حکام ظالم زمان قیام کرده و حکومت تشکیل دهند حتما چنین می‌کردند و اکثریت را تحت فرمان خود در می‌آوردند، اگر چه اکثریت طالب حکومت آنان نبوده باشند.

امام باقر علیه‌السلام فرمود:

«اگر برای امام به تعداد اصحاب بدر یعنی سیصد و سیزده نفر نیروی (مخلص) جمع شود بر امام قیام کردن و تغییر دادن (حکومت) واجب است»
 «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ لِلْإِمَامِ عِدَّةُ أَهْلِ بَدْرِ ثَلَاثُمِائَةٍ وَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ وَجَبَ عَلَيْهِ الْقِيَامُ وَ التَّغْيِيرُ.»^۲

حتی کمتر از سیصد و سیزده نفر یعنی چهل نفر نیروی خالص و قوی در نزد ائمه و علی علیه‌السلام بود، آن بزرگواران تصریح می‌کردند که قیام کرده و حکومت تشکیل می‌دادند: «وَلَوْ كُنْتُ وَجَدْتُ يَوْمَ بُوَيْعٍ (أَخَوْتِي) أَرْبَعِينَ رَجُلًا مُطِيعِينَ لَجَاهَدْتُهُمْ» - «أُسُوَّةُ بَجْدِي رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله حِينَ عَبْدَ اللَّهِ سِرًّا وَ هُوَ يَوْمُ مِذْيَ فِي تِسْعَةِ وَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا فَلَمَّا أَكْمَلَ اللَّهُ لَهُ الْأَرْبَعِينَ صَارُوا فِي عِدَّةٍ وَ أَظْهَرُوا أَمْرَ اللَّهِ فَلَوْ كَانَ مَعِيَ عِدَّتُهُمْ جَاهَدْتُ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ» - «وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا صلى الله عليه وآله بِالْحَقِّ لَوْ وَجَدْتُ يَوْمَ بُوَيْعٍ أَخَوْتِي أَرْبَعِينَ رَهْطًا لَجَاهَدْتُهُمْ فِي اللَّهِ إِلَى أَنْ أُبْلِيَ عُذْرِي.»^۳

حتی کمتر از چهل تن، امیر مومنان علیه‌السلام می‌فرمود که اگر سی تن یار مخلص

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۲۸۳

۲. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۴۲؛ بحارالانوار، ج ۹۷، ص ۴۹

۳. کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۶۶۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۷۷؛ الاحتجاج طبرسی،

داشتیم، قیام می کردم و حکومت اسلامی تشکیل می دادم.

شیخ کلینی نقل می کند که امیر مومنان علیه السلام می فرمود:

«به خدا سوگند اگر عده ای از یاران طالوت، یا اهل بدر را، که دشمنان شما بودند را داشتم آن قدر شما را با شمشیر می زدم که به سوی حق بازگردید و روی به راستی بیاورید، و این بهترین کار برای بازکردن گره ها و دلسوزانه ترین برخورد بود. خداوندا! در بین ما به حق داوری کن که تو بهترین داور هستی. حضرت بعد از ایراد این سخنان از مسجد بیرون آمدند و از کنار آغلی که نزدیک به سی رأس گوسفند در آن بود، گذشتند و فرمودند: به خدا سوگند اگر مردمی به تعداد این گوسفندان داشتم که خالصانه در خدمت خداوند داشتم که خالصانه در خدمت خداوند عزّ و جلّ و رسول خدا بودند، فرزند آکله الذبان را از حکومت پایین می کشیدم.» «... ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ فَرَّرَ بِصِيرَةٍ فِيهَا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ شَاةً فَقَالَ وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ لِي رَجَالًا يَنْصَحُونَ لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِرَسُولِهِ بَعْدَ هَذِهِ الشَّيْءِ لَأَزَلْتُ ابْنَ آكِلَةِ الذِّبَانِ عَنْ مُلْكِهِ»^۱

حتی کمتر از سی تن، امام صادق علیه السلام می فرمود که اگر هفده تن یار مخلص داشتم، قیام می کردم.

سدیر صیرفی خطاب به امام صادق علیه السلام عرضه داشت:

«خانه نشینی برایتان روا نیست. فرمود: چرا ای سدیر؟ گفتم: چون دوستان و شیعه و یارانتان بسیارند، به خدا اگر امیر مؤمنان علیه السلام این همه شیعه و یاور و دوست که دارید میداشت، تیم و عدی در حق او طمع نمیکردند. فرمود: ای سدیر بسا که بچه شماری برسند؟ گفتم صد هزار، فرمود: صد هزار گفتم آری بلکه ۲۰۰ هزار، فرمود: ۲۰۰ هزار؟ گفتم: آری و نیمی از دنیا، گوید: امام خاموش شد ... و فرمود:

«به خدا ای سدیر اگر من به شمار این بزغاله‌ها شیعه داشتم خانه نشینی
برایم روان بود، و فرود آمدم و نماز خواندم و چون نماز به پایان رسید من رو به
بزغاله‌ها کردم و آنها را شمردم و هفده تا بودند.»

«وَاللّٰهُ يَاسِدِيرُ لَوْ كَانَ لِي شِيعَةٌ بَعْدَ هَذِهِ الْحِدَاءِ مَا وَسَعَنِي الْقُعُودُ وَنَزَلْنَا وَ
صَلَّيْنَا فَلَمَّا فَرَعْنَا مِنَ الصَّلَاةِ عَطَفْتُ إِلَى الْحِدَاءِ فَعَدَدْتُهَا فَإِذَا هِيَ سَبْعَةٌ عَشَرَ»^۱
حتی کمتر از هفده تن، بلکه در برخی روایات آمده است که اگر برای
علی علیه السلام حتی دو یاور قوی و نیرومند به مانند حمزه و جعفر بود، حضرت قیام
می کرد: «فَعَلِيٌّ لَمْ يَجِدْ فِئَةً، وَلَوْ وَجَدَ فِئَةً لَقَاتَلَ، ثُمَّ قَالَ: لَوْ كَانَ جَعْفَرٌ وَحَمَزَةٌ
حَيَّيْنِ»^۲

خلاصه سخن:

مردم باید در صحنه حضور داشته باشند تا حکومت اسلامی بتواند مستقر
شود، پس از استقرار هم اگر فرض شود که اکثریت دیگر طرفدار حکومت اسلامی
نباشند و تنها اقلیتی طرفدارند، اگر بتوان با تکیه بر آن اقلیت بر استقرار حکومت
اسلامی بدون مزاحمت و هرج و مرج ادامه داد و اکثریت را تحت فرمان درآورد،
باید چنین کرد. چنانچه ائمه علیهم السلام می فرمودند که اگر اقلیتی از یاران قوی و مخلص
داشتند که می توانستند قیام کنند و حکومت تشکیل دهند و با تکیه بر آن
اقلیت، اکثریت را تحت فرمان خود در آورند حتما چنین می کردند.

بله در صورتیکه اقلیت باقیمانده توان مقابله با اکثریت را نداشته باشند و
نتوانند اکثریت را تحت فرمان درآورند، در این صورت ادامه دادن حکومت
اسلامی ممکن نیست، چنانچه که امام حسن علیه السلام وقتی در چنین شرایطی قرار
گرفت، حکومت را به معاویه تحویل داد و صلح کرد، در ذیل در مورد چرایی این

۱. الکافی، ج ۲، ص ۳۴۳؛ بحارالانوار، ج ۴۷، ص ۳۷۳

۲. تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۵۱؛ البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۶۲

صلح توضیحات خوبی داده‌ایم:^۱

۳۲. پاسخ به شبهه وهابی در مورد جایگاه مضمضه و استنشاق در وضو؟

پرسش سی و دوم:

مضمضه و استنشاق، از وضو است؟

امام باقر: خیر. نیست.

امام صادق: بله. هست.

۱. عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: الْمَضْمَضَةُ وَالْإِسْتِنْشَاقُ لَيْسَا مِنَ الْوُضُوءِ.^۲

۲. عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَنِهِمَا، فَقَالَ هُمَا مِنَ الْوُضُوءِ.^۳

پاسخ:

مضمضه به معنای آب در دهان کردن و استنشاق به معنای آب در بینی کردن، جزء ارکان وجوبی وضو نیست بلکه سنت و جزء ارکان استحبابی وضو است، چنانچه که فقهای بزرگ شیعه به این نکته تصریح کرده‌اند:

«فصل في بعض مستحبات الوضوء ... الخامس: المضمضة و الاستنشاق»^۴

مستند فتوای فقهای شیعه در عدم وجوب مضمضه و استنشاق و سنت و مستحب بودن آن، روایات اهل بیت علیهم‌السلام است.

در روایتی امام کاظم علیه‌السلام تصریح کردند که دو عمل مذکور در وضو واجب نیستند و اگر فرد فراموش کرد و وضویش را بدون مضمضه و استنشاق گرفت و نماز خواند، نمازش نیازی به اعاده ندارد: «عَنْ أَخِيهِ مُوسَى عليه السلام أَنَّهُ سَأَلَهُ عَنِ

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/12753

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4353

۲. تهذیب الأحکام، ۱/۷۸

۳. تهذیب الأحکام، ۱/۷۸

۴. العروة الوثقى مع تعليقات (خمینی، خویی، گلپایگانی، مکارم)، ج ۱، ص ۱۶۲

الْمُضْمَضَةِ وَالِاسْتِنْشَاقِ قَالَ لَيْسَ بِوَاجِبٍ وَإِنْ تَرَكْتَهُمَا لَمْ يُعَدَّ لَهُمَا صَلَاةٌ»^۱

امام علی (علیه السلام) هم فرمود:

«مضمضه و استنشاق، سنت و مایه پاکى دهان و بینی است؛ وَ الْمُضْمَضَةُ وَ الْإِسْتِنْشَاقُ سُنَّةٌ وَ ظُهُورٌ لِلْقَمِّ وَ الْأَنْفِ»^۲

در روایت اولی هم که معاند به آن استناد کرد، امام باقر (علیه السلام) فرمود که مضمضه و استنشاق جزء وضو نیست «لیسا من الوضوء»^۳ یعنی جزء ارکان وجوبی وضو نیستند.

معاند اشکال کرده است که پس چگونه امام صادق (علیه السلام) فرمودند که مضمضه و استنشاق جزء وضو هستند؟ «هما من الوضوء»

متأسفانه معاند روایت مذکور را ناقص نقل کرده است و الا ادامه آن روشن می کند که مقصود امام صادق (علیه السلام) که می گوید مضمضه و استنشاق جزء وضو است، یعنی جزء سنت و استحبابی وضو است نه جزء وجوبی تا تناقضی ایجاد شود، چرا که امام (علیه السلام) در ادامه روایت می گوید که اگر فرد فراموش کند و وضویش همراه مضمضه و استنشاق نباشد، نیازی به اعاده وضو ندارد، این یعنی مضمضه و استنشاق جزء اجزاء استحبابی وضو است نه وجوبی: «عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ) عَنْهُمَا فَقَالَ هُمَا مِنَ الْوُضُوءِ فَإِنْ نَسِيَتْهُمَا فَلَا تُعَدُّ»^۴

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۴۳۳

۲. الخصال، ج ۲، ص ۶۱۱

۳. التهذیب، ج ۱، ص ۷۸.

۴. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۷۸

۳۳. حسن آقا میری می‌گوید: ما نمی‌توانیم در مورد قاتلین امام حسین علیه السلام حکمی صادر کنیم و مجازاتشان کنیم چون از منظر فقه ولی دم نیستیم؟
پرسش سی و سوم:

اخیرا کلیپی از حسن آقامیری پیرامون واقعه کربلا منتشر شده است که می‌گوید: «ما حق بدگویی از قاتلین امام حسین علیه السلام و فرزندانش را نداریم زیرا ما ولی دم آنان نیستیم و نمی‌توانیم در مورد آنان حکمی صادر کنیم و مجازاتشان کنیم!!! در مورد آنان دادگاه باید تشکیل داد و با شکایت اولیاء دم به این شکایت رسیدگی کرد اما ما در این ماجرا هیچ طرفی نیستیم و حق حتی یک بدگویی را از قاتلین امام حسین علیه السلام نداریم»!!!

لطفا در این رابطه توضیح دهید؟

پاسخ:

این سخنان نشان‌دهنده نهایت نادانی و جهل فرد مذکور است چرا که خداوند عالم برای قاتلین امام حسین علیه السلام دادگاه تشکیل داده و حکمشان را هم بیان کرده است، خداوندی که در عدالتش هیچ شکی نیست، چنانچه که خودش در قرآنش فرمود:

«خداوند به بندگان (خود) ستم نمی‌کند.» **﴿أَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَّامٍ لِّلْعَبِيدِ﴾** (آل عمران ۱۸۲) - خداوند، گواهی می‌دهد که معبودی جز او نیست، و فرشتگان و صاحبان دانش، گواهی می‌دهند، در حالی که (خداوند در تمام عالم) قیام به عدالت دارد، معبودی جز او نیست، که هم توانا و هم حکیم است.» **﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُو الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾**^۱
حکم اخروی خداوند در مورد قاتلین امام حسین علیه السلام همان است که

پیامبرش فرمود:

«قاتل حسین بن علی در تابوتی است از آتش، و عذاب نصف اهل دنیا نصیب او خواهد بود. دست و پای او با زنجیرهای آتشین بسته شده و در جهنم سرازیر می شود تا اینکه به قعر جهنم می رسد. او بوی متعفن می خواهد داشت که اهل جهنم از بوی تعفن او به پروردگار خود پناهنده خواهند شد. او با همه افرادی که در قتل امام حسین دخالت داشتند، در جهنم دچار عذابی دردناک خواهند بود. هرگاه پوست بدن آنان بریان شود، خداوند عز و جل پوست دیگری برای بدن ایشان می آفریند تا دوباره عذاب دردناک را بچشند و حتی یک ساعت از آن عذاب آزاد نباشند. آنان از آب جوش جهنم سیراب می شوند، وای بر ایشان از عذاب آتش»

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ عَلَيْهِ نِصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا وَقَدْ شُدَّ يَدَاهُ وَرِجْلَاهُ بِسَلْسِلٍ مِنْ نَارٍ مُنْكَسٍ فِي النَّارِ حَتَّى يَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ وَلَهُ رِيحٌ يَتَعَوَّذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّةِ نَفْسِهِ وَهُوَ فِيهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ مَعَ جَمِيعٍ مَنْ شَإِيَ عَلَى قَتْلِهِ - كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلَ اللَّهُ عَرَّ وَجَلَّ عَلَيْهِمُ الْجُلُودَ غَيْرَهَا حَتَّى يَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةً وَ يُسْقَوْنَ مِنْ حَمِيمٍ جَهَنَّمَ فَالْوَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ النَّارِ»^۱

مجازات دنیوی قاتلان امام حسین ﷺ هم به حکم خداوند آن است که مهدور الدم بودند و کشتنشان برای همگان حلال بوده است، چنانچه که ولی دم امام حسین ﷺ یعنی امام صادق ﷺ این حکم خداوند در مورد آنان را چنین بیان کرد که راوی می گوید:

«به امام صادق ﷺ عرض کردم: درباره کشتن ناصبی و دشمن اهل بیت ﷺ چه می فرمایید؟ امام ﷺ فرمود:

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۴۷؛ تاویل الایات، ص ۷۴۳

«خونش حلال است ... اگر توانستی دیواری را به رویش خراب کنی یا در آب غرقش نمایی تا کسی گواهی بر ضد تو ندهد، این کار را بکن. عرض کردم: درباره مال او چه می‌فرمایی؟ فرمود: آن را از بین ببر، هر چه می‌توانی!»

«قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ مَا تَقُولُ فِي قَتْلِ النَّاصِبِ قَالَ حَلَالُ الدَّمِ... فَإِنْ قَدَرْتَ أَنْ تَقْلِبَ عَلَيْهِ حَاطِطًا أَوْ تُغْرِقَهُ فِي مَاءٍ لِكُنْ لَا يُشْهَدُ بِهِ عَلَيْكَ فَأَفْعَلْ قُلْتُ فَمَا تَرَى فِي مَالِهِ قَالَ تَوَهُ مَا قَدَرْتَ عَلَيْهِ»^۱

لذا می‌بینیم که امامان علیهم‌السلام از مختار ثقفی که دشمنان و قاتلین مهدور الدم امام حسین علیه‌السلام را مجازات کرد و آنان را به قتل رساند، در موارد متعددی مدح کرده‌اند که در ذیل این موارد را آورده‌ایم:^۲

همینطور حکم خداوند و امامان علیهم‌السلام که اولیاء دم هستند، چنین است که ما هم وظیفه داریم که از قاتلین امام حسین علیه‌السلام بیزاری بجویم و همواره آنان را مورد لعن و نفرین قرار دهیم، چنانچه که امام صادق علیه‌السلام فرمود:

«هیچ کس نیست که آب بیاشامد و قاتل امام حسین را لعنت کند، مگر اینکه خدا صد هزار حسنه در نامه عملش می‌نویسد و صد هزار گناه او را محو کرده و صد هزار درجه برایش بالا می‌برد و گویا چنین شخصی صد هزار غلام آزاد کرده است و خداوند فردای قیامت او را در حالی محشور می‌کند که قلبش مطمئن و آسوده است»

«فَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِائَةَ أَلْفٍ حَسَنَةٍ وَ حَظَّ عَنْهُ مِائَةُ أَلْفٍ سَيِّئَةٍ وَ رَفَعَ لَهُ مِائَةُ أَلْفٍ دَرَجَةٍ وَ كَاتَمَا أَعْتَقَ مِائَةَ أَلْفٍ نَسَمَةٍ وَ حَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلِجَ الْفُؤَادِ»^۳

۱. علل الشرایع، ج ۲، ص ۶۰۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۱۷

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9335

۳. کامل الزیارات، ص ۱۰۶

بر همین اساس امام رضا علیه السلام فرمود:

«حب اولیاء الهی (امامان) واجب است و بغض دشمنان آنان و براءت از آنان و از رهبران آنان هم واجب است» «حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَاجِبٌ وَكَذَلِكَ بُغْضُ أَعْدَاءِ اللَّهِ وَالْبَرَاءَةُ مِنْهُمْ وَ مِنْ أَمَّتِهِمْ»^۱
یا امام باقر علیه السلام فرمود:

«هر که مایل است بین او و خدا حجابی نباشد تا به خدا نظر کند و خدا به او توجه نماید، باید دوست بدارد آل محمد را و از دشمنان آنها بیزاری جوید و پیرو ائمه از آل محمد باشد. وقتی چنین بود، توجه به خدا نموده و خدا نیز متوجه اوست.» «مَنْ سَرَّهُ أَنْ لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللَّهِ حِجَابٌ حَتَّى يَنْظُرَ إِلَى اللَّهِ وَيَنْظُرَ اللَّهُ إِلَيْهِ، فَلْيَتَوَلَّ آلَ مُحَمَّدٍ وَ يَبْرَأْ مِنْ عَدُوِّهِمْ، وَيَأْتِمْ بِالْإِمَامِ مِنْهُمْ، فَإِنَّهُ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَظَرَ اللَّهُ إِلَيْهِ وَ نَظَرَ إِلَى اللَّهِ»^۲
یا باز امام صادق علیه السلام فرمود:

«دوستی اولیای خدا واجب است؛ ولایت آنها لازم است و بیزاری از دشمنان آنها واجب است، و هم از کسانی که به آل محمد ستم کرده‌اند و حجاب ایشان را هتک نموده و از فاطمه زهرا فدک را گرفته‌اند و او را از میراثش بازداشته و حق او و شوهرش را غصب کرده‌اند و کوشش برای سوختن خانه‌اش کردند و بنیاد ظلم را نهاده و سنت پیامبر را تغییر دادند. و بیزاری از پیمان شکنان و ستمگران و منحرفان لازم است و بیزاری از انصاب و اِزلام پیشوایان گمراهی و رهبران ستم، همه آنها اولین و آخرینشان واجب است. و بیزاری از شقی‌ترین فرد گذشتگان و آیندگان، همتای پی‌کننده شتر نمود، کشنده امیرالمؤمنین علیه السلام لازم است. همچنین بیزاری از تمام کشندگان اهل بیت واجب است»

۱. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۶۲۴؛ تحف العقول، ص ۴۲۰

۲. قرب الاسناد، ص ۳۵۱

«حُبُّ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ وَ الْوَلَايَةُ لَهُمْ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَاجِبَةٌ وَ مِنَ الَّذِينَ ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ هَتَكُوا حِجَابَهُ فَأَخَذُوا مِنْ فَاطِمَةَ ﷺ فَدَكَ وَ مَعَوْهَا مِيرَاثَهَا وَ غَضَبُوهَا وَ زَوْجَهَا حُقُوقَهُمَا وَ هَمُّوا بِإِحْرَاقِ بَيْتِهَا وَ أَسَسُوا الظُّلْمَ وَ غَيَّرُوا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ التَّائِكِينَ وَ الْقَاسِطِينَ وَ الْمَارِقِينَ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنَ الْأَنْصَابِ وَ الْأَزْلَامِ أَيْمَةُ الصَّلَالِ وَ قَادَةَ الْجُورِ كُلِّهِمْ أَوْلَهُمْ وَ آخِرُهُمْ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ أَشَقِّ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ شَقِيقِ عَاقِرٍ نَاقَةٍ ثَمُودَ قَاتِلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ وَاجِبَةٌ وَ الْبَرَاءَةُ مِنْ جَمِيعِ قَتْلَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ ﷺ وَاجِبَةٌ»^۱

و فرمود:

هر کس ناتوان باشد از یاری ما اهل بیت، ولی در خلوتش دشمنان ما را لعنت کند، خداوند صدای او را به تمام ملائکه جهان از زمین تا عرش می‌رساند و هر وقت او لعنت کند، با او هم زبان می‌شوند و کسی را که او لعنت می‌کند، آنها نیز لعنت می‌کنند، بعد او را می‌ستایند و می‌گویند: خدایا! از جانب خود درود فرست بر این شخصی که به اندازه قدرت خود خدمت کرد و اگر بیشتر می‌توانست، انجام می‌داد. ندایی از جانب پروردگار بلند می‌شود که: دعای شما را پذیرفتم و صدایتان را شنیدم! درود بر روح او فرستادم در میان ارواح و او را در نزد خود از برگزیدگان نیک سیرت قرار دادم. «... فَلَعَنَ فِي خَلَوَاتِهِ أَعْدَاءَنَا بَلَّغَ اللَّهُ صَوْتَهُ جَمِيعَ الْأَمْلَاقِ مِنَ الثَّرَى إِلَى الْعَرْشِ فَكُلَّمَا لَعَنَ هَذَا الرَّجُلُ أَعْدَاءَنَا لَعْنًا سَاعَدُوهُ وَ لَعَنُوا مَنْ يَلْعَنُهُ ثُمَّ ثَنَّوْا فَقَالُوا اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَبْدِكَ هَذَا الَّذِي قَدْ بَدَلَ مَا فِي وَسْعِهِ وَ لَوْ قَدَرَ عَلَى أَكْثَرِ مِنْهُ لَفَعَلَ فَإِذَا الْبِدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ أَجَبْتُ دُعَاءَكُمْ وَ سَمِعْتُ نِدَاءَكُمْ وَ صَلَّيْتُ عَلَى رُوحِهِ فِي الْأَرْوَاحِ وَ جَعَلْتُهُ عِنْدِي مِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ»^۲

۱. خصال، ج ۲، ص ۶۰۷

۲. تفسیر الامام العسکری، ص ۴۷؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۲۳

لذا در نقل دیگر آمد:

«اولین کس از مردم که قاتل امام حسین را لعنت کرد حضرت ابراهیم خلیل بود. آن حضرت از فرزندان خود نیز تعهد گرفت که قاتل حسین را لعنت کنند. پس از حضرت ابراهیم، حضرت موسی قاتل امام حسین را لعنت کرد و به امت خود دستور داد تا او را لعنت کنند. سپس حضرت داود این کار را انجام داد و به بنی اسرائیل فرمود: قاتل امام حسین را لعنت کنند. پس از داود، حضرت عیسی بن مریم قاتل حسین علیه السلام را لعنت کرد و به بنی اسرائیل دستور داد تا قاتل حسین را لعنت کنند...» «أَوَّلُ مَنْ لَعَنَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ وَ أَمَرَ وَلَدَهُ بِذَلِكَ وَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ ثُمَّ لَعَنَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ أَمَرَ أُمَّتَهُ بِذَلِكَ ثُمَّ لَعَنَهُ دَاوُدُ وَ أَمَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِذَلِكَ ثُمَّ لَعَنَهُ عِيسَى وَ أَكْثَرَ أَنْ قَالَ يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَنُوا قَاتِلَهُ»^۱

۳۴. آیا کشتن مورچگان در روایات شیعه اجازه داده شده است حتی اگر به انسان آزاری نرسانند؟

پرسش سی و چهارم:

کشتن مورچه بیگناه در روایات شیعه:

قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا تَقُولُ فِي قَتْلِ الذَّرِّ قَالَ فَقَالَ اقْتُلْهُمْ أَذَيْنَكَ أَوْ لَمْ يُؤْذِينَكَ

عبید بن زرارہ میگوید از امام صادق در مورد کشتن مورچگان سوال کردم ایشان گفت که مورچه‌ها را بکش چه اذیت کردند چه نکردند باز آنها را بکش
 قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ لَا بَأْسَ بِقَتْلِ النَّمْلِ أَذَيْنَكَ أَوْ لَمْ يُؤْذِينَكَ
 عبدالله بن سنان از امام صادق روایت کرده که گفته است کشتن مورچگان چه

اذیت کنند چه نکنند اشکالی ندارد.

نام کتاب: کتاب السرائر نویسنده: ابن إدريس الحلبي، ج ۳، ص ۵۶۳
پاسخ:

ملاک پی بردن به صحت یک روایت، همخوانی آن با قرآن کریم و سنت پیامبر گرامی اسلام است، چنانچه امام صادق علیه السلام فرمود:
«روایتی که از ما نقل می شود را تصدیق نکنید مگر زمانی که موافق با کتاب خدا و سنت پیامبرش باشد» **«لَا تَصْدُقْ عَلَيْنَا إِلَّا مَا وَافَقَ كِتَابَ اللَّهِ وَ سُنَّةَ نَبِيِّهِ»**^۱
در روایاتی که از پیامبر گرامی اسلام و ائمه معصومین علیهم السلام به ما رسیده است، تصریح شده است که کشتن مورچگان جایز نیست مگر در صورتی که خطر مهمی از جانب آنان انسان را تهدید کند.

در روایاتی آمده است که پیامبر گرامی اسلام بالخصوص از کشتن پنج چیز یا شش چیز از حیوانات نهی کرد که یکی از آنها مورچگان بود که پیامبر اسلام از کشتن آنان نهی کرد:

«عَنْ عَلِيٍّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَهَى عَنْ قَتْلِ خَمْسَةٍ ... التَّمَلَّةِ ... أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله نَهَى عَنْ قَتْلِ السَّيَّةِ ... التَّمَلَّةِ ...»^۲

یا در روایتی راوی از امام کاظم علیه السلام در مورد کشتن مورچگان سوال کرد که امام از این کار و کشتن آنان نهی کرد مگر در صورتی که مورچگان بخواهند به انسان ضرر و آزاری برسانند: **«سَأَلْتُهُ عَنْ قَتْلِ التَّمَلَّةِ أَوْ يَصْلُحُ قَالَ لَا تَقْتُلُهَا إِلَّا أَنْ تُؤْذِيكَ»**^۳

از قرآن نیز استفاده می شود که کشتن بی دلیل مورچگان کاری ناشایست و

۱. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۲۳

۲. الخصال، ج ۱، ص ۲۹۷؛ تهذیب الأحکام، ج ۹، ص ۲۰

۳. مسائل علی بن جعفر و مستدرکاتها، ص ۱۵۷

خلاف عدالت است، چنانچه که خداوند در جریان سلیمان نبی ﷺ می‌فرماید: «لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند آن قدر زیاد بودند که باید توقف کنند تا به هم ملحق شوند - تا به سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه‌ای گفت: ای مورچگان! به لانه‌های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شما را پایمال نکنند در حالی که نمی‌فهمند!»

«... حَتَّى إِذَا أَتَوْا عَلَى وَادِ التَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا التَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاكِنَكُمْ لَا يَحْطِمَنَّكُمْ سُلَيْمَانُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ»^۱

مفسرین در تفسیر آیه فوق می‌نویسند:

«ضمناً از این جمله استفاده می‌شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومش این است که اگر آنها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی‌کنند، و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آنها است.»^۲

بر همین اساس فقهای شیعه فتوا می‌دهند:

«اگر حیواناتی مثل مورچه در بیابان باشد و ضرری هم برای انسان نداشته باشد، آزار آنها صحیح نیست.»^۳

بنابراین دو روایتی که شبهه افکن به آنها استناد کرد تا ثابت کند که کشتن بی‌دلیل مورچه در روایات شیعه جایز است از آنجایی که خلاف قرآن و سنت می‌باشد مردود و غیر قابل احتجاج است، خصوصاً آنکه راوی آن دو روایت افرادی به مانند قاسم بن عروه و محمد بن عبد الله بن غالب هستند که اولی توثیقی ندارد و دومی نیز از واقفیه و دشمنان امام رضا ﷺ بوده و روایتش در جایی

۱. نمل، آیه ۱۷-۱۸

۲. تفسیر نمونه، ج ۱۵، ص ۴۳۳

۳. کتاب النکاح، مکارم شیرازی، ج ۷، ص ۱۱۸

که ضدیت تام با قرآن و سنت دارد، نمی‌تواند مقبول باشد:^۱
در سایت اسلام کوئست در مورد دو روایت مورد شبهه بر جواز کشتن مورچگان و روایاتی که از کشتن بدون دلیل آنان نهی می‌کند، چنین جمع شده است که می‌گوید:

«البته برخی روایات، کشتن حیوانات موزی - حتی در صورتی که فعلاً آزاری به انسان نرسانند - را مجاز دانسته‌اند: «کشتن مورچه؛ چه اذیت کند و چه اذیت نکند؛ اشکال ندارد».

در جمع‌بندی چنین روایتی با روایات گذشته باید گفت، با فرض پذیرش این روایت، این جواز مخصوص به مواردی است که گرچه این حیوانات موزی (مانند مورچه) فعلاً موجب آزار و اذیت نیستند، اما در صورتی که آنان را از بین ببریم، در آینده با تولید نسل موجبات آزار انسان را فراهم خواهند کرد و مجاز دانستن کشتن این دسته از حیوانات به دلیل نوعی پیش‌گیری اولیه است.»^۲

۳۵. اگر امر به معروف و نهی از منکر در فقه اسلامی واجب است چرا امام سجاده علیه السلام به این فریضه در برابر یزید عمل نکرد؟

پرسش سی و پنجم:

آخوندهای شیعه: امام حسین برای امر به معروف و نهی از منکر، قیام کرد و در این راه، جان خود و عزیزانش را از دست داد.

سؤال از متولیان تشیع:

اگر امر به معروف و نهی از منکر، یک واجب دینی است که یک امام برای انجام آن، جان خود و خانواده‌اش را به خطر انداخته است، پس چرا فرزند او یعنی

۱. معجم الرجال الحدیث، ج ۱۵، ص ۲۹، ج ۱۷، ص ۲۵۹

علی بن الحسین، این واجب دینی را انجام نداد؟

۱. آیا یزید عوض شده بود و دیگر نیاز به امر به معروف نداشت؟

۲. آیا حسین با اشتباه خود، این همه انسان را به کشتن داد؟!!!

پاسخ:

یزید هیچ گونه اعتقادی به نبوت پیامبر گرامی اسلام نداشت و غرض او این بود که آیین پیامبر اسلام را نابود کند و از بین ببرد، چنانچه که مرحوم طبرسی نقل می‌کند:

«هنگامی که زین العابدین (علیه السلام) و اهل حرمش بر یزید، وارد شدند و سرِ امام حسین (علیه السلام) را آوردند و پیشِ رویش در تَشت گذاشتند، یزید با چوب دستی اش بر دندان‌های پیشِ امام حسین (علیه السلام) می‌زد و می‌خواند:

هاشمیان، با فرمان‌روایی، بازی کردند، و گر نه
نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است.

کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند

و بی‌تابی خزرچ را از زخم سلاح می‌دیدند!

هلهله می‌کردند و از شادی، فریاد می‌کشیدند

و می‌گفتند: ای یزید! پاینده و سربلند باشی.

ما جزای بدر را به آنها دادیم

و مانند آن را بر سرشان در آوردیم و اکنون، برابریم.

من از خندِ نیستم، اگر

انتقام آنچه را خاندان احمد کرده‌اند، از آنها نگیرم.»

«فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنِيَاءَهُ بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ، وَهُوَ يَقُولُ:

لَعَبَتِ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَاخَبَرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٍ نَزَلَ لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا جَزَعَ

الْخَزَرِجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلَ لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُثْسِلَ فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرٍ

مَثَلًا أَقْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَأَعْتَذَلْ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلٌ^۱

علمای اهل سنت هم جریان فوق و کفرگویی یزید را نقل کرده‌اند:^۲
امام حسین علیه السلام برای جلوگیری از نابودی اسلام توسط یزید قیام کرد و هر چند آن حضرت و یاران باوفایش به شهادت رسیدند، ولی تکانی به افکار خفته مسلمین دادند و لرزه بر اندام حکومت جبّاران افکندند، در نتیجه اسلام را زنده ساختند و از اضمحلال دستاوردهای نهضت نبوی جلوگیری کردند و مسلمانان را از حیرت و گمراهی نجات دادند.

علمای شیعه و سنی نقل می‌کنند که عبدالملک بن مروان خلیفه وقت به «حجاج» که از طرف وی حاکم حجاز بود، نوشت: «مرا به خون فرزندان ابوطالب آلوده نکن، زیرا خود دیدم که چون خاندان حرب (ابوسفیان) با آنان در افتادند، نصرت نشدند و برفتادند و قدرت را از دست دادند» «كَانَ عَبْدُ الْمَلِكِ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ، وَهُوَ عَلَى الْحِجَازِ: جَنَّبَنِي دِمَاءَ آلِ بَنِي أَبِي طَالِبٍ فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ حَرْبٍ لَمَّا تَهَجَّمُوا بِهَا لَمْ يَنْصُرُوا - مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يُوسُفَ أَمَّا بَعْدَ فَحَسْبِيَ دِمَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ أَبِي سُفْيَانَ لَمَّا وَلَغُوا فِيهَا لَمْ يَلْبَسُوا بَعْدَهَا إِلَّا قَلِيلًا»^۳

بر همین اساس در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است:

۱. الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۲ الرقم ۱۷۳، الملهوف، ص ۲۱۴، مثير الأحران، ص ۱۰۱، المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۱۱۴ و...

۲. تاریخ طبری، ج ۵، ص ۶۲۳؛ انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۹۶؛ بلاغات النساء، ج ۱، ص ۱۰؛ مقاتل الطالبیین، ج ۱، ص ۳۴؛ المنتظم فی تاریخ الملوک و الامم، ج ۵، ص ۳۴۳- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۵، ص ۱۰۳

۳. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۳۰۴؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص ۳۱۵

پس از شهادت امام حسین (علیه السلام) وقتی که ابراهیم بن طلحة بن عبیدالله خطاب به امام سجاد (علیه السلام) گفت: «يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ مَنْ غَلَبَ؟» ای علی بن الحسین! چه کسی (در این مبارزه) پیروز شد؟! امام (علیه السلام) فرمود: «إِذَا ارْدَتْ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ فَأَذِّنْ ثُمَّ اقُمْ» اگر می خواهی بدانی چه کسی (یزید یا امام حسین (علیه السلام)) پیروز شده است، هنگامی که وقت نماز فرا رسید، اذان و اقامه بگو (آن گاه بین چه کسانی ماندند و چه کسانی رفتند)».^۱

امام چهارم (علیه السلام) می خواهد بگوید، هدف حکومت یزید محو نام رسول خدا بود، ولی امام حسین (علیه السلام) با شهادتش از این کار جلوگیری کرد، به هنگام اذان و اقامه همچنان نام محمد که نشانه بقای مکتب اوست برده می شود لذا در زیارت معروف اربعین می خوانیم:

«وَبَدَلْ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الصَّلَاةِ؛ او (حسین) خون پاکش را در راه تو نثار کرد، تا بندگان را از جهالت و حیرت گمراهی نجات دهد»^۲

موفقیت امام حسین (علیه السلام) در مقابله با خاندان ابی سفیان و حفظ اسلام از چنگال یزید ملعون، مرهون زحمات و روشننگری های امام سجاد (علیه السلام) بوده است، چنانچه که برخی می نویسند:

«با توجه به تبلیغات بسیار گسترده و دامنه داری که حکومت اموی از زمان معاویه به بعد، بر ضد خاندان پیامبر (به ویژه در منطقه شام) به عمل آورده بود، بی شک اگر بازماندگان امام حسین (علیه السلام) به افشاگری و بیدارسازی نمی پرداختند، دشمنان اسلام و مزدوران قدرت های وقت، قیام و نهضت بزرگ و جاوید آن حضرت را در طول تاریخ لوٹ می کردند و چهره آن را وارونه نشان می دادند، اما

۱. امالی طوسی، ص ۶۷۷

۲. تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۱۱۳

تبلیغات گسترده امام سجاد و دیگر بازماندگان حضرت سیدالشهدا (علیه السلام) در دوران اسیری - که حماقت و کینه توزی یزید چنین فرصتی را برای آنان پیش آورده بود - اجازه چنین تحریف و خیانتی را به دشمنان حسین (علیه السلام) نداد و طبل رسوایی یزید را به صدا در آورد.^۱

و می نویسند:

هر قیام و نهضتی عمدتاً از دو بخش «خون» و «پیام» تشکیل می گردد. مقصود از بخش خون، مبارزات خونین و قیام مسلحانه است که مستلزم کشتن و کشته شدن و جانبازی در راه آرمان مقدس است. مقصود از بخش پیام نیز، رساندن و ابلاغ پیام انقلاب و بیان آرمان ها و اهداف آن است.

در پیروزی یک انقلاب، اهمیت بخش دوم کمتر از بخش اول نیست، زیرا اگر اهداف و آرمان های یک انقلاب در سطح جامعه تبیین نشود، انقلاب از حمایت و پشتیبانی مردم برخوردار نمی گردد و در کانون اصلی خود به دست فراموشی سپرده می شود، و چه بسا گرفتار تحریف ها و دگرگونی ها توسط دشمنان انقلاب می گردد.

با بررسی قیام مقدس امام حسین (علیه السلام) این دو بخش کاملاً در آن به چشم می خورد، زیرا انقلاب امام حسین (علیه السلام) تا عصر عاشورا مظهر بخش اول، یعنی بخش خون و شهادت و ایثار خون بود و رهبر و پرچمدار آن نیز خود حسین بن علی (علیه السلام)، در حالی که بخش دوم آن از عصر عاشورا آغاز گردید و پرچمدار آن امام زین العابدین (علیه السلام) و زینب کبری (علیها السلام) بودند که پیام انقلاب و شهادت سرخ آن حضرت و یارانش را با سخنان آتشین خود به اطلاع افکار عمومی

رساندند و طبل رسوایی حکومت پلید اموی را به صدا در آوردند.^۱
 بنابراین امام سجاد علیه السلام قیام و مبارزه با حکومت فاسد یزید را رها نکرد و با روشنگری‌ها و خطبه‌های آتشین خود سبب به نتیجه نشستن قیام امام حسین علیه السلام و حفظ اسلام از نابودی شدند، در این رابطه و نقش چشمگیر امام سجاد علیه السلام در روشنگری علیه حکومت فاسد یزید، باب ذیل از کتاب شریف بحار الانوار را مطالعه فرمایید:^۲

۳۶. اگر در دست داشتن انگشتر عقیق مستحب است و دفع بلا می‌کند، پس چرا این انگشتر از سردار سلیمانی دفع بلا نکرد؟

پرسش سی و ششم:

کانال ضد انقلاب نوشت:

دست قطع شده سردار قاسم سلیمانی، نشان از وجود اشکال در ولایت اوست. و او تحت ولایت طاغوت بود نه ولایت اهلیت علیه السلام. کسی که معتقد به ولایت امیرالمومنین علیه السلام باشد و در دستش انگشتر عقیق باشد دستش قطع نمیشود...
 ... قَالَ يَا سُلَيْمَانُ هُوَ أَمَانٌ مِّنْ قَطْعِ الْيَدِ^۳

سلیمان اعمش می‌گوید:

خدمت امام صادق علیه السلام بودم کسی را که تازیانه خورده بود از قصر منصور عباسی بیرون آوردند. حضرت فرمود: «سلیمان، بین نگین انگشترش چیست؟» عرض کردم: ای فرزند رسول خدا، نگین آن عقیق نیست. فرمود: «ای سلیمان، اگر عقیق بود تازیانه اش نمی‌زدند.» عرض کردم: شرح بیشتری در مورد عقیق بفرمایید.

۱. همان منبع، ص ۱۹۷

۲. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۷ باب ۳۹، ج ۴۶، ص ۱۰۸ باب ۶

۳. مکارم اخلاق، ج ۱، ص ۸۸؛ وسائل الشیعة، ج ۵، ص ۹۱

فرمودند: «نگین عقیق از قطع شدن دست انسان [مومن] جلوگیری می‌کند»

پاسخ:

۱. جواب نقضی:

طبق روایات ما انگشتر عقیق به دست کردن موجب می‌شود که بلا و مصیبت و بدی و مکروه از انسان دفع شود، چنان که این نکات در روایاتی از پیامبر گرامی و امام علی و امام صادق علیه السلام نقل شده است: «فَرَّ بِأَيِّ عَبْدٍ اللَّهُ ﷻ فَقَالَ أَتَبِعُوهُ بِحَاتِمٍ عَقِيقٍ فَأُتِيَ بِحَاتِمٍ عَقِيقٍ فَلَمْ يَرِ مَكْرُوهًا. - شَكَرَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَطَعَ عَلَيْهِ الطَّرِيقَ فَقَالَ هَلَّا تَخْتَمُتَ بِالْعَقِيقِ فَإِنَّهُ يَحْرُسُ مِنْ كُلِّ سُوءٍ. - عَنْ عَلِيٍّ ﷻ قَالَ: تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ يُبَارِكُ عَلَيْكُمْ - وَتَكُونُوا فِي أَمْنٍ مِنَ الْبَلَاءِ»^۱

حال از مستشکل و اشکال‌کننده سوال می‌کنیم که اگر انگشتر عقیق موجب می‌شود بلا و مصیبت و مکروه از انسان دفع شود، پس چگونه امامان علیهم السلام با این که انگشتر عقیق به دست می‌کردند باز گرفتار بلا و مصیبت می‌شدند!!!

علی ﷻ فرمود:

«بزرگترین اجرها در آخرت برای کسانی است که در دنیا بزرگترین مصیبت‌ها را داشته‌اند و اهل بیت از همه مردم مصیبتشان بیشتر بوده است»
 «إِنَّ أَعْظَمَ النَّاسِ أَجْرًا فِي الْآخِرَةِ أَعْظَمُهُمْ مُصِيبَةً فِي الدُّنْيَا، وَإِنَّ أَهْلَ الْبَيْتِ أَعْظَمُ النَّاسِ مُصِيبَةً»^۲

یا خداوند در مورد علی ﷻ فرمود:

«من او را گرفتار بلایی می‌کنم که هیچ خلقم را به مانند آن بلا مبتلا نکرده‌ام»
 «إِنِّي مُسْتَخِصُّهُ بِبَلَاءٍ لَمْ يُصَبِّ بِهِ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِي»^۳

۱. الکافی، ج ۶، ص ۱۷۱؛ ثواب الاعمال، ص ۲۰۸

۲. امالی طوسی، ص ۲۶۹؛ بحار الانوار، ج ۲۷، ص ۲۰۷

۳. امالی طوسی، ص ۵۱۴

امام عصر علیه السلام نیز پیرامون این مصائب و گرفتاری های طاقت فرسای اهل بیت علیهم السلام فرمود:

«پس کشته شد آن که کشته شد و به اسیری رفت آن که به اسیری رفت و تبعید شد آن که تبعید شد و قضای الهی بر آنان چنان رفت که امید نیک فرجامی آن می رود ... پس بر پاکان اهل بیت پیامبر و علی - که درود خدا بر آن دو باد - باید که گریه کنندگان گریه کنند و ندبه گران باید بر آنان ندبه کنند و برای همچون ایشان باید اشک ها ببارند و ناله کنندگان، ناله سر دهند و شیون کنندگان، از دل، شیون بر آورند.» «فَقُتِلَ مَنْ قُتِلَ، وَسُيِّ مَنْ سُيِّ، وَاقْصِيَ مَنْ اقْصِيَ، وَجَرَى الْقَضَاءُ لَهُمْ بِمَا يُرْجَى لَهُ حُسْنُ الْمَثُوبَةِ... فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَعَلَيْهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَآلِهِمَا فَلْيَبْكِيَا الْبَاكُونَ، وَإِيَّاهُمْ فَلْيَنْدُبِ التَّادِبُونَ، وَلِمِثْلِهِمْ فَلْيَنْدَرْفِ الدُّمُوعُ، وَلْيَصْرِخِ الصَّارِخُونَ، وَيَعَجَّ الْعَاجُونَ»^۱

همینطور در روایاتی تصریح شده است که بلا و مصیبت پیامبر اسلام از همه پیامبران و نیز همه خلائق بیشتر بوده است:

«قَالَ الْمُصْطَفَى مَا أَوْذِيَ نَبِيٍّ مِثْلَ مَا أَوْذِيَْتُ.» «فَإِنَّ الْخَلْقَ لَمْ يَصَابُوا بِمِثْلِهِ علیه السلام قَطُّ.»^۲

یا در مورد امام حسین علیه السلام می خوانیم که دشمن ایشان در میدان کربلا انگشت ایشان را قطع کرد و انگشترشان را به غارت برد: «وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بِجَدُلِ بْنِ سُلَيْمٍ الْكَلْبِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَقَطَّعَ إِبْصَعَهُ علیه السلام مَعَ الْخَاتَمِ»^۳

آیا معاذ الله اشکال کننده می تواند بگوید که امامان علیهم السلام مومن نبودند و اگر مومن بودند گرفتار بلا و مصیبت نمی شدند!!!

۱. مصباح الزائر، ص ۴۴۹، المزار الكبير، ص ۵۷۸

۲. مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۲۴۷؛ الکافي، ج ۸، ص ۱۶۸

۳. الملهورف، ص ۱۷۷، بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۷

۲. جواب حل:

به مقتضای روایات فوق الذکر در مورد انگشتر عقیق این اصل اولیه به دست می‌آید که به دست کردن آن موجب دوری بلا و مصیبت از انسان می‌شود، اما گاهی مصلحت و خیر انسان مومن در این است که گرفتار بلا و مصیبت شود تا به درجات و ثواب بالاتر برسد، لذا با این که انگشتر عقیق هم به همراه دارد باز گرفتار مصیبت می‌شود.

بر همین اساس امامان علیهم‌السلام گرفتار بلا و مصیبت می‌شدند یا شهید سلیمانی گرفتار مصیبت شد، همه این موارد به مقتضای قاعده ثانویه‌ای است که از روایت امام صادق علیه‌السلام استفاده می‌شود که فرمود:

«بلاهای بزرگ پاداش‌های بزرگ را در پی دارد و خداوند هیچ گروهی را دوست نمی‌دارد مگر آنکه آنان را گرفتار میکند» «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ عَظِيمَ الْأَجْرِ لَمَعَ عَظِيمِ الْبَلَاءِ وَمَا أَحَبَّ اللَّهُ قَوْمًا إِلَّا ابْتَلَاهُمْ»^۱
و فرمود:

«از پیامبر خدا پرسیدند: گرفتارترین مردم در دنیا کیان‌اند؟ فرمود: «پیامبران، سپس برترین‌های پس از آنان و [سپس] برترین‌های پس از آنها. مؤمن به اندازه ایمان و نیکی عمل‌هایش، گرفتار می‌گردد. پس هر کس ایمانش کامل و عملش نیکو باشد، گرفتاری‌اش بیشتر، و هر کس ایمانش ناقص و عملش اندک باشد، گرفتاری‌اش کمتر خواهد بود». «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: مَنْ أَشَدُّ النَّاسِ بَلَاءً فِي الدُّنْيَا؟ فَقَالَ: التَّيْبُونَ ثُمَّ الْأَمْتَلُ فَلِأَمْتَلٍ، وَيُبْتَلَى الْمُؤْمِنُ بَعْدَ عَلَى قَدْرِ إِيْمَانِهِ وَخُسْنِ أَعْمَالِهِ، فَمَنْ صَحَّ إِيْمَانُهُ وَخَسَّنَ عَمَلُهُ اشْتَدَّ بَلَاؤُهُ، وَمَنْ سَخِفَّ إِيْمَانُهُ وَضَعُفَ عَمَلُهُ قَلَّ بَلَاؤُهُ»^۲

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲

۲. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۲

یا امام باقر علیه السلام فرمود:

خداوند تبارک و تعالی هر گاه بنده‌ای را دوست بدارد، او را در بلا فرو می‌برد.
«إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا غَتَّه بِالْبَلَاءِ غَتًّا.»^۱

۳۷. وجوب و اجبار کردن کنیزان بر زنا از نظر فقه اسلام و قرآن؟

پرسش سی و هفتم:

شبهه می‌کنند که خداوند در سوره نور گفته است که اگر کنیزانتان قصد زنا ندارند آنان را به زنا مجبور نکنید مفهوم این سخن یعنی اگر آنان قصد زنا دارند اجبار کردنشان به زنا بی‌اشکال است؟!!!

پاسخ:

خداوند می‌فرماید:

«کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبور به خودفروشی نکنید اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند» «وَلَا تُكْرِهُوا فَتَيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ مَخْصَصًا»^۲
بعضی از مفسران در شان نزول این جمله گفته‌اند:

«عبد الله بن ابی» شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب در آمد برای او از طریق خودفروشی می‌کرد! هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد»

مجمع البیان ذیل آیه مورد بحث و «تفسیر قرطبی» (با مختصر تفاوت).
آیه فوق به این معنا نیست که اگر کنیز خودش تمایل به زنا داشت، اجبارش به زنا بی‌اشکال است، چنین مفهوم‌گیری از آیه مخالف خود قرآن است و مردود،

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۵۳

۲. نور، آیه ۳۳

زیرا حکم مسلم قرآن است که زنا در هر صورتی حرام است و مساعدت و یاری در امر حرام هم گناه بین و روشن است، چنان که خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقْرَبُوا الزَّانَا إِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَسَاءَ سَبِيلًا﴾ «و نزدیک زنا نشوید که کار بسیار زشت و بد راهی است»^۱

و می‌فرماید:

﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ﴾ «در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و (هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمائید»^۲

بنابراین قرینه و دلیل قطعی وجود دارد که نمی‌توان از آیه فوق مفهوم گیری بر جواز اجبار بر زنا کرد.

از سوی دیگر اکراه و اجبار بر زنا در صورتی است که کنیز تمایلی به زنا نداشته باشد، وقتی خودش تمایل به زنا دارد، دیگر اجبار کردن او معنا پیدا نمی‌کند و دیگر جای این بحث نیست که بگوییم مفهوم آیه آن است که اگر خود کنیز متمایل به زنا بود، اجبارش بی‌اشکال است، بر همین اساس در تفسیر نمونه می‌خوانیم:

«ذکر این نکته نیز لازم است که جمله **إِنْ أَرَدَنْ تَحْصُنَا** (اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند...) مفهومش این نیست که اگر خود آن زنها مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل «منتفی به انتفاء موضوع» است زیرا عنوان «اکراه» در صورت عدم تمایل صادق است و گرنه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است (و در صورت تمایل به زنا دیگر اجبار به زنا معنا ندارد)

این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته

۱. اسراء، آیه ۳۲

۲. مائده، آیه ۲

باشند به غیرت آنها بر خورد مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهراً در سطح پائینتری قرار دارند مایل به این آلودگی نیستند شما که آن همه ادعا دارید چرا تن به چنین پستی در می‌دهید؟!^۱

در تفسیر آسان هم می‌خوانیم:

«تردیدی نیست در اینکه دین مقدس اسلام به موجب آیاتی از قرآن که نقل آنها در اینجا مقدور نیست به هیچ وجهی از وجوه، عمل ننگ آور زنا را تجویز نکرده و نمی‌کند. تا چه رسد به اینکه اجازه دهد: کنیزک زر خریدی را به این عمل زشت مجبور کنند! اضافه بر اینکه: کلمه (اکراه) در موردی به کار می‌رود که شخص خودش مایل به انجام عملی نباشد. اما اگر خودش مایل باشد کلمه (اکراه) در یک چنین موردی مفهوم و معنی ندارد. این احتمال را نیز داده‌اند که کلمه (إِنْ) به معنی (اِذْ) باشد و در اینصورت، معنی جمله مورد بحث چنین می‌شود: کنیزان زر خرید خود را مجبور به خود فروشی نکنید! زیرا آنان اراده دارند که از انجام این عمل زشت، مصون و محفوظ باشند.»^۲

علمای اصول فقه هم معتقدند که از جملاتی مانند آیه فوق امکان مفهوم گیری نیست، چنان که می‌گویند:

جمله‌های شرطی، از جهات گوناگونی قابل تقسیم است. یکی از آن تقسیمات، این است که توقف جزاء بر شرط، در جمله‌های شرطی، دوگونه است: الف) توقف عقلی و تکوینی.

ب) توقف جعلی و تشریعی.

قسم اول در موردی است که تمام الموضوع برای این جزاء خود همان شرط است و موضوع دیگری اصلاً ندارد، به طوری که وجود جزاء، بدون وجود آن شرط،

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۴۶۲

۲. تفسیر آسان، ج ۱۴، ص ۸۷

از محالات است و معقول نیست. مانند این مثال‌ها:

ان ركب الامير فخذ ركابه، که اخذ ركاب، متوقف است بر ركوب امير و اگر ركوب امير نبود، اخذ ركاب معنا ندارد. و مانند: ان ملك شيئا فتصدق به، که تصدق، خارجا متوقف است بر مالك بودن درهم و دينار و الا اگر مالك چیزی نباشد، تصدق معنا ندارد.

و مانند: ان رزقت ولدا فاختنه، که ختنه کردن، متوقف است بر وجود ولد و الا اگر ولدی نباشد، ختنه معقول نیست. و مانند: ولا تکرهوا فتیاتکم علی البغاء ان اردن تحصنا، که اکراه، متوقف است خارجا بر اراده تحصن و تعفف و الا اگر اراده تعفف نبود، اکراه معقول نیست. و هكذا مثال‌های دیگر.

این‌گونه از جملات شرطی، از محل بحث ما بیرون هستند چون در این‌گونه موارد، به انتفای شرط، تمام موضوع حکم منتفی شده و از بین رفته و با از بین رفتن آن، معنا ندارد حکم باقی باشد تا بحث کنیم که آیا با انتفای شرط، حکم هم منتفی می‌شود یا می‌ماند؟ پس در مثال‌های فوق نتوان گفت «ان لم یركب الامير فلا تأخذ ركابه» یا «ان لم تملك شيئا فلا تتصدق به» یا «ان لم ترزق ولدا، فلا تختنه» یا «ان لم يردن تحصنا فاکرههن علی البغاء» مگر از باب سالبه به انتفای موضوع. پس در این دسته از جملات شرطی، حکم در جزاء قابلیت بقا را ندارد تا بحث کنیم که حکم (با رفتن شرط) می‌ماند یا می‌رود؟^۱

۳۸. آیا سیادت از طریق مادر نیز ثابت می‌شود!!!

پرسش سی و هشتم:

چرا کسانی که از طرف مادر منتسب به پیامبر اکرم هستند سادات محسوب

نمی‌شوند!!!

پاسخ:

در ذیل توضیح داده‌ایم که چه کسانی که از طریق مادر به پیامبر گرامی اسلام منسوبند و چه از طریق پدر، همه جزء سادات محسوب می‌شوند و احترامشان لازم است^۱:

اما برخی از احکام فقهی چون دریافت خمس مربوط به کسانی است که از طریق پدر به حضرت عبدالمطلب جد گرامی پیامبر اسلام منسوب باشند، چنان که مرحوم امام خمینی می‌گوید:

«سه سهم دیگر برای یتیمان و مساکین و ابن سیل‌ها از کسانی که از طرف پدر، به حضرت عبدالمطلب، انتساب دارند؛ پس اگر از طرف مادر به او نسبت پیدا کند، بنابر قول اصح، خمس برایش حلال نیست و صدقه برای او حلال است.»^۲

یا در پرسشی از آیت الله مکارم شیرازی چنین سوال شد:

آیا سیادت از طریق مادر به فرزندان او منتقل می‌شود؟

جواب: بعضی از احکام سیادت، از جمله گرفتن خمس، منتقل نمی‌شود. و سبب آن در کتب فقهیه نوشته شده است.

ولی این گونه افراد به خاطر انتسابشان به پیامبر اکرم ﷺ دارای احترام هستند.»^۳

مستند فتوای فوق روایاتی است که مرحوم شیخ حر عاملی در کتاب وسائل الشیعه نقل کرده است:

«بَابُ أَنَّهُ يُقَسَّمُ سِتَّةُ أَقْسَامٍ ثَلَاثَةٌ لِلْإِمَامِ وَ ثَلَاثَةٌ لِلْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/9289

1. https://t.me/Rahnamye_Behesht/4694

۲. تحریر الوسيلة (ترجمه فارسی)، ج ۱، ص ۴۱۳

۳. احکام بانوان، ص ۱۲۸

السَّيْلِ مِمَّنْ يَنْتَسِبُ إِلَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بِأَيِّهِ لَا بِأُمِّهِ وَخَدَهَا الذَّكَرِ وَ الْأُنْثَى مِنْهُمْ»^۱

۳۹. اگر سوگند خوردن کراهت دارد، پس چرا خداوند در قرآن سوگند خورده است؟

پرسش سی و نهم:

مگر قسم کراهت ندارد چرا خداوند در قرآن قسم خورده؟

پاسخ:

برخی از محققین در این رابطه می نویسند:

از مباحث گذشته روشن شد که سوگند یاد کردن اگر راست هم باشد کراهت شدید دارد، و لذا در دستورات دینی سفارش به ترک آن شده است. با توجه به این مطلب، چرا خداوند متعال این همه قسم یاد کرده است؟

طبق جستجوی محدودی که فقط روی جمله «والذی نفسی بیده» در کتاب بحارالانوار انجام شد، این جمله در ۱۶ جلد کتاب مذکور و نزدیک به دویست بار از زبان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تکرار شده است. چرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بطور وسیع و گسترده سوگند خورده است؟

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه مکرر قسم یاد کرده است. مثلاً در جمله ای فرمودند:

«وَاللَّهِ لَوْ أُعْطِيَ الْأَقَالِمُ السَّبْعَةُ بِمَا تَحْتَ أَفْلَاكِهَا، عَلَى أَنْ أُعْصِيَ اللَّهَ فِي غَلَّةٍ اسْلُبُهَا جُلْبٌ شَعِيرَةٌ مَا فَعَلْتُهُ؛ به خدا سوگند! اگر هفت اقلیم (تمام کره زمین) را با آنچه در زیر آسمانهاست به من دهند تا خدا را نافرمانی کنم، به این که پوست جوی را به ظلم از دهان مورچه ای بگیرم، چنین نخواهم کرد»^۲.

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، ص ۵۰۹ باب ۱

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۲۴

این سوگندها چگونه توجیه می‌شود؟

جواب: قسم برای مسائل شخصی، طبق آنچه در مباحث پیشین گذشت - حتی اگر راست باشد - کراهت شدید دارد. اما چنانچه موضوع سوگند، مسائل شخصی نباشد، بلکه برای مسائل تربیتی قسم یاد شود هیچ اشکالی ندارد. و سوگندهایی که در قرآن مجید و روایات حضرات معصومین علیهم‌السلام آمده، از این قبیل است. بنابراین اگر ما هم برای تشویق مردم به کارهای خیر، قسم بخوریم، مثل اینکه بگوییم: «به خدا قسم نماز جماعت قابل مقایسه با نماز فردی نیست» یا برای نهی از منکر بگوییم: «قسم به ذات پروردگار که رشوه‌خواری از گناهان بزرگ است» و قسم‌هایی مانند آن، نه تنها کراهتی ندارد، بلکه کار خوبی است. نتیجه اینکه قسم‌های شخصی حتی اگر راست باشد مکروه است، اما قسم‌های که به منظور تربیت افراد جامعه یاد می‌شود هیچ کراهتی ندارد. و قسم‌های خدا از قسم دوم است.^۱

۴۰. توضیحاتی در مورد سخن رهبری پیرامون رفتارندوم از منظر فقه اسلامی؟

پرسش چهلیم:

محمود صادقی در توییتی پاسخ رهبر انقلاب در مورد رفتارندوم را چنین داد: همه‌پرسی از مردم در مسائل مهم ریشه در سیره پیامبر دارد. پس از شکست در جنگ احد بعضی به پیامبر ایراد گرفتند که چرا نظر اکثریت را (که قدرت تحلیل مسائل را ندارند) بر نظر خود ترجیح دادی؟ آیه شریفه ﴿وَسَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ نازل شد»

پاسخ:

رجوع به رای و آراء مردم در حکومت اسلامی یک اصل مسلم است که قابل

۱. سوگندهای پر بار قرآن، مکارم شیرازی، ص ۴۲

انکار و تردید نیست، چنان که برخی می‌نویسند:

با قبول توحید، حاکمیت که از شاخه‌های توحید افعالی خدا است حق حکومت اولاً و بالذات از آن خدا شمرده می‌شود؛ سپس از آن هر کس که اوبخواهد و برای این منصب قرار دهد. بنابراین حکومت اسلامی نه حکومت دیکتاتوری و استبدادی است، و نه حکومت دموکراسی؛ بلکه نوعی حکومت برتر یعنی حکومت خدایی و الهی است.

ولی این بدان معنی نیست، که اصل مشورت و توجه به آراء مردم در بافت حکومت اسلامی نقشی نداشته باشد؛ و نسبت به آن بی‌توجهی شود. زیرا هنگامی که «مَالِکُ الْمُلُک» و «اَحْکَمُ الْحَاکِمِین» که خداوند است، دستور به مشورت و توجه به آراء مردم بدهد؛ این امور مشروعیت پیدا می‌کند. از طرفی می‌دانیم در دو آیه از قرآن مجید صریحاً دستور به شورا داده شده است.

در آیه ۳۸ سوره «شوری» که به خاطر همین آیه این سوره «شوری» نامیده شده، برای مؤمنان متوکل علی الله هفت صفت بارز ذکر می‌کند که یکی از آنها مشورت در امور مهمه است و می‌فرماید: وَامْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ: «وامورشان با مشورت در میان آن‌ها انجام می‌گیرد!»

و در آیه ۱۵۹ «آل عمران» از این فراتر رفته و سه توصیه مهم درباره مؤمنان به پیامبر اسلام ﷺ داده که یکی از آن سه دستور، مشاورت با آنان در امور مهمه است، می‌فرماید: صلی الله علیه و سلم وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ رَحِمَهُمَا اللَّهُ: «و در کارها، با آنان مشورت کن».

بنابراین احترام به آراء مردم مشروعیت خود را از فرمان پروردگار به دست می‌آورد.

از سوی دیگر پیامبر اسلام ﷺ و جانشینان معصوم او و دانشمندان و

علمایی که به عنوان ولیّ فقیه مشروعیت خویش را با واسطه از خداوند کسب می‌کنند، مأموریت دارند که مصالح مردم (بندگان خدا) را در همه جا مورد توجّه قرار دهند؛ و به اصطلاح رعایت غبطه عموم کنند؛ و مسلّم است مصلحت مردم ایجاب می‌کند که به نوعی در امر حکومت سهیم و شریک باشند و به آراء آنها توجّه شود؛ بنابراین توجّه به آراء مردم جنبه الهی پیدا می‌کند.

به تعبیر دیگر حکومت الهی وقتی انسجام پیدا می‌کند که توان و قدرت اجرائی بالایی داشته باشد؛ و به دست آوردن این توان و قدرت جز با مشارکت مردم در امر حکومت میسر نیست. در واقع اجرای احکام الهی واجب است؛ و مشارکت مردم در امر حکومت مقدّمه این واجب محسوب می‌شود؛ و مقدّمه واجب، واجب است.^۱

رهبری انقلاب هم بارها تصریح کردند که رجوع به آراء مردم در نظام اسلامی یک اصل اساسی است و مثلاً در یکی از سخنانشان چنین گفتند:

مردم‌سالاری در مکتب سیاسی امام بزرگوار ما - که از متن اسلام گرفته شده است - مردم‌سالاری حقیقی است؛ مثل مردم‌سالاری امریکایی و امثال آن، شعار و فریب و اغواگری ذهنهای مردم نیست. مردم با رأی خود، با اراده‌ی خود، با خواست خود و با ایمان خود راه را انتخاب می‌کنند؛ مسئولان خود را هم انتخاب می‌کنند. لذا دو ماه از پیروزی انقلاب نگذشته بود که امام اصل نظام برآمده‌ی از انقلاب را به رأی مردم گذاشت....

در مکتب سیاسی امام رأی مردم به معنای واقعی کلمه تأثیر می‌گذارد و تعیین‌کننده است. این، کرامت و ارزشمندی رأی مردم است. از طرف دیگر امام با اتکاء به قدرت رأی مردم معتقد بود که با اراده‌ی پولادین مردم می‌شود در مقابل همه‌ی قدرتهای متجاوز جهانی ایستاد؛ و ایستاد. در مکتب سیاسی امام،

مردم سالاری از متن دین برخاسته است؛ از «أَمْرُهُمْ شُورَى بَيْنَهُمْ» برخاسته است؛ از «هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنُصْرِهِ وَبِالْمُؤْمِنِينَ» برخاسته است. ما این را از کسی وام نگرفته ایم.^۱

همه پرسى و رفراندوم و رجوع به آراء مردم در مسائل بسیار مهم و سرنوشت ساز که مردم می توانند حول آن تامل و تصمیم گیری کنند، هم در قانون اساسی پیش بینی شده و هم تاکنون سه بار در تاریخ انقلاب همه پرسى عمومى برگزار شده است، چنان که برخی می نویسند:

«به موجب اصول قانون اساسی جمهوری اسلامی، تنها مرجع قانون گذاری در ایران، مجلس شورای اسلامی است که می تواند برای همه امور کشوری قانون وضع کند. با این همه، قانون اساسی برای ارج نهادن به حاکمیت ملی و دخالت ملت در سرنوشت خویش، مسئله همه پرسى را مطرح نمود که براساس آن آحاد ملت می توانند در مسائل مهم و اساسی، به طور مستقل و مستقیم تصمیم گیری کنند.

پس از انقلاب اسلامی، برای اولین بار در فروردین سال ۱۳۵۸ و به پیشنهاد رهبر کبیر انقلاب، همه پرسى و مراجعه به آرای عمومى به منظور تعیین نوع حکومت برگزار گردید که در این باره ملت ایران با اکثریت قاطع نظام جمهوری اسلامی را پذیرفتند؛ چنانکه اصل اول قانون اساسی نیز بدین موضوع اشاره کرده است. همچنین تاکنون دوبار پس از تصویب قانون اساسی از سوی خبرگان و اصلاح آن توسط شورای بازنگری، همه پرسى صورت گرفته است که در هر دو بار، مردم به مصوبات و اصول تنظیم شده از سوی دو نهاد فوق، رأی مثبت داده اند. بنابراین تجدید نظر در قانون اساسی باید از طریق همه پرسى صورت گیرد. گفتنی است این نوع همه پرسى پس از امضای مصوبات شورای بازنگری از سوی مقام رهبری (اصل، آیه ۱۷۷)، قابلیت اجرا می یابد و به تصویب نمایندگان مجلس

نیازی ندارد.

افزون بر این به موجب اصل ۵۹ قانون اساسی، مراجعه به آرای عمومی باید به تصویب دوسوم کل نمایندگان مجلس نیز برسد. برای بررسی تقاضای همه‌پرسی کمیسیون ویژه‌ای مرکب از پانزده نفر از نمایندگان با رأی مستقیم مجلس تشکیل می‌شود تا پس از بررسی موضوع، گزارش خود را به مجلس تقدیم نماید^۱

حال برخی انتقاداتی از رهبری مطرح می‌کنند که ایشان موافق رجوع به رای مردم و همه‌پرسی نیستند، در حالی که توجه ندارند که ایشان تصریح کردند که مقصودشان همه‌پرسی و referendum در تمام مسائل است و روشن است که مردم در تمام مسائل اعم از مسائل ریز سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تخصص ندارند تا بخواهند در همه‌پرسی شرکت کنند و اسلام نیز چنین مشورت و همه‌پرسی با افراد غیر متخصص در موضوعات غیر تخصصی شان را توصیه نمی‌کند، بلکه با صراحت در روایات تصریح شده است که مشورت باید با افرادی باشد که در موضوع مورد مشورت تخصص و آگاهی و تجربه داشته باشند:

«قِيلَ لِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ مَا الْحَزْمُ قَالَ مُشَاوَرَةُ ذَوِي الرَّأْيِ وَاتِّبَاعُهُمْ - خَيْرٌ مِنْ شَاوَرْتِ ذَوِي التَّهْمِ وَالْعِلْمُ وَأُولُوا التَّجَارِبِ وَالْحَزْمُ. - مَنْ شَاوَرَ ذَوِي الْأَلْبَابِ، ذَلَّ عَلَى الصَّوَابِ»^۲

پیامبر اسلام هم در جنگ احد نرفت مسائل خاص نظامی و دفاعی را با مردم کوچه و بازار و غیر متخصص در میان نگذاشت بلکه با فرماندهان نظامی اش در مورد نحوه مواجهه با دشمن مشورت کرد:^۳

مردم در مسائل غیر تخصص خود وارد صحنه می‌شوند و رئیس جمهور و

۱. آشنایی با قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ص ۱۷۴

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۶۰۰؛ غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۵۶؛ الإرشاد، ج ۱، ص ۳۰۰

۳. فروغ ابدیت، ص ۵۲۸

نماینده مجلس انتخاب می‌کنند تا آنها به وکالت از مردم امور را سامان دهند و مردم از این طریق مورد مشورت قرار میگیرند، چنان که پس از انقلاب بارها و بارها همه بررسی در این جهت صورت گرفته است و مردم نمایندگان مجلس و رئیس جمهور را انتخاب کرده‌اند.

رهبری انقلابی به زیبایی متذکر این نکات شدند و فرمودند:

«حرف مردم کجا است؟ خب مردم در همه‌ی مسائل که حرف ندارند، [ضمناً] یک حرف ندارند؛ باید فکر کنند، مطالعه کنند. حرف مردم سازوکاری دارد. حرف مردم همین است که الان وجود دارد؛ یعنی یک نفر را به عنوان رئیس جمهور انتخاب میکنند؛ این حرف مردم است. یک عده‌ای را به عنوان نماینده‌ی مجلس انتخاب میکنند؛ این حرف مردم است. حرف مردم را این جور می‌شود فهمید دیگر.

حالا یکی از برادرها گفت رفرا ندوم؛ این جور ی گفتند که اگر چنانچه شما از اوّل در همه‌ی مسائلی که پیش می‌آمد رفرا ندوم میکردید، حالا آن حسّاسیت روی رفرا ندوم وجود نداشت. کجای دنیا این کار را میکنند؟ مگر مسائل گوناگون کشور قابل رفرا ندوم است؟ مگر همه‌ی مردمی که در رفرا ندوم باید شرکت کنند و شرکت میکنند، امکان تحلیل آن مسئله را دارند؟ این چه حرفی است؟ چطور میشود رفرا ندوم کرد، در مسائلی که تبلیغات میشود کرد، از همه طرف حرف میشود زد؟ اصلاً یک کشور را شش ماه درگیر بحث و جدل و گفتگو و دوقطبی سازی میکنند برای اینکه یک مسئله‌ای رفرا ندوم بشود. در همه‌ی مسائل رفرا ندوم بکنیم؟ یعنی قضایا این جور ی نیست که آدم این جور ساده از رویشان [عبور کند].»^۱

۴۱. در فقه اسلامی زنان حق شرکت در نماز عید را ندارند جز دختران جوان آن هم برای پیدا کردن شوهر
پرسش چهل و یکم:

این واقعیت دارد که در اسلام زنان حق شرکت در نماز عید را ندارند به غیر از دختران جوان که می‌توانند برای شوهر پیدا کردن در نماز شرکت کنند؟
پاسخ:

شرکت زنان در نماز عید حرمتی ندارد و آنان می‌توانند شرکت کنند.

امام علی علیه السلام فرمود:

«مَنْعَ شَرِكَةِ زَنَانٍ فِي نَمَازِ عِيدَيْنِ لَا تَحْبِسُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخُرُوجِ إِلَى الْعِيدَيْنِ»^۱

در روایت دیگر آمده است که همانگونه که مردان می‌توانند در نماز جمعه و عیدین شرکت کنند، زنان هم می‌توانند: «مُوسَى علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ النِّسَاءِ هَلْ عَلَيْهِنَّ مِنْ صَلَاةِ الْعِيدَيْنِ وَالْجُمُعَةِ مَا عَلَى الرِّجَالِ قَالَ نَعَمْ.»

بنابراین شرکت زنان در نماز عیدین حرمت شرعی ندارد، علاوه بر این در روایاتی آمده است که دوشیزگان نیز می‌توانند با رعایت حدود شرعی از این جواز استفاده کنند و با شرکت در نماز عید هم از فضای معنوی آن محیط استفاده کنند و هم با توجه به زیادی جمعیت حاضر در نماز عید، این شرکت دوشیزگان می‌تواند بر شناخته شدن بیشتر آنان توسط خانواده‌های مختلف تاثیر گذار باشد و به تبع امکان ازدواج‌های متناسب بیشتری برایشان مهیا میشود: «عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ (عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام) قَالَ: إِنَّمَا رَخَّصَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لِلنِّسَاءِ الْعَوَاتِقِ فِي الْخُرُوجِ فِي الْعِيدَيْنِ لِلتَّعَرُّضِ لِلرِّزْقِ.» - «عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: رَخَّصَ

رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي خُرُوجِ النِّسَاءِ الْعَوَاتِقِ لِلْعَيْدَيْنِ لِلتَّعَرُّضِ لِلرِّزْقِ يَغْنِي التِّكَاحَ»^۱

۴۲. توضیحی در مورد ولایت مطلقه فقیه در بیانات مرحوم امام خمینی با استناد به منابع فقهی؟

پرسش چهل و دوم:

نظرتان در مورد این سخنان امام خمینی چیست!!!

حکومت، که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله ﷺ است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعی، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرر باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یکجانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج، که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست موقتاً جلوگیری کند!؟

پاسخ:

ما معتقدیم که فقیه جامع الشرایط نائب امام ﷺ در عصر غیبت است و همان اختیاراتی که امام ﷺ در حکومت و زمامداری دارد، فقیه نیز دارا است، چنان که در ذیل توضیح داده‌ایم:^۲

۱. تهذیب الاحکام، ج ۳، ص ۲۸۷؛ دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۱۸۶

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13290

از سوی دیگری از قواعد مسلم در فقه شیعه، قاعده تقدیم اهم بر مهم است در آنجایی که مصلحت در اهم است و اگر بخواهیم اهم را نادیده بگیریم، گرفتار ضرر و خسارت می‌شویم، در چنین مواردی اهم بر مهم مقدم می‌شود. امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ حرام الهی نیست مگر این که خداوند آن را برای کسی که مضطر شده است، حلال فرموده است» **«لَيْسَ شَيْءٌ مِّمَّا حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا وَقَدْ أَحَلَّهُ لِمَنْ اضْطُرَّ إِلَيْهِ»^۱**

دین اسلام، دین سهل و آسانی است و در مواردی که پیروانش در اضطرار و سختی‌اند، احکامش را بر آنها تخفیف می‌دهد، چنان که خداوند می‌فرماید:

«در دین برای شما حرج و سختی قرار داده نشده است» **«مَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ»^۲**

پیامبر گرامی فرمود:

«من برای شریعت سهل و آسان مبعوث شده‌ام» **«بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ»^۳**

چنان که گفتیم در مواردی عمل به مهم ممکن است موجب ضرر شود، در چنین مواردی باید اهم بر مهم مقدم شود تا ضرر و زیان از انسان دور شود، چنان که خداوند می‌فرماید:

«خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید» **«لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»^۴**

امام رضا علیه السلام فرمود:

«هر آنچه در آن فساد نهفته شده و مایه ضرر برای جسم و نفس است حرام

۱. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۴۱۱

۲. حج، آیه ۷۸

۳. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۱۱۶

۴. بقره، آیه ۱۹۵

شمرده شده است» «كُلُّ أَمْرٍ يَكُونُ فِيهِ الْفَسَادُ مِمَّا قَدْ نَهِيَ عَنْهُ ... فَحَرَامٌ ضَارٌّ لِلْجِسْمِ وَفَسَادٌ لِلنَّفْسِ»^۱

همینطور در روایات ما آمده است «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» که بر اساس آن هر گونه مساله ای که سبب آسیب رسیدن به خود و دیگران و اجتماع شود در اسلام بر داشته شده است.^۲

بر این اساس و طبق آیات و روایات فوق ولایت مطلقه فقیه می گوید که فقیه می تواند در جایی که مصلحت اقتضاء کند اهم را بر مهم مقدم کند و احکام ابتدائی اسلام را از باب مصلحت مهمتر و احکام ثانویه موقتا تعطیل کند، چنان که امام علیه السلام این اختیار را دارد.

برخی در این رابطه می نویسند:

«مثلا وضعیت ترافیک شهر دچار مشکل جدی است و به علت کمبود خیابان و یا کم عرض بودن آن، مردم و ماشین ها ساعت های متوالی در ترافیک معطل می مانند و خلاصه، وضعیت خیابان های فعلی پاسخ گوی نیاز جامعه نیست و به تشخیص کارشناسان امین و خبره، احداث یک یا چند بزرگراه لازم و حتمی است. یا وضعیت آلودگی هوای شهر در حدی است که متخصصان و پزشکان در مورد آن به مردم و حکومت هشدارهای پی در پی و جدی می دهند و راه حل پیشنهادی آنان نیز ایجاد فضای سبز و احداث پارک است. در این گونه موارد هیچ شکی نیست که ولی فقیه می تواند با استفاده از اختیارات حکومتی خود حتی اگر صاحبان املاکی که این بزرگراه و پارک در آن ساخته می شود راضی نباشند با پرداخت قیمت عادل و جبران خسارت های آنان، دستور به احداث آن خیابان و پارک بدهد و مصلحت اجتماعی را تأمین نماید.

۱. بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۵۱

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۱۴

فقیه برای حفظ مصالح اسلام در صورتی که امر، دایر بین اهمّ و مهم بشود می‌تواند مهم را فدای اهمّ کند. مثلاً اگر رفتن به حج موجب ضررهایی برای جامعه اسلامی می‌شود فقیه حق دارد بگوید امسال به حج نروید و با این‌که یک عده از مردم مستطیع هستند براساس مصالح اهمّ، فعلاً حج را تعطیل کند. یا مثلاً اگر الآن اول وقت نماز است ولی شواهد و قرائن، حاکی از حمله قریب الوقوع دشمن است و لذا جبهه باید در آماده‌باش کامل باشد، در این جا فقیه حق دارد بگوید نماز را تأخیر بینداز و الآن نباید نماز بخوانی و نماز اول وقت خواندن بر تو حرام است؛ نمازت را بگذار و در آخر وقت بخوان. در این مثال، نه تنها فقیه بلکه حتّی فرمانده منصوب از طرف فقیه هم اگر چنین تشخیصی بدهد می‌تواند این دستور را بدهد. اما همه اینها غیر از این است که فقیه بگوید حج بی‌حج؛ نمازی نماز؛ و من از امروز می‌گویم که اسلام دیگر اصلاً حجّ و نماز ندارد. آن‌چه در این قبیل موارد اتفاق می‌افتد و فقیه انجام می‌دهد تشخیص اهمّ و مهم، و فدا کردن مهم به خاصر اهمّ است. و این هم چیز تازه‌ای نیست بلکه همه فقه‌های شیعه آن را گفته‌اند و همه ما هم آن را می‌دانیم. مثال معروفی در این رابطه هست که در اغلب کتاب‌های فقهی ذکر می‌کنند: اگر شما بر حسب اتفاق مشاهده کنید کودکی در استخر خانه همسایه در حال غرق شدن است و صاحب خانه هم در منزل نیست و برای نجات جان آن کودک لازم است که بی‌اجازه وارد خانه مردم شوید که این کار از نظر فقهی غصب محسوب می‌شود و حرام است. آیا در این جا شما می‌توانید بگویید چون من اجازه ندارم وارد خانه مردم بشوم پس گر چه آن کودک هلاک شود من اقدامی نمی‌کنم؟ هیچ عاقلی شک نمی‌کند آن‌چه در این جا حتماً باید انجام داد نجات جان کودک است و حتّی اگر صاحب خانه هم بود و صریحاً می‌گفت راضی نیستم وارد خانه من شوی، درحالی‌که خودش هم هیچ اقدامی برای نجات جان کودک نمی‌کرد، به حرف او اعتنایی نمی‌کردیم

و سریعا دست به کار نجات جان کودک می شدیم. در این قضیه، دو مسأله پیش روی ما وجود دارد: یکی این که تصرّف در ملک دیگران بدون اجازه و رضایت آنان، غصب و حرام است؛ و دیگر این که نجان جان مسلمان واجب است. و شرایط هم به گونه ای است که ما نمی توانیم به هر دو مسأله عمل کنیم. این جاست که باید سبک و سنگین کنیم و ببینیم کدام مسأله مهم تر از دیگری است و همان را رعایت کنیم و تکلیف دیگر را که اهمیت کمتری دارد به ناچار ترک نماییم. در فقه، اصطلاحاً به این کار، تقدیم اهمّ بر مهم گفته می شود که در واقع ریشه عقلانی هم دارد نه این که فقط مربوط به شرع باشد. در مثال حج و نماز هم که ذکر کردیم فقیه، حکم تعطیل موقت حج یا تأخیر نماز از اول وقت را براساس همین ملاک صادر می کند نه براساس هوی و هوس و هر طور که دلش بخواهد.

به هر حال با توضیحاتی که داده شد اکنون واضح است که معنای درست ولایت مطلقه فقیه چیست و این مفهوم به هیچ وجه مستلزم استبداد و دیکتاتوری و امثال آنها نیست و آن چه در این رابطه تبلیغ می شود غالباً تهمت ها و دروغ هایی است که بر این نظریه روا داشته اند.^۱

آنچه هم که از بیانات مرحوم امام خمینی در پرسش آمد (بیانات مذکور در صحیفه امام، ج ۲۰، ص ۴۵۲ موجود است) از باب همین ولایت مطلقه فقیه و تقدیم اهم بر مهم به خاطر مصلحت جامعه اسلامی است که روشن شد که مستند این قاعده آیات و روایات است.:

هبری انقلاب نیز تصریح می کنند که مقصود از ولایت مطلقه فقیه همین مقدم کردن اهم بر مهم به خاطر مصلحت جامعه اسلامی است و می گوید: «بعضی ها خیال میکنند که این «ولایت مطلقه ی فقیه» که در قانون اساسی

۱. نگاهی گذرا به نظریه ولایت فقیه، مرحوم مصباح یزدی، ص ۱۱۰ به بعد

آمده، معنایش این است که رهبری مطلق‌العنان است و هر کار که دلش بخواهد، میتواند بکند! معنای ولایت مطلقه این نیست. رهبری بایستی موبه‌مو قوانین را اجرا کند و به آنها احترام بگذارد. منتها در مواردی اگر مسئولان و دست‌اندرکاران امور بخواهند قانونی را که معتبر است موبه‌مو عمل کنند، دچار مشکل میشوند. قانون بشری همین‌طور است. قانون اساسی راه چاره‌ای را باز کرده و گفته آنجایی که مسئولان امور در اجرای فلان قانون مالیاتی یا سیاست خارجی، بازرگانی، صنعتی و دانشگاهی دچار مضیقه میشوند و هیچ کار نمیتوانند بکنند - مجلس هم این‌طور نیست که امروز شما چیزی را ببرید و فردا تصویب کنند و به شما جواب دهند - رهبری مرجع است. زمان امام هم همین‌طور بود. بنده خودم آن وقت رئیس‌جمهور بودم و جایی که مضیقه‌هایی داشتیم، به امام نامه مینوشتیم و ایشان اجازه میدادند. بعد از امام، دولت قبلی و دولت فعلی گاهی راجع به مسائل گوناگون نامه مینویسند که در اینجا مضیقه وجود دارد، شما اجازه بدهید که این بخش از قانون نقض شود. رهبری بررسی و دقت میکند و اگر احساس کرد که به‌ناگزیر باید این کار را بکند، آن را انجام میدهد. جاهایی هم که به صورت معضل مهمّ کشوری است، به مجمع تشخیص مصلحت ارجاع میشود. این معنای ولایت مطلقه است، والا رهبر، رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان، همه در مقابل قانون تسلیمند و باید تسلیم باشند. فهم غلط دشمنان از ولایت مطلقه‌ی فقیه دشمنان، «ولایت مطلقه» را به معنای «استبداد» گرفته‌اند؛ یعنی میل فقیه عادل به صورت دلبخواه. این معنا در دل خودش یک تناقض دارد: اگر عادل است، نمیتواند مستبد باشد؛ اگر مستبد است و بر اساس دلخواه عمل میکند، پس عادل نیست. دشمنان، این را ملتفت نمیشوند و این معنا را نمیفهمند. این نیست مسئله‌ی «ولایت مطلقه» که فقیه هر کار دلش خواست، بکند؛ یک وقت یک چیزی به نظرش رسید که باید این کار انجام بگیرد، فوراً

انجام دهد؛ قضیه این نیست. قضیه این است که یک حالت انعطافی در دست کلیددار اصلی نظام وجود دارد که میتواند در آنجایی که لازم است، مسیر را تصحیح و اصلاح کند، بنا را ترمیم کند.^۱

۴۳. مولوی عبدالحمید: امام خمینی قائل بوده‌اند که معنای اسلام سیاسی آن است که ما دین را تابع سیاست کنیم و هرچه سیاست اقتضاء آن را داشت، بگوییم دستور دین همان است؟
پرسش چهل و سوم:

نظرتان در مورد این سخنان مولوی عبد الحمید چیست؟

از گذشته دو قرائت در اسلام مطرح بوده است و می‌خواهم مردم اطلاعات بیشتری درباره این قرائت‌ها داشته باشند. یک قرائت «اسلام سیاسی» است و قرائت دیگر، «سیاست اسلامی» است. این‌ها دو قرائت جداگانه هستند. اسلام سیاسی به این معناست که دین اسلام، دینی سیاسی است. ما می‌گوییم هم منافع دنیا را باید تأمین کند و هم منافع آخرت را. اما به هر حال معنای اسلام سیاسی این است که ما دین را تابع سیاست بگردانیم و ببینیم سیاست چه حکم می‌کند و هرچه سیاست بگوید، دین همان است. این اسلام سیاسی است.

اوایل انقلاب مسئله‌ای پیش آمد و یکی از ائمه جمعه تهران، چارچوب اسلام را مطرح کرد که ما باید در این چارچوب حرکت کنیم و نباید از آن خارج شویم. بنیان‌گذار جمهوری اسلامی و رهبر فقید فرمود هرچه که سیاست ایجاب کند، چارچوب اسلام همان است. این همان قرائت است که دین را تابع منافع سیاسی می‌کند.

۱. صورت و سیرت انقلاب اسلامی در بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی حضرت آیت الله

قرائت دوم که قرائت ماست، سیاست اسلامی است. سیاست اسلامی به معنای آن است که سیاست باید تابع دین باشد و نمی‌تواند از چارچوب دین خارج شود. چیزهایی را که دین منع کرده نمی‌تواند آزاد کند. این قرائت به معنای آن است که دین، سیاسی نیست، بلکه سیاست، دینی است و باید تابع دین باشد. سیاست شعبه‌ای از شعب دین است و باید در چارچوب دین حرکت کند....

سیاست اسلامی معتقد است که هرچه مردم بخواهند و هرکسی را بخواهند به عنوان حاکم انتخاب می‌کنند و حاکم را خدا تعیین نمی‌کند. الله این اختیار را به مردم داده است و مردم بر هرکس توافق کردند، حاکم همان است...^۱

پاسخ:

متأسفانه مولوی عبدالحمید در تعمیق عوام اهل سنت و دروغ‌گویی و تهمت زدن گوی سبقت را از دیگران ربوده است و مدعی شده که امام خمینی قائل بوده‌اند که هرچه منافع سیاسی اقتضاء کند همان دین است حتی اگر منافع سیاسی خلاف دستورات اسلام باشد!!!

بر خلاف ادعای کذب عبدالحمید، امام خمینی در طول سالها و بارها تاکید می‌کردند که معنای اسلام سیاسی آن است که ما در اسلام دستوراتی داریم که مرتبط با بحث حکومت و سیاست است و ما برای اجرای این دستورات باید حکومت تشکیل دهیم تا دستورات اسلام را در جامعه پیاده کنیم، بنابراین اسلامی سیاسی یعنی اجرای دستورات سیاسی و حکومتی اسلام در جامعه نه فدا کردن دستورات اسلام برای منافع سیاسی!!!

امام خمینی قبل از انقلاب و در درس خارجش در این رابطه چنین می‌گفت: آن روز که در غرب هیچ خبری نبود و ساکنانش در توحش به سر می‌بردند و امریکا سرزمین سرخپوستان نیمه وحشی بود، دو مملکت پهناور ایران و روم

محکوم استبداد و اشرافیت و تبعیض و تسلط قدرتمندان بودند و اثری از حکومت مردم و قانون در آنها نبود خدای تبارک و تعالی به وسیله رسول اکرم ﷺ قوانینی فرستاد که انسان از عظمت آنها به شگفت می آید. برای همه امور قانون و آداب آورده است. برای انسان پیش از آنکه نطفه اش منعقد شود تا پس از آنکه به گور می رود، قانون وضع کرده است.

همان طور که برای وظایف عبادی قانون دارد، برای امور اجتماعی و حکومتی قانون و راه و رسم دارد. حقوق اسلام یک حقوق مترقی و متکامل و جامع است. کتابهای قطوری که از دیرزمان در زمینه های مختلف حقوقی تدوین شده، از احکام «قضا» و «معاملات» و «حدود و قصاص» گرفته تا روابط بین ملتها و مقررات صلح و جنگ و حقوق بین الملل عمومی و خصوصی، شمه ای از احکام و نظامات اسلام است. هیچ موضوع حیاتی نیست که اسلام تکلیفی برای آن مقرر نداشته و حکمی درباره آن نداده باشد....

بدیهی است ضرورت اجرای احکام، که تشکیل حکومت رسول اکرم را لازم آورده، منحصر و محدود به زمان آن حضرت نیست؛ و پس از رحلت رسول اکرم نیز ادامه دارد. طبق آیه شریفه، احکام اسلام محدود به زمان و مکانی نیست و تا ابد باقی و لازم الاجراست. تنها برای زمان رسول اکرم ﷺ نیامده تا پس از آن متروک شود، و دیگر حدود و قصاص، یعنی قانون جزای اسلام، اجرا نشود؛ یا انواع مالیاتهای مقرر گرفته نشود یا دفاع از سرزمین و امت اسلام تعطیل گردد. این حرف که قوانین اسلام تعطیل پذیر یا منحصر و محدود به زمان یا مکانی است، بر خلاف ضروریات اعتقادی اسلام است.

بنا بر این، چون اجرای احکام پس از رسول اکرم ﷺ و تا ابد ضرورت دارد، تشکیل حکومت و برقراری دستگاه اجرا و اداره ضرورت می یابد. بدون تشکیل حکومت و بدون دستگاه اجرا و اداره، که همه جریانات و فعالیت های افراد را از

طریق اجرای احکام تحت نظام عادلانه درآورد، هرج و مرج به وجود می‌آید، و فساد اجتماعی و اعتقادی و اخلاقی پدید می‌آید. پس، برای اینکه هرج و مرج و عنان گسیختگی پیش نیاید و جامعه دچار فساد نشود، چاره‌ای نیست جز تشکیل حکومت و انتظام بخشیدن به همه اموری که در کشور جریان می‌یابد. بنا بر این، به ضرورت شرع و عقل آنچه در دوره حیات رسول اکرم ﷺ و زمان امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام لازم بوده، یعنی حکومت و دستگاه اجرا و اداره، پس از ایشان و در زمان ما لازم است....

دلیل دیگر بر لزوم تشکیل حکومت، ماهیت و کیفیت قوانین اسلام (احکام شرع) است. ماهیت و کیفیت این قوانین می‌رساند که برای تکوین یک دولت و برای اداره سیاسی و اقتصادی و فرهنگی جامعه تشریع گشته است... با دقت در ماهیت و کیفیت احکام شرع درمی‌یابیم که اجرای آنها و عمل به آنها مستلزم تشکیل حکومت است؛ و بدون تأسیس یک دستگاه عظیم و پهناور اجرا و اداره نمی‌توان به وظیفه اجرای احکام الهی عمل کرد.^۱

دیدیم که امام خمینی با صراحت تأکید می‌کرد که اسلام سیاسی یعنی تشکیل حکومت برای اجرای دستورات سیاسی و اجتماعی اسلام در جامعه اما مولوی دروغگوی زاهدان می‌گوید که امام خمینی معتقد بوده که اسلام سیاسی یعنی فداکردن دستورات اسلام و دین برای منافع سیاسی!!!

آنچه در کلام مرحوم امام خمینی در معنای اسلام سیاسی آمد بارها مورد تأکید رهبری انقلاب هم قرار گرفته و مثلاً رهبری در یکی از سخنانشان در این رابطه چنین فرمودند:

«اینکه منشأ و مبدأ احکام حکومتی کتاب و سنت باشد، روایات ائمه باشد، از صدر اسلام - یعنی حالا آن مقداری که صدر اسلام بوده، بعد از آن - تا امروز

۱. ولایت فقیه، حکومت اسلامی، ص ۱۲ به بعد

دیگر سابقه نداشته است. امروز در ایران اولین بار است که یک چنین حکومتی به وجود می‌آید. معنای اسلام سیاسی این است؛ اسلام سیاسی یعنی اسلامی که سیاست اداری جامعه را و مدیریت جامعه را برعهده می‌گیرد؛ یعنی اسلام میشود مدیر جامعه. این بار اولی است که در اینجا اتفاق افتاده است؛ این را میخواهند از بین ببرند، این را میخواهند نابود کنند»^۱

مولوی در بخش دیگری از صحبت‌هایش گفت:

«سیاست اسلامی معتقد است که هرچه مردم بخواهند و هرکسی را بخواهند به عنوان حاکم انتخاب می‌کنند و حاکم را خدا تعیین نمی‌کند. الله این اختیار را به مردم داده است و مردم بر هرکس توافق کردند، حاکم همان است.»

متأسفانه این سخنان نیز کذب و دروغ است و مولوی عبدالحمید به خداوند و پیامبر خدا هم تهمت و افتراء بسته است، زیرا در آیات قرآن و روایات منقول اهل سنت از پیامبر اسلام، تصریح شده است که انتخاب حاکم جامعه بر عهده خداوند است.

خداوند در موارد متعددی انتخاب حاکمان و امامان جامعه را به خودش نسبت می‌دهد و می‌فرماید:

«یاد کن هنگامی را که پروردگار تو به فرشتگان گفت: من در روی زمین جانشین و حاکمی قرار خواهم داد.»

﴿وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾^۲

«آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما (مردم را) هدایت می‌کردند»

۱. بیانات، جلد: ۳۷، صفحه: ۲۹۴

۱. (۲/۱۲/۱۳۹۴) بیانات در دیدار مجمع نمایندگان طلاب و فضلاء حوزه علمیه ی قم

۲. بقره، آیه ۳۰

﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾^۱

«اراده ما بر این قرار گرفته است که به مستضعفین نعمت بخشیم، و آنها را پیشوایان و وارثین روی زمین قرار دهیم!» ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^۲

«ای داود ما تو را خلیفه (و نماینده خود) در زمین قرار دادیم» ﴿يَا دَاوُودُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ﴾^۳

«خداوند به ابراهیم فرمود: من تو را امام و رهبر مردم قرار دادم» ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾^۴

موسی عليه السلام هم جانشینی و حکومت بر مردم را امری الهی دانسته و از خداوند می‌خواهد که هارون را به عنوان جانشینش و حاکم پس از خودش قرار دهد که خداوند نیز درخواست او را قبول فرمود:

«وزیری از خاندانم برای من قرار بده - برادرم هارون را - به وسیله او پشتم را محکم کن - و او را در کار من شریک گردان ... فرمود آنچه را خواسته‌ای به تو داده شد، ای موسی» ﴿قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى﴾^۵

علمای اهل سنت نقل می‌کنند؛

«هنگامی که پیامبر برخی شخصیت‌های برجسته قبایل عرب را به اسلام دعوت میکرد، آنان پذیرش دعوت آن حضرت را مشروط به ریاست و جانشینی پس از وی می‌دانستند اما آن حضرت در پاسخ می‌فرمود:

۱. انبیاء ۷۳

۲. قصص، آیه ۵

۳. ص ۲۶

۴. بقره، آیه ۱۲۴

۵. طه ۳۶-۲۹

«جانشینی پس از من موضوعی الهی و خارج از اختیار من است و خداوند آن را به صلاح‌دید خود در جایگاه واقعی خود قرار می‌دهد» «الامر الى الله يضعه حيث يشاء»^۱

بخاری نقل می‌کند که مسلیمه کذاب در زمان پیامبر می‌گفت که اگر محمد خلافت پس از خود را به من واگذار کند از او پیروی می‌کنم ... پیامبر در پاسخ او فرمود که خلافت پس از من امری الهی است و هرگز نمی‌توانی این امر الله را در خود ببینی....

«إِنْ جَعَلَ لِي مُحَمَّدٌ الْأَمْرَ مِنْ بَعْدِهِ تَبِعْتُهُ ... لَنْ تَعْدُو أَمْرَ اللَّهِ فِيكَ»^۲

بنابراین شیعه معتقد است که حکومت پس از پیامبر امری الهی بوده که این امر به امامان عليه السلام تفویض شده و این امر در عصر غیبت توسط امامان عليه السلام به فقهای جامع الشرائط واگذار شده است، چنان که در ذیل در این رابطه توضیح مفصلی داده‌ایم:^۳

در ذیل نیز ثابت کرده‌ایم که طبق مبنای عبدالحمید، خلفای سه گانه اهل سنت تماماً ظالم و غاصب خلافت بودند، زیرا با اختیار و رای مردم روی کار نیامده بودند؛^۴

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۱، ص ۶۰۹؛ تاریخ الطبری، ج ۱، ص ۵۵۶؛ البدایه و النهایه، ج ۳، ص ۱۳۹؛

تاریخ الاسلام، ج ۱، ص ۲۸۶

۲. صحیح بخاری، ج ۳، ص ۱۳۲۵؛ صحیح مسلم، ج ۴، ص ۱۷۸۰

3. https://t.me/Rahnamye_Behesht/13290

4. https://t.me/Rahnamye_Behesht/15450

۴۴. مولوی عبدالحمید: در برداشت ما از اسلام، اعدام وجود ندارد جز در مورد قصاص که مثلاً فردی، فرد دیگر را کشته باشد که در این صورت می‌توان فرد قاتل را اعدام کرد؟
پرسش چهل و چهارم:

نظرتان در مورد سخنان ذیل مولوی عبدالحمید چیست؟

«در این برداشت ما به طور کلی اعدامی غیر از قصاص نداریم و موارد نادر دیگری که هستند اصلاً اجرا نمی‌شوند و وجود ندارند. در برداشت ما از دین اسلام، اعدام نیست. ممکن است در کشورهای مسلمان و غیرمسلمان دیگر اعدام باشد ولی در این برداشت اعدام وجود ندارد.»^۱

پاسخ:

متأسفانه این سخنان مولوی عبدالحمید نیز دروغی بیش نیست و روایات اهل سنت و علمای بزرگ اهل سنت تصریح دارند که در موارد متعددی اعدام وجود دارد، مواردی که مبتلاء به هم است و شاذ و نادر نیست.

یکی از موارد اعدام در نزد اهل سنت محاربه است که فردی سلاح بکشد و مردم را بترساند، حتی اگر با سلاحش فردی را نکشته باشد، به اعتقاد اهل سنت حاکم اسلامی می‌تواند محارب را به جرم محاربه اعدام کند.

سیوطی و ابن کثیر و طبری روایت می‌کنند که خداوند پیامبر را مخیر کرده بود که بتواند محارب را بکشد، حتی اگر محارب کسی را نکشته باشد: «کان قوم بینهم و بین النبی صلی الله علیه و سلم میثاق فنقضوا العهد و قطعوا السبل و أفسدوا فی الأرض فخیر الله نبیه فیهم ان شاء قتل و ان شاء صلب و ان شاء قطع أیدیهم و أرجلهم من خلاف أو یئفوا من الأرض» - «فخیر الله رسوله ان شاء أن

يقتل وإن شاء أن يقطع أيديهم وأرجلهم من خلاف، رواه ابن جرير»^۱

همینطور ابن کثیر نقل می‌کند که ابن عباس و جمعی از بزرگان اهل سنت مانند سعید بن المسیب و مجاهد و عطاء و حسن بصری و ابراهیم نخعی و مالک بن انس قائل بوده‌اند که حاکم در مجازات محارب مخیر است و می‌تواند محارب را اعدام کند، حتی اگر محارب کسی را نکشته باشد:

«قوله تعالى أن يُقْتَلُوا أَوْ يُصَلَّبُوا أَوْ تُقَطَّعَ أَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ مِنْ خِلَافٍ أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ قال ابن أبي طلحة عن ابن عباس في الآية: من شهر السلاح في فئة الإسلام، وأخاف السبيل ثم ظفر به و قدر عليه فإمام المسلمين فيه بالخيار إن شاء قتله وإن شاء صلبه، وإن شاء قطع يده و رجله و كذا قال سعيد بن المسيب و مجاهد و عطاء و الحسن البصري و إبراهيم النخعي و الضحاك و روى ذلك كله أبو جعفر بن جرير و حكى مثله عن مالك بن أنس رحمه الله و مستند هذا القول أن ظاهره أو للتخيير كما في نظائر ذلك من القرآن»^۲

در کتاب الفقه علی المذاهب الاربعه نیز تصریح شده است که فرقه فقهی مالکیه از پیروان مالک بن انس که بخش بزرگی از اهل سنت را تشکیل می‌دهند، قائل به تخییر حاکم در مجازات محارب هستند و این که حاکم می‌تواند محارب را بکشد، حتی اگر محارب کسی را نکشته باشد: «المالکیه قالوا ... إن لم يقتل المحارب أحدا و قدر علیه فیخیر الإمام فی أمور أربعة النوع الأول. القتل، و الثاني - الصلب و القتل، و هو مصلوب، الحد الثالث، قطع یمینه من الکوع، و رجله الیسری من المفصل ... و الحد الرابع - نفي»^۳

همینطور طبق فقه اهل سنت می‌توان شراب خوار را اعدام کرد، در صورتی که

۱. الدر المنثور في تفسیر المأثور، ج ۲، ص ۲۷۹؛ تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۸۶

۲. تفسیر ابن کثیر، ج ۳، ص ۹۰

۳. الفقه علی المذاهب الاربعه و مذهب اهل البيت، ج ۵، ص ۶۰۹

در مواردی حد شرابخواری بر فرد شرابخوار جاری شده باشد اما او دست از شرابخواری نکشیده باشد، در مرحله آخر باید این فرد اعدام شود. علمای اهل سنت از پیامبر گرامی روایت می کنند که فرمود:

«اگر شراب خوار، شراب خورد، او را تازیانه بزنید، اگر تا چهار مرتبه چنین کرد، در مرتبه چهارم او را بکشید» **«عَنْ النَّبِيِّ ﷺ: «إِذَا شَرِبَ الْحَمْرَ فَأَجْلِدُوهُ، فَإِنْ عَادَ الرَّابِعَةَ فَأَقْتُلُوهُ»»**^۱

یا نقل می کنند که فرمود:

«گردن شرابخوار را در مرتبه چهارم بزنید» **«فَإِذَا كَانَ عِنْدَ الرَّابِعَةِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ»**^۲

ابن حزم مطابق همین نقل ها، هم خود معتقد به اعدام شارب خمر در صورت تکرار شرب خمر است هم این قول را از علمای اهل سنت نقل می کند؛^۳

همینطور طبق فقه اهل سنت، مجازات ساحر، قتل و اعدام است و از عمر روایت می کنند که دستور به اعدام ساحر می داد و پیامبر نیز می فرمود که ساحر را با یک ضربه شمشیر هلاک کنید و ابن قدامه فقیه بزرگ اهل سنت هم فتوا به اعدام ساحر می داد: **«فَأَتَانَا كِتَابُ عُمَرَ قَبْلَ مَوْتِهِ بِسَنَةِ: أَنْ أَقْتُلُوا كُلَّ سَاحِرٍ»** -

۱. سنن ابی داود، ج ۴، ص ۱۹۱۹؛ مسند احمد، ج ۳۸، ص ۲۱۰؛ سنن دارمی، ج ۳، ص ۱۴۸۹؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۵۶؛ مستدرک علی الصحیحین، ج ۴، ص ۳۷۳؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۳۲۵؛ سنن الکبری، ج ۸، ص ۳۱۳؛ مجمع الزوائد، ج ۶، ص ۲۷۸؛ فتح الباری، ج ۱۲، ص ۶۹؛ مسند طیالسی، ص ۳۰۷؛ معجم الکبیر، ج ۲، ص ۳۳۵؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۶۹۸؛ کنز العمال، ج ۵، ص ۳۵۵

۲. مسند احمد، ج ۱۱، ص ۵۵۷؛ سنن ابن ماجه، ج ۴، ص ۱۸۱؛ سنن نسائی، ج ۳، ص ۲۲۸؛ نیل الاوطار، ج ۷، ص ۳۲۵ و...

۳. المحلی، ابن حزم، ج ۱۱، ص ۳۶۸

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «حَدُّ السَّاحِرِ ضَرْبَةٌ بِالسَّيْفِ» - «حد الساحر القتل»^۱

یا طبق فقه اهل سنت و به حسب روایت پیامبر، اگر فردی که همسر دارد با دیگری زنا کند، اعدام و سنگسار می شود:

«فَأَمَرَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَرَجِمَ، وَكَانَ قَدْ أُخْصِنَ»^۲

همینطور طبق فقه اهل سنت و به حسب روایات پیامبر اسلام، کسی که لواط می کند و کسی که لواط می دهد باید اعدام شوند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ وَجَدْتُمُوهُ يَعْمَلُ عَمَلِ قَوْمِ لُوطٍ؛ فَاقْتُلُوا الْفَاعِلَ وَ الْمُفْعُولَ بِهِ»»^۳

فقه‌های بزرگ اهل سنت فتوا به حکم فوق داده اند؛^۴

همینطور طبق فقه اهل سنت و طبق روایات پیامبر اسلام، کسی که مرتد شود باید اعدام شود: «قَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «مَنْ بَدَّلَ دِينَهُ فَاقْتُلُوهُ»»^۵

همینطور طبق فقه و روایات اهل سنت، کسی که با حیوان نزدیکی کند، اعدام می شود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ أَتَى بِهِيمَةً فَاقْتُلُوهُ»»^۶

۱. مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۳، ص ۱۹۶؛ سنن الترمذی، ج ۳، ص ۴۷۵؛ المغنی، ابن قدامه، ج ۱۰، ص ۱۱۶

۲. صحیح البخاری، ج ۱۰، ص ۲۸۲ طبع مصر

۳. سنن الترمذی، ج ۳، ص ۴۷۳

۴. فتح الرحیم، ج ۳، ص ۵۰، و أسهل المدارك، ج ۳، ص ۱۶۵، و الخرشني، ج ۸، ص ۸۲، و حلیه العلماء، ج ۸، ص ۱۶، و کفایة الأخیار، ج ۲، ص ۱۱۲، و المجموع، ج ۲۰، ص ۲۷، و المغنی لابن قدامة، ج ۱۰، ص ۱۵۵، و الشرح الكبير، ج ۱۰، ص ۱۷۰، و المبسوط، ج ۹، ص ۷۷، و بدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۴، و الهدایة، ج ۴، ص ۱۵۰، و شرح فتح القدير، ج ۴، ص ۱۵۰، و تبیین الحقائق، ج ۳، ص ۱۸۱، و نیل الأوطار، ج ۷، ص ۲۸۸. (به نقل از الخلاف، ج ۵، ص ۳۸۲)

۵. صحیح البخاری، ج ۵، ص ۱۵۳ طبع مصر

۶. سنن أبي داود، ج ۴، ص ۱۹۰۹؛ سنن ابن ماجه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ سنن النسائي، ج ۴، ص ۳۲۲؛ الفقه على المذاهب الأربعة و مذهب أهل البيت (عليهم السلام)، ج ۵، ص ۲۲۰ (انه يقتل):

همینطور طبق فقه و روایات اهل سنت، اگر دزد در چند مرحله دزدی کند و حد بر او جاری شود، در مرحله پنجم اعدام می شود: «قَالَ: «اَقْطَعُوهُ» فَأُتِيَ بِهِ الْخَامِسَةَ، فَقَالَ: «اَقْتُلُوهُ» قَالَ عَثْمَانُ بْنُ عَفَانَ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ: اِنَّهُ يَقْتُلُ فِي الْخَامِسَةِ. وَ بِهِ قَالَ عَمْرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ»^۱

همینطور در روایات اهل سنت آمده است که اگر کسی به زور با زنی زنا کند، اعدام می شود: «قَالَ لِلرَّجُلِ الَّذِي وَقَعَ عَلَيْهَا: «اَزْجُمُوهُ»^۲

همینطور در فقه و روایات اهل سنت آمده است که اگر فردی با محرمش زنا کند، اعدام می شود: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «مَنْ وَقَعَ عَلَى ذَاتِ مَحْرَمٍ فَاقْتُلُوهُ»^۳

علمای اهل سنت طبق روایت فوق فتوا به اعدام داده اند:^۴

همینطور علمای اهل سنت فتوا داده اند که هرکس به یکی از اصحاب پیامبر گرامی ﷺ کوچکترین توهینی کند، کافر است و باید کشته و اعدام و سوزانده شود.

ذهبی از بزرگان اهل سنت می نویسد:

«کسی که کوچکترین اهانتی به صحابه بکند یا آنها را مورد دشنام قرار دهد، از دین و ملت اسلام خارج شده است» «فَمَنْ طَعَنَ فِيهِمْ أَوْ سَبَّهُمْ فَقَدْ خَرَجَ مِنْ

۱. سنن أبي داود، ج ۴، ص ۱۸۸۶؛ فتح الباري، ج ۱۲، ص ۱۰۰، والمغني لابن قدامة، ج ۱۰، ص ۲۶۷، وحلية العلماء، ج ۸، ص ۷۶، والشرح الكبير، ج ۱۰، ص ۲۹۰، والبحر الزخار، ج ۶، ص ۱۸۹. (به نقل از الخلاف، ج ۵، ص ۴۳۹)

۲. سنن الترمذي، ج ۳، ص ۴۷۲

۳. سنن ابن ماجه، ج ۴، ص ۱۷۵؛ سنن الترمذي، ج ۳، ص ۴۷۷؛ مسند الإمام أحمد بن حنبل، ج ۴، ص ۴۵۸

۴. الوجيز، ج ۲، ص ۱۶۹، والمجموع، ج ۲۰، ص ۲۰، والهداية، ج ۴، ص ۱۴۷، وشرح فتح القدير، ج ۴، ص ۱۴۷، وبدائع الصنائع، ج ۷، ص ۳۵، وتبيين الحقائق، ج ۳، ص ۱۸۰، والمغني لابن قدامة، ج ۱۰، ص ۱۴۸. (به نقل از الخلاف، ج ۵، ص ۳۸۶)

الدین و مرق من مله الاسلام^۱

سرخی از فقهای مشهور حنفیه می نویسد:

«هر کس به یکی از صحابه اشکال بگیرد کافر است و اگر توبه نکند از اسلام بیرون رفته و چاره او شمشیر است» «فمن طعن فیهم فهو ملحد منابذ للاسلام دواء السیف ان لم یتب»^۲

ابن حجر عسقلانی می گوید:

«عده ای از علمای فرقه مالکیه فتوا داده اند که اهانت کننده به صحابه باید کشته شود» «عن بعض المالکیه یقتل»^۳

از سیوطی نیز نقل شده است که می گوید:

«حتی اگر کسی گمان برد که صحابه مستحق دشنام هستند، باید او را سوزاند و حتی بیش از سوزاندن سزای او است» «بل اذا ظن انهم یتحقون السب اعتقادنا انه یتحق الحرق و زیاده»^۴

همینطور علمای اهل سنت تصریح کرده اند که اگر کسی به پیامبر گرامی اسلام سب کند و بغض و کینه و دشمنی ورزد و دشنام دهد، باید کشته و اعدام شود، حتی اگر مسلمان باشد: «ان ساب الرسول یقتل و لو اسلم»^۵

حال از مولوی عبدالحمید سوال می کنیم:

۱. الکبائر، ج ۱، ص ۲۳۷

۲. اصول السرخی، ج ۲، ص ۱۳۴

۳. فتح الباری، ج ۷، ص ۳۶

۴. اقام الحجر لمن زکی ساب ابی بکر و عمر، ص ۶ المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۴۲۷؛ الدر المختار، حصفکی، ج ۴، ص ۴۲۲؛ حاشیه رد المختار، ابن عابدین، ج ۱، ص ۶۰۴؛ فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۶۹۶

۵. المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۴۲۷؛ الدر المختار، حصفکی، ج ۴، ص ۴۲۲ - حاشیه رد المختار، ابن عابدین، ج ۱، ص ۶۰۴ - فتاوی السبکی، ج ۲، ص ۵۶۹

چگونه می‌توانی در روز روشن چنین دروغ‌گویی و بر خلاف روایات و فتاوای اهل سنت بگویی که در مذهب اهل سنت جز در مورد قصاص، اعدام وجود ندارد؟ آیا شرم نمی‌کنی؟ آیا از این همه دروغ‌گویی خسته نشدی؟ تا چه زمانی می‌خواهی عوام اهل سنت را فریب دهی و مذهب و بدعت تازه‌ای برایشان عرضه کنی؟!!!

مولوی عبدالحمید در ادامه صحبت‌هایش می‌گوید:

«اعتراف اجباری مردود است و هیچ جایگاهی ندارد»

این مولوی دروغگو در موارد متعددی نظام قضایی ایران را متهم می‌کند به اعتراف اجباری گرفتن از مجرمین، در حالی که اساساً در فقه شیعه اعتراف اجباری اعتباری ندارد.

شیعه معتقد است که تهدید و شکنجه متهم برای اقرار و اعتراف جایز نیست، لذا برخی می‌نویسند:

«تهدید و کتک زدن متهم یا تنگ گرفتن بر او هنگام بازجویی جایز نیست. اگر شخص در بازجویی مجبور به اقرار شود، اقرار او از نظر شرع اعتبار ندارد بنابراین اگر بر اثر تهدید، به چیزی اقرار کند که موجب حد می‌شود، مانند زنا یا سرقت، حد بر او جاری نمی‌شود.»^۱

امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«کسی که هنگام لخت کردن یا زندان کردن او یا از سر ترس و یا تهدید اقرار

کند، حد بر او جاری نمی‌شود»

«مَنْ أَقَرَّ عِنْدَ تَجْرِيدٍ أَوْ حَبْسٍ أَوْ تَخْوِيفٍ أَوْ تَهْدِيدٍ فَلَا حَدَّ عَلَيْهِ.»^۲

امام صادق علیه السلام هم می‌فرمود که دست سارقی که از روی اجبار و شکنجه

۱. فرهنگ فقه مطابق مذهب اهل بیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۴۴

۲. قرب الاسناد، ص ۵۴؛ الکافی، ج ۷، ص ۲۶۱

اعتراف کرده است، قطع نمی‌شود: «لَمْ تُقَطَّعْ يَدُهُ لِأَنَّهُ اعْتَرَفَ عَلَى الْعَذَابِ»^۱

جناب مولوی دروغگو!!!

از کجا می‌دانی که در تمام نقاط ایران و در محاکم قضایی از مجرمین اعتراف اجباری می‌گیرند؟ علم غیب داری!!!

چگونه بدون آگاهی کافی چنین تهمتی را به نظام قضایی می‌زنی، مگر قرآن نخوانده‌ای که خداوند می‌فرماید:

«از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن، چرا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند.»

﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾^۲

و می‌فرماید:

«و آنها که مردان و زنان با ایمان را به خاطر کاری که انجام نداده‌اند آزار می‌دهند متحمل بهتان و گناه آشکاری شده‌اند.»

﴿وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ بَغَيْرِ مَا اكْتَسَبُوا فَقَدْ احْتَمَلُوا بُهْتَانًا وَإِثْمًا مُّبِينًا﴾^۳

ممکن است در موردی ماموری تخلف کند و اعتراف اجباری بگیرد که اگر این قضیه ثابت شود، آن اعتراف اعتباری ندارد، اما سرایت دادن این ادعا به تمام اعترافات و متهم کردن نظام قضایی ایران اسلامی به اعتراف‌گیری اجباری، تهمت و افترای آشکار است.

عبدالحمید در ادامه می‌گوید:

«در این برداشت، زندانی سیاسی نیست. قبلا من گفته‌ام که اگر ما اختیاراتی داشتیم، یک ساعت هم زندانی سیاسی نگه نمی‌داشتیم؛ چراکه زندانی سیاسی

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۲۶۱

۲. اسراء، آیه ۳۶

۳. احزاب، آیه ۵۸

کسی است که حرف می‌زند و انتقاد می‌کند. ما از حرف زدن و مخالفت کردن استقبال می‌کنیم»

این سخنان نیز دروغی و افترای دیگری است که مدعی است که در ایران افراد به جرم انتقاد کردن زندانی می‌شوند و به اصطلاح زندانی سیاسی می‌شوند. اگر این ادعا صحیح بود در مرحله اول خود جناب مولوی باید سالها پیش زندان می‌رفت و تا کنون در زندان نیز پوسیده بود، زیرا او سالهاست که بر علیه نظام اسلامی آزادانه لجن پراکنی می‌کند.

رهبری انقلاب به زیبایی در سالهای گذشته پاسخ این کذب گویی عبدالحمید را داده و فرمود:

«استقلال و آزادی در کنار هم جزو شعارهای اصلی انقلاب بوده است؛ آزادی در این کشور تأمین شده است. بله، عده‌ای بی‌انصافی میکنند؛ از آزادی موجود استفاده میکنند و به دروغ میگویند آزادی وجود ندارد؛ رادیوهای بیگانه و تبلیغات بیگانه هم سخن آنها را بازتاب میدهند. واقع قضیه این نیست؛ امروز در کشور ما آزادی فکر هست، آزادی بیان هست، آزادی انتخاب هست؛ هیچ‌کس به خاطر اینکه فکرش و نظرش مخالف نظر حکومت است، مورد فشار و تهدید و تعقیب قرار نمیگیرد. هرکس ادعا کند که «من مورد فشار قرار گرفته‌ام چون عقیده‌ام در فلان مسئله برخلاف عقیده‌ی حکومت بوده»، هرکس این جور ادعایی بکند، دروغ گفته؛ چنین چیزی نیست. افراد متعدد در رسانه‌های مختلف، افکار گوناگون ضد حکومت را - که عقیده‌شان است - ابراز میکنند و کسی هم با اینها کاری ندارد؛ بنا هم نیست که کسی متعرض اینها بشود. آزادی بیان هم هست؛ میتوانند بگویند.»^۱

۱. (۱۳۹۷/۰۱/۰۱) بیانات در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی در نخستین روز از سال

بنابراین کسی به جرم انتقاد کردن زندانی نمی‌شود، اگر فردی زندانی می‌شود به خاطر جرم و اعمال خلافی است که مرتکب شده است.

۴۵. آیا مطابق فقه شیعه ایستاده بول کردن اشکالی ندارد و پیامبر اسلام هم ایستاده بول می‌کرد؟

پرسش چهل و پنجم:

بول واقفا (ایستاده) در نزد شیعه (ایستاده بول کردن در نزد شیعه اشکالی ندارد) وعنه، عن أبيه، عن ابن أبي عمير، عن رجل، عن أبي عبد الله عليه السلام قال سألته عن الرجل يطلي فيبول وهو قائم؟ قال: لا بأس به!!!^۱
پاسخ:

مطابق با فقه شیعه، ایستاده بول کردن اگرچه حرام نیست اما به خاطر عوارضی که دارد، مکروه و ناپسند است و شایسته است که انسان ایستاده بول نکند.

در توضیح المسائل مراجع آمده است:

«مسأله ۸۰: ایستاده بول کردن و بول کردن در زمین سخت و سوراخ جانوران و در آب، خصوصاً آب ایستاده، مکروه است»^۲

بنابراین اگرچه در برخی از روایات ایستاده بول کردن اجازه داده شده اما در ادامه همان روایات بیان شده است که این عمل بهتر است صورت نگیرد و اصطلاحاً این عمل مکروه است، زیرا سبب نفوذ شیطان به انسان می‌گردد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَهُ أَيْبُولُ الرَّجُلُ وَهُوَ قَائِمٌ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنَّهُ يُتَخَوَّفُ أَنْ يَلْتَبَسَ بِهِ الشَّيْطَانُ أَيْ يُحِبِّلَهُ فَقُلْتُ يَبُولُ الرَّجُلُ فِي الْمَاءِ قَالَ نَعَمْ وَلَكِنْ يُتَخَوَّفُ

۱. وسائل الشیعة (آل البيت)، الحر العاملي، ج ۱، الصفحة ۳۵۲

۲. توضیح المسائل مراجع، بنی هاشم، ج ۱، ص ۶۵

عَلَيْهِ مِنَ الشَّيْطَانِ»^۱

و در روایت دیگری تصریح شده است که ایستاده بول کردن سبب ایجاد مشکلاتی برای انسان می شود و انسان در این صورت جز خودش فرد دیگری را نمی تواند ملامت کند:

«لَا يُبُولُ الرَّجُلُ مِنْ سَطْحٍ فِي الْهَوَاءِ وَلَا يُبُولُ فِي مَاءٍ جَارٍ فَإِنْ فَعَلَ ذَلِكَ فَأَصَابَهُ شَيْءٌ فَلَا يُلَوِّمَنَّ إِلَّا نَفْسَهُ»^۲

کارشناسان در مورد برخی از عوارض ایستاده بول کردن می گویند: «عوارض ایستاده ادرار کردن در مردان می توان به تخلیه نشدن کامل املاح و مواد موجود در ادرار از بدن، باقی ماندن رسوبات، ایجاد التهاباتی در بافت مخاطی مثانه و افزایش احتمال ابتلا به سنگ مثانه اشاره کرد. همچنین فشار وارده به عضلات کف لگن بر روی جریان خروجی ادرار و کنترل کردن آن متعاقبا مضرات بیشتری را در پی خواهد داشت»^۳

حال از وهابی شبهه افکن سوال می کنیم:
اگر ایستاده بول کردن به نظرت ناپسند است، پس چرا به پیامبر اسلام نسبت می دهید که ایستاده بول می کرد!!!

بخاری صاحب صحیح ترین کتاب اهل سنت روایت می کند:
«پیامبر به زباله دان فلان قبیله رفت و در آنجا ایستاده بول کرد» «أَتَى النَّبِيُّ ﷺ سُبَاطَةَ قَوْمٍ، فَبَالَ قَائِمًا»^۴
و در روایت دیگر نقل می کند که راوی می گوید:

۱. تهذیب الأحکام، ج ۱، ص ۳۵۲

۲. الخصال، ج ۲، ص ۶۱۳

3. <https://b2n.ir/e35014>

۴. صحیح بخاری، ج ۱، ص ۱۶۶ طبع مصر

«من و پیامبر پیاده حرکت می کردیم. آن حضرت به زباله دانی که کنار دیوار قرار داشت رفت آنگاه همان گونه که مردم می ایستند ایستاد و بول کرد من از حضرت دوری کردم اما وی به من اشاره کرد تا به او نزدیک شوم من هم به او نزدیک شده و پشت سر او ایستادم تا از کارش فارغ شد»

«رَأَيْتُنِي أَنَا وَ النَّبِيُّ ﷺ نَتَمَاشِي، فَأَتَى سُبَاطَةَ قَوْمٍ خَلَفَ حَائِطٍ، فَقَامَ كَمَا يَقُومُ أَحَدُكُمْ، فَبَالَ، فَأَتَبَذْتُ مِنْهُ، فَأَشَارَ إِلَيَّ، فَجِئْتُهُ، فَقُمْتُ عِنْدَ عَقِبِهِ حَتَّى فَرَغَ»^۱

ما این روایات را جعلی و ساختگی می دانیم و معتقدیم که شخصیت برجسته پیامبر اسلام هیچگاه چنین کار ناپسندی را انجام نمی داد زیرا خداوند با صراحت در توصیف پیامبر اسلام می فرماید:

«تو اخلاق عظیم و برجسته ای داری»^۲ «وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ» و می فرماید: «برای شما در زندگی رسول خدا سر مشقی نیکویی است»^۳ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»

اساسا چگونه ممکن است پیامبری که مستقیما تربیت شده خداوند بوده است، چنین عمل ناپسندی را انجام دهد، چنان که علمای اهل سنت نقل می کنند که پیامبر اسلام می فرمود:

«أَدَّبَنِي رَبِّي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي» «خداوند مرا ادب آموخت و نیکو نیز ادب آموخت»^۴

۱. همان منبع حدیث ۲۱۲

۲. قلم، آیه ۴

۳. احزاب، آیه ۲۱

۴. الجامع الصغير، سیوطی، ج ۱، ص ۵۱؛ کنز العمال، ج ۱۱، ص ۴۰۶-۴۱۴-۴۳۱؛ فیض القدیر، ج ۱، ص ۲۹۰؛ تفسیر رازی، ج ۲۸، ص ۲۸۵ و....

بر همین اساس آیت الله مکارم شیرازی در مورد روایات اهل سنت مبنی بر ایستاده بول کردن پیامبر اسلام می نویسد:

«ما اطمینان داریم که این حدیث مجعول است و از سوی بعضی از منافقان برای ضربه زدن به قداست رسول خدا ﷺ جعل شده و سپس به کتاب هایی مانند صحیح بخاری و صحیح مسلم (بر اثر سادگی نویسندگان آنها) راه یافته است. آیا کسی که کمترین شخصیتی داشته باشد، دست به چنین کاری می زند که لوازم عدیده بسیار نامطلوبی دارد که قلم از شرح آن شرم دارد؟ چقدر جای تأسف است که در کتاب صحاح این قبیل روایات آمده و هنوز هم به آن استدلال می کنند.»^۱

به نظر می رسد جاعلان حدیث، روایت مذکور را جعل کرده اند تا با ضربه زدن به شخصیت پیامبر اسلام، به نفع عمر بن خطاب اقدامی انجام داده باشند و از قبح کار خلیفه دوم بکاهند زیرا مطابق روایات اهل سنت، خلیفه دوم ایستاده بول می کرد!!!

علمای اهل سنت نقل می کنند که عمر می گفت:

«در حالی که من ایستاده بول می کردم پیامبر مرا مشاهده کرد و به من فرمود ایستاده بول نکن» «رَأَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَأَنَا أَبُولُ قَائِمًا. فَقَالَ: «يَا عُمَرُ! لَا تَبُولُ قَائِمًا»^۲

جالب آن است که طبق نقل علمای اهل سنت، خلیفه دوم برای ایستاده بول کردنش توجیه هم می آورد و می گفت ایستاده بول کردن برای حفظ مقعد و جمع و جور نگه داشتن آن بهتر است:

۱. شیعه پاسخ می گوید، ص ۲۰۳

۲. سنن ابن ماجه، ج ۱، ص ۲۷۵؛ سنن ترمذی، ج ۱، ص ۹۸

«البول قائما احصن للدبر»^۱

به هر حال عایشه نیز فهمیده بود که منافقان برای قبح زدایی از عمل خلیفه دوم، حدیث جعل کرده‌اند که پیامبر هم ایستاده بول می‌کرد، لذا در پاسخ آنان می‌گفت:

«هر کس بگوید پیامبر ایستاده بول کرده او را تصدیق نکنید، آن حضرت بول نمی‌کرد مگر نشسته» «أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ كَانَ يَبُولُ قَائِمًا فَلَا تُصَدِّقُوهُ، مَا كَانَ يَبُولُ إِلَّا قَاعِدًا»^۲

۴۶. آیا فقه شیعه شاخه‌ای از اسلام نبوده و آن یک فقه و مذهب جعلی است؟

پرسش چهل و ششم:

چیزی بنام (مذهب رافضی و شیعه وجود ندارد) بلکه طبقه گفته‌ی علماشون همانطور که استعمال کرده‌اند باید بگوییم دین روافض یا دین شیعه و یا همون دین امامیه چیزی بنام مذهب نیست بلکه دین است یک دین جداگانه
قال المجلسي: «وَمَا عُدَّ مِنْ ضَرُورِيَّاتِ دِينِ الْإِمَامِيَّةِ اسْتِحْلَالُ الْمُتَعَةِ»!!!^۳
پاسخ:

اگر در سخنان علمای شیعه یا برخی از روایات شیعه از عنوان: «دین امامیه» استفاده شده است، این استعمال به این معنا نیست که امامیه و شیعه آیینی

۱. شرح صحیح مسلم، نووی، ج ۳، ص ۱۶۶؛ فتح الباری، ج ۱، ص ۲۸۴؛ عمدہ القاری، ج ۳، ص ۱۳۶؛ السنن الکبری، بیهقی، ج ۱، ص ۱۰۲؛ نیل الاوطار، ج ۱، ص ۱۰۸؛ کنز العمال، ج ۹، ص ۵۲۰

۲. سنن ترمذی، ج ۱، ص ۹۷؛ سنن نسائی، ج ۱، ص ۲۶

۳. العقائد، ص ۵۸

جدا از اسلام است، متأسفانه اشکال‌کننده وهابی به معنای لغوی «دین» توجه نداشته است.

لغت‌شناسان در معنای واژه «دین» می‌گویند:
«دین به معنای هر چیزی است که خدا را با آن عبادت کنند، راه، روش، سیره»^۱

بر همین اساس برخی می‌نویسند:

«دین» در لغت در اصل، به معنای جزا و پاداش است، و به معنای اطاعت و پیروی از فرمان نیز آمده است، و در اصطلاح مذهبی، عبارت از مجموعه قواعد و قوانین و آدابی است که انسان در سایه آنها می‌تواند به خدا نزدیک شود و به سعادت دو جهان برسد و از نظر اخلاقی و تربیتی در مسیر صحیح گام بردارد.^۲
بنابراین مقصود از دین در اصطلاح، طریق و روش عبادت و بندگی خداوند است و مقصود علمای شیعه از دین امامیه آن است که شیعه معتقد است که بندگی خداوند از طریق و روش امامان علیهم‌السلام است، زیرا امامان علیهم‌السلام جانشینان پیامبر اسلام هستند و هر چه می‌گویند، تفسیر سنت پیامبر اسلام است، چنانکه در روایتی به نقل از جابر آمده است؛

«به ابوجعفر امام باقر علیه‌السلام گفتم: هر گاه برایم حدیثی می‌فرمایی، سند آن را نیز برایم ذکر نما. فرمود: «پدرم، از جدّم، از پیامبر خدا، از جبرئیل علیه‌السلام، از خداوند عز و جل، مرا حدیث کرده است، و هر حدیثی که برای تو می‌گویم، با همین سند است».^۳

در روایت دیگر، از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمود؛

۱. ترجمه معجم الوسیط، ج ۱، ص ۶۵۷ ماده دین

۲. لغات در تفسیر نمونه، ص ۲۲۹

۳. امالی مفید، ص ۴۲

«حدیث من، حدیث پدرم است، و حدیث پدرم، حدیث جدّم، و حدیث جدّم، حدیث حسین، و حدیث حسین، حدیث حسن، و حدیث حسن، حدیث امیر مؤمنان علیه السلام، و حدیث امیر مؤمنان علیه السلام، حدیث پیامبر خدا، و حدیث پیامبر خدا، سخن خداوند عز و جل است».^۱

امام رضا علیه السلام فرمود: «إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَ عَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ.» «ما از طرف خدا و پیامبر او سخن می‌گوییم».^۲
امام صادق علیه السلام فرمود:

«هر زمانی که از چیزی به تو جواب می‌دهم، آن قول رسول الله است و ما به رای و نظر خویش، هیچ چیز نمی‌گوییم» «مَهْمَا أَجَبْتُكَ فِيهِ بِشَيْءٍ فَهُوَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَقُولُ بِرَأْيِنَا مِنْ شَيْءٍ».^۳

طبق آنچه که در تفسیر و حدیث و تاریخ اهل سنت آمده است، مذهب شیعه در زمان پیامبر اسلام و توسط خود ایشان پایه گذاری شد، چنان که برخی می‌نویسند:

شیعه به معنای کسانی که معتقد به امامت و ولایت علی علیه السلام و یازده فرزند معصومش هستند در زمان پیامبر گرامی وجود داشتند و خود پیامبر گرامی واژه «شیعه» را بر این گروه اطلاق کردند.

در تفسیر «الدر المنثور» که از منابع معروف اهل سنت است در ذیل آیه شریفه «أُولَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۴ از جابر بن عبدالله انصاری چنین نقل شده است که می‌گوید:

۱. الکافی، ج ۱، ص ۵۳

۲. رجال کشی، ج ۲، ص ۴۹۰

۳. بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۳۰۱

۴. بینه، آیه ۷

ما نزد پیامبر بودیم که علی علیه السلام به سوی ما آمد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: این و شیعیانش در روز قیامت رستگارانند، و در این هنگام آیه شریفه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند بهترین خلق مخلوقات خدا هستند، نازل گردید.^۱

حاکم حسکانی که او نیز از دانشمندان معروف اهل سنت در قرن پنجم هجری است این مضمون را در کتاب معروفش «شواهد التنزیل» از طرق مختلف از پیغمبر اکرم نقل می‌کند و تعداد روایاتش از بیست روایت تجاوز می‌کند.

از جمله از ابن عباس نقل می‌کند هنگامی که آیه ﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَٰئِكَ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ﴾ نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: «هُوَ أَنْتَ وَ شِيعَتُكَ ...»؛ «منظور از این آیه تو و شیعیانت هستی»^۲

بسیاری دیگر از علمای اسلام و دانشمندان اهل سنت مانند ابن حجر در کتاب صواعق و محمد شبلینجی در نور الابصار، این حدیث را ذکر کرده‌اند.^۳

بنابراین به شهادت این روایات نام و عنوان شیعه را پیامبر اسلام برای پیروان راه علی علیه السلام و طرفداران او برگزیده است، و تاریخچه پیدایش شیعه نه بعد از رحلت و شهادت پیامبر اسلام بلکه به یک معنی در حیات خود آن حضرت بوده است، و این واژه را به یاران و پیروان علی علیه السلام اطلاق فرموده، و تمام کسانی که پیامبر اسلام را به عنوان رسول خدا می‌شناسند، می‌دانند که او سخنی از روی هوی و هوس نمی‌گفت؛ «و هرگز از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید». - آنچه می‌گوید چیزی جز وحی (الهی) که بر او القا شده نیست.^۴ و اگر فرموده است تو

۱. الدر المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹

۲. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۵۷

۳. الصواعق، ص ۹۶؛ نور الابصار، ص ۷۰

۴. نجم، آیه ۳-۴

و پیروان فائزان و رستگاران در قیامت هستید. یک واقعیت است.^۱
و بزرگان اصحاب در زمان رسول الله به عنوان شیعه علی علیه السلام شناخته می شدند، چنان که برخی می نویسند:

«گروهی از صحابه در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با شنیدن آیات و روایات در امر امامت و ولایت و خلافت امام علی علیه السلام، بعد از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، به او اعتقاد پیدا کرده زعامت و امامت او را پذیرفتند و از ارادتمندان آن حضرت قرار گرفتند. این گروه از همان زمان به «شیعه علی علیه السلام» معروف شدند:

۱. ابوحاتم رازی می گوید: «اولین لقب و کلمه ای که در عهد رسول خدا صلی الله علیه و آله ظهور کرد کلمه «شیعه» بود. این کلمه، لقب چهار نفر از صحابه بوده است که عبارتند از: ابوذر، سلمان، مقداد و عمار.»^۲

۲. ابن خلدون می نویسد: «جماعتی از صحابه، شیعه علی بودند و او را سزاوارتر از دیگران به خلافت می دانستند.»^۳

۳. استاد محمد کرد علی می گوید: «گروهی از بزرگان صحابه، معروف به موالیان علی علیه السلام در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند از آن جمله سلمان فارسی است که می گفت: ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردیم بر خیرخواهی مسلمانان و اقتدا به علی بن ابی طالب علیه السلام و موالیان او. و ابی سعید خدری است که گفت: مردم به پنج کار امر شدند؛ چهار تا را انجام دادند و یکی را ترک نمودند. از او سؤال شد آنچه را که ترک نمودند چه بود؟ او در جواب گفت: ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام. از او سؤال شد آیا ولایت با چهار عمل دیگر واجب است؟ پاسخ داد: آری. و ابوذر غفاری، عمار بن یاسر، حذیفه بن یمان، ذی الشهادتین خزیمه بن ثابت،

۱. پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۴

۲. حاضر العالم اسلامی، ج ۱، ص ۱۸۸

۳. تاریخ ابن خلدون، ج ۳، ص ۳۶۴

ابی ایوب انصاری، خالد بن سعید بن عاص و قیس بن سعد بن عباد.^۱
 ۴. دکتر صبحی صالح می نویسد: «در میان صحابه حتی در عصر پیامبر اکرم ﷺ برای علی علیه السلام پیروان و شیعیانی بوده است؛ از آن جمله می توان ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، جابر بن عبدالله، ابی بن کعب، ابوالطفیل عامر بن واثله، عباس بن عبدالمطلب و تمام فرزندان او، عمار یاسر و ابویوب انصاری را نام برد.»^۲

۵. استاد محمد عبدالله عثان می گوید: «این اشتباه است که بگوییم شیعه برای اولین بار هنگام جدایی خوارج ظهور پیدا کرده است بلکه ظهور شیعه در عصر رسول خدا ﷺ بوده است.»^۳

از سوی دیگر اساساً مذهب اهل سنت است که مذهبی جعلی و ساختگی بوده و در زمان پیامبر گرامی اسلام خبری از این مذهب ساختگی نبود تا قرن‌ها بعد از پیامبر اسلام و در زمان عمر بن عبدالعزیز و سال‌ها بعد از او توسط احمد بن حنبل این واژه و اصطلاح پایه گذاری شد، چنان که برخی می نویسند:
 «تا آنجا که به دست آمده اصطلاح اهل سنت بدون کلمه جماعت، در اوایل قرن دوم، رواج پیدا کرده و عمر بن عبدالعزیز در رساله‌ای که در ردّ قدریه نوشته، آن را به کار برده است، وی در خطاب خود به «قدریه» (طرفداران حریت انسان در گفتار و رفتار) می نویسد: «وقد علمتم انّ اهل السنة كانوا يقولون: الاعتصام بالسنة نجاه وسيقبض العلم قبضاً سريعاً»: می دانید اهل سنت گفتند تمسک به سنت راه نجات است و علم و دانش به زودی جمع می شود ... پیدایش مسائل نوظهور در جوامع اسلامی، گروهی را بر آن داشت که برای این مسائل پاسخ

۱. خطط الشام، ج ۵، ص ۲۵۱

۲. النظم الاسلاميه، ص ۹۶

۳. روح التشيع، ص ۲۰ (به نقل از کتاب شیعه شناسی و پاسخ به شبهات، ج ۱، ص ۵۷)

مناسبتی تهیه کرده و این نقیصه را از فقه اسلامی برطرف کنند و چون پاسخ روشنی در کتاب و سنت نیافتند به قیاس و استحسان پناه بردند، و این کار سبب پیدایش «مدرسه رأی» گردید، و در اواسط قرن دوم، که در رأس این گروه ابوحنیفه بود، سرعت بیشتری گرفت.

در مقابل، اهل حدیث که خود را «اهل سنت» می‌نامیدند از حدیث کنار نرفته، و در برابر این مسائل نوظهور بی تفاوت بودند. اهل حدیث پیش از ظهور احمد بن حنبل از اصول خاصی پیروی نمی‌کردند بلکه افرادی با گرایش‌های گوناگون تحت چتر «اهل الحدیث» گرد آمده بودند و در میان آنها، افراد مرجئی، ناصبی، قدری، جُهَنی، واقفی، و متشیع زیاد دیده می‌شد و سیوطی اسامی آنان را در اثر خود آورده است (تدریب الحدیث، ج ۱، ص ۳۲۸) ولی آن‌گاه که احمد بن حنبل در رأس اهل حدیث قرار گرفت، همگان را تحت عقیده واحدی که عقیده «اهل سنت» نامید درآورد و رساله‌ای در عقاید اهل سنت تنظیم کرد که بسیاری از بندهای آن، ردّ فرق دیگری است که در صحنه ظاهر بودند^۱

در ذیل نیز مفصل توضیح داده‌ایم که مذهب جعلی اهل سنت ارتباطی با سنت پیامبر اسلام ندارد بلکه پیرو بدعت‌هایی هستند که توسط خلفا پس از پیامبر بنا نهاده شد و اهل سنت واقعی شیعه است که سنت پیامبر را از طریق امامان علیهم‌السلام به دست آورده و به آن عمل می‌کند:^۲

۴۷. حکم فقهی نماز خواندن در برابر رفت و آمد مردم و انتقاد ابوحنیفه به

نماز امام کاظم علیه‌السلام در این موضوع؟

پرسش چهل و هفتم:

۱. رسالة السنة، ص ۴۴-۵۰

۲. دانشنامه کلام اسلامی، ج ۱، ص ۵۶۷-۵۶۸

آیا این جریان صحیح است که امام کاظم در مکانی نماز خواندند که مردم رفت و آمد می‌کردند و ابوحنیفه به امام کاظم در این رابطه اعتراض کرد؟!!!
پاسخ:

فقه‌های شیعه با استناد به روایات فتوا می‌دهند که انسان می‌تواند در مقابل رفت و آمد مردم نماز بخواند، اما بهتر است که در این هنگام چیزی جلوی خود بگذارد که حایل میان انسان و مردم گردد، چنان که در رساله توضیح المسائل آمده است:

«مسأله ۸۲۲: هرگاه انسان در جایی نماز می‌خواند که مردم از جلو او عبور می‌کنند مستحب است جلو خود چیزی بگذارد که میان او و آنها حایل گردد، حتی اگر عصا و تسبیح و ریسمانی هم باشد کافی است.»^۱
از برخی روایات استفاده می‌شود که در صورتی که انسان در مسجد الحرام و در برابر ازدحام مردم نماز بخواند، این نماز خواندن اشکالی ندارد و نیازی هم نیست که انسان چیزی حائل بگذارد، حائل گزاردن در صورتی است که انسان در مسجد الحرام نماز نخواند.
معاویه بن عمار می‌گوید:

به امام صادق علیه السلام گفتم: [در مکه] هر جا برای نماز خواندن می‌ایستم یا زنی مقابلم نشسته یا عبور می‌کند؛ فرمود: اشکال ندارد، مکه را بگه گفته‌اند که زن و مرد با ازدحام در آن حرکت می‌کنند. «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَقُومُ أَصَلِّيَ وَ الْمَرْأَةُ جَالِسَةً بَيْنَ يَدَيَّ أَوْ مَرَّةً فَقَالَ لَا بَأْسَ إِنَّمَا سَيِّئَتْ بَكَّةَ لِأَنَّهُ يَبْكُ فِيهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ»^۲

حال در مورد سوال مطرح شده گفتنی است که شیخ کلینی روایت می‌کند:

۱. رساله توضیح المسائل، آیت الله مکارم شیرازی، ص ۱۵۷

۲. المحاسن، ج ۲، ص ۳۳۷

ابوحنیفه نزد امام صادق علیه السلام رفت و به ایشان گفت: فرزند شما - یعنی امام کاظم - را دیدم که نماز می خواند و مردم از مقابلش عبور می کردند و او آنها را نهی نمی کرد، و این کار اشکال دارد! امام صادق علیه السلام فرمود: موسی را صدا کنید نزد من بیاید. ایشان را صدا کردند، پس فرمود: پسر! ابوحنیفه می گوید تو نماز می خواندی در حالی که مردم از مقابلت رد می شدند و تو آنها را نهی نمی کردی! گفت: بله ای پدرجان! آن کسی که برایش نماز می خواندم، از مردم به من نزدیک تر بود، خداوند عزوجل می فرماید: ﴿وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ {و ما از شاهرگ [او] به او نزدیکتریم}». راوی گوید: پس امام صادق علیه السلام او را در آغوش گرفت و فرمود: پدر و مادرم به فدایت ای محلی امن اسرار! «دَخَلَ أَبُو حَنِيفَةَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ لَهُ رَأَيْتُ ابْنَكَ مُوسَى عليه السلام يُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمْشُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَلَا يَنْهَاهُمْ وَفِيهِ مَا فِيهِ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام اذْعُوا لِي مُوسَى فِدْعِي فَقَالَ لَهُ يَا بُنَيَّ إِنَّ أَبَا حَنِيفَةَ يَذْكُرُ أَنَّكَ كُنْتَ تُصَلِّي وَالنَّاسُ يَمْشُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ فَلَمْ تَنْهَهُمْ فَقَالَ نَعَمْ يَا أَبَتِ إِنَّ الَّذِي كُنْتُ أَصَلِّي لَهُ كَانَ أَقْرَبَ إِلَيَّ مِنْهُمْ يَقُولُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ - وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ قَالَ فَصَمَّمَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِلَى نَفْسِهِ ثُمَّ قَالَ يَا بُنَيَّ بِأَيِّ أَنْتَ وَ أُمِّي يَا مُودِعَ الْأَسْرَارِ»^۱

در مورد این روایت دو توضیح بیان شده است:

۱. این روایت و نمازی که امام کاظم علیه السلام در مقابل مردم خوانده است، در مکه و مسجد الحرام بوده است که در این مکان نیازی نبوده که امام کاظم علیه السلام حائلی بین خود و مردم بگذارد و با توجه به حضور قلب وافر امام کاظم علیه السلام در نماز، ایشان تماماً غرق توجه به خداوند بوده است، چنان که در روایت دیگری تصریح شده است که مشابه این جریان در مکه و مسجد الحرام برای امام کاظم علیه السلام اتفاق افتاده است.

ابن ابی عُمیر گفت:

«سفیان ثوری حضرت موسی بن جعفر علیه السلام را که نوجوان بود دید در حالی که ایشان نماز می خواند و مردم از مقابلش عبور می کردند. به ایشان گفت: مردم در حال طوافند و از مقابلت عبور می کنند! فرمود: آن کس که برایش نماز می خوانم، از اینها به من نزدیک تر است.» «... إِنَّ النَّاسَ يَمُرُّونَ بِكَ وَ هُمْ فِي الطَّوَافِ فَقَالَ عليه السلام الَّذِي أَصَلِيَ لَهُ أَقْرَبُ إِلَيَّ مِنْ هَؤُلَاءِ.»^۱

توضیح اول که مورد بیان ما قرار گرفت، توسط محدث بزرگوار، شیخ حر عاملی بیان شده است: «بَابُ عَدَمِ بُطْلَانِ الصَّلَاةِ بِمُرُورِ شَيْءٍ قُدَّامَ الْمُصَلِّي مِنْ كَلْبٍ أَوْ امْرَأَةٍ أَوْ غَيْرِهِمَا وَ يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَدْفَعَ مَا اسْتَطَاعَ إِلَّا بِمَكَّةَ»^۲

۲. توضیح دوم، توضیحی است که شیخ کلینی می دهد و مرحوم فیض کاشانی این توضیح را تکمیل می کند.

شیخ کلینی در مورد روایت مورد بحث و عملکرد امام کاظم علیه السلام می گوید:

«این کار از سوی آن حضرت، به هدف تأدیب بوده نه اینکه او فضیلت را ترک کرده است.» «وَهَذَا تَأْدِيبٌ مِنْهُ عليه السلام لَا أَنَّهُ تَرَكَ الْفَضْلَ»^۳

مرحوم فیض در توضیح این عبارت می گوید:

این بیان شیخ کلینی به این معناست که امام کاظم علیه السلام، وقتی که در مقابل رفت و آمد مردم نماز خوانده است، ایجاد حائل را ترک نکرده است و حائل گزارده است، اما پس از گزاردن حائل دیگر نیازی به منع مردم از عبور و مرور نیست و امام کاظم علیه السلام مردم را از عبور و مرور نهی نکردند، در این هنگام آنچه لازم بوده است همان حضور قلب در نماز بوده که امام کاظم علیه السلام این حضور قلب را داشته

۱. توحید صدوق، ص ۱۸۰

۲. وسائل الشیعه، ج ۵، ص ۱۳۲ باب ۱۱

۳. الکافی، ج ۳، ص ۲۹۷

است، بنابراین امام کاظم علیه السلام هم حائل گزارده و شان ظاهری نماز را حفظ کرده و همان حضور قلب داشته و شان باطنی نماز را حفظ کرده و از این طریق ابوحنیفه را ادب کرده است که گمان می‌کرده که باید مردم را از رفت و آمد منع کرد، امام کاظم علیه السلام به او آموزش داد که وقتی حائل گزارده می‌شود، دیگر نیازی به منع مردم از رفت و آمد نیست، زیرا خداوند نزدیکتر از آنان به انسان است و انسان می‌تواند متوجه خداوند گردد» «أقول ليس في الحديث أنه عليه السلام ترك السترة وإنما فيه أنه لم ينه الناس عن المرور فلعله لا يلزم نهى الناس بعد وضع السترة وإنما اللازم حينئذ حضور القلب مع الله حتى يكون جامعا بين التوقير الظاهر للصلاة والتوقير الباطن لها ولهذا أدب عليه السلام أبا حنيفة بذلك وكان هذا هو المراد من كلام صاحب الكافي»^۱

۴۸. آیا گفتن شعار مرگ بر آمریکا ممنوعیت فقهی دارد؟

پرسش چهل و هشتم:

این که ما در راهپیمایی‌ها برای مردمان آمریکا و انگلیس و اسرائیل طلب مرگ می‌کنیم به نظرتان کار قرآنی و مورد تایید خداوند است؟ آیا خدا به این کار راضی است؟!!!

پاسخ:

مقصود ما از شعارهایی به مانند «مرگ بر آمریکا»، تقاضای مرگ برای مردم آمریکا مثلا نیست، بلکه مخاطب شعار ما دولتهای مستکبر و ظالمی هستند که در کشورهای مذکور حکمرانی می‌کنند و سیاستهای شیطانی خود را در قبال مظلومین طرح ریزی و اجرا می‌کنند.

رهبری انقلاب به زیبایی متذکر این نکته شده و می‌گوید:

«گله میکنند که چرا ملت ایران میگویند «مرگ بر آمریکا»؛

اولاً بنده این را برای حضرات بزرگان آمریکایی روشن کنم؛ مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر ترامپ و جان بولتون و پمپئو! مرگ بر اینها یعنی مرگ بر سردمداران؛ ما به مردم آمریکا کاری نداریم؛ مرگ بر آمریکا یعنی مرگ بر شما چند نفر و آن گروهی که دارید اداره میکنید کشورتان را؛ مراد این است؛ حالا در این دوره اینها هستند، در دوره‌ی دیگر هم دیگران؛ بحث ملت آمریکا نیست.

ثانیاً تا وقتی که دولت آمریکا و رژیم آمریکا همین شرارت، همین دخالت، همین خباثت، همین رذالت را در اعمال خودش دارد، این مرگ بر آمریکا از دهان ملت ایران نخواهد افتاد.^۱

«معلوم هم هست که مراد از «مرگ بر آمریکا»، مرگ بر ملت آمریکا نیست، ملت آمریکا هم مثل بقیه‌ی ملتها [هستند]، یعنی مرگ بر سیاستهای آمریکا، مرگ بر استکبار؛ معنایش این است، این دارای پشتوانه‌ی عقلانی است؛ قانون اساسی ما به این ناطق است، تفکرات اصولی و عمیق و منطقی بر این ناطق است و این را برای هر ملتی که تشریح بکنیم، آن را میپسندند و میپذیرند و قبول میکنند.»^۲

اینکه میبینید ملت ما بعد از بیست و شش سال «مرگ بر آمریکا» را فراموش نمیکند، بخاطر این است که غفلت از توطئه‌ی استکبار جهانی همان، و اسیر توطئه شدن همان. در واقع «مرگ بر آمریکا» یی که مردم ما میگویند، مثل همان «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» است که اول هر سوره‌ی قرآن قبل از ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾* گفته میشود. استعاده‌ی به خدا از شیطان رجیم برای چیست؟ برای این است که انسان مؤمن یک لحظه حضور شیطان را فراموش نکند؛ یک لحظه از یاد نبرد که شیطان آماده‌ی حمله به او و انهدام حصار معنوی و ایمانی

۱. بیانات، ج ۴۰، ص ۴۶

۲. بیانات، ج ۳۷، ص ۲۷۶

اوست.

«مرگ بر آمریکا» هم برای این است که ملت فراموش نکند سلطه‌گران جهانی منافع سرشاری که در این کشور داشته‌اند و دست آنها کوتاه شده، از یاد نبرده‌اند. آنها همیشه دنبال این هستند که همان منافع را باز در داخل این کشور برای خودشان تأمین کنند و به قیمت نابودی استعداد جوانان و آینده‌ی این کشور، بر ثروت و علم و فناوری خود بیفزایند.^۱

از سوی دیگر در قرآن کریم شاهدیم که خداوند در موارد متعددی بر مفسدین و دشمنان دین و آیین حق مرگ می‌فرستد و از این طریق انزجار خود را نسبت به عملکرد آنان به صورت کنایه‌ای بیان می‌دارد، چنان که در تفسیر نمونه در مورد نفرین مرگ توسط خداوند می‌خوانیم:

«به هر حال منظور از تعبیر «مرگ بر این افراد» معنی کنایی آن یعنی اظهار شدت غضب و تنفر نسبت به اینگونه افراد کافر و ناسپاس است. طبری در مجمع البیان از ابن عباس نقل کرده این جمله (مرگ بر آنها) کنایه از لعنت است، یعنی خداوند آنها را از رحمت خود به دور دارد.»^۲

خداوند در مورد ولید بن مغیره فرمود:

«او (برای مبارزه با قرآن) اندیشه کرد و مطلب را آماده ساخت - مرگ بر او باد چگونه (برای مبارزه با حق) مطلب را آماده کرد - باز هم مرگ بر او چگونه مطلب (و نقشه شیطانی خود را) آماده نمود.» **إِنَّهُ فَكَّرَ وَقَدَّرَ - فَقَتَلَ كَيْفَ قَدَّرَ - ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ»^۳**

در مورد یهودیان و منافقان فرمود:

۱. بیانات، ج ۲۶، ص ۵۴

۲. تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۱۳۷، ج ۷، ص ۳۶۴

۳. مدرثر، آیه ۱۸-۲۰

«خداوند آنها را بکشد، چگونه دروغ می‌گویند و از حق منحرف می‌شوند؟»
﴿قَاتِلْهُمْ اللَّهُ أَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾^۱

و فرمود:

«کشته شوند دروغگویان (و مرگ بر آنها!)» ﴿قُتِلَ الْخَرَّاصُونَ﴾^۲

و فرمود:

«و کسانی که کافر شدند مرگ بر آنها و اعمالشان نابود باد.» ﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ وَأَصْلَ أَعْمَالُهُمْ﴾^۳

و فرمود:

«مرگ بر این انسان، چقدر کافر و ناسپاس است؟» ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرُهُ﴾^۴

و فرمود:

«مرگ بر شکنجه‌گران صاحب گودال (آتش) باد.» ﴿قُتِلَ أَصْحَابُ الْأُخْدُودِ﴾^۵

بنابراین طلب مرگ کردن برای ظالمین و مفسدین و دشمنان دین خداوند ریشه در آیات قرآن و فعل الهی دارید و عملکردی ضد قرآنی محسوب نمی‌شود.

۴۹. نقدی بر مولوی عبدالحمید در مورد جواز مشروع شمردن رژیم غاصب

اسرائیل بر اساس مبانی فقهی؟

پرسش چهل و نهم:

نظرتان در مورد این سخنان مولوی عبدالحمید چیست؟

۱. توبه، آیه ۳۰؛ منافقون، آیه ۴

۲. ذاریات، آیه ۱۰

۳. محمد، آیه ۸

۴. عبس، آیه ۱۷

۵. بروج، آیه ۴

«مردم ایران در فلسطین هم خواهان صلح هستند و معتقدند حکومت اسرائیل و مردم فلسطین باید صلح کنند و فلسطینی‌ها به یک حکومت مستقل برسند. دو تا حکومت مستقل باشند، هم فلسطین حکومت مستقل خود را داشته باشد و بر سرزمینش حاکم باشد، و اسرائیل جدا باشد و حکومت خودش را داشته باشد، و با هم صلح داشته باشند»^۱

پاسخ:

متأسفانه مشروعیت بخشیدن به رژیم ظالم اسرائیل و سخن از صلح و سازی به میان آوردن هم خلاف قرآن است و هم خلاف روایات اهل سنت و هم خلاف سخنان خود مولوی عبدالحمید در ماهها و سالهای قبلی!!!

مولوی عبدالحمید در ماهها و سالهای گذشته معتقد بوده است که رژیم اسرائیل رژیم غاصب و ظالم و تروریسم است که به خاک فلسطین تجاوز کرده و باید با آنان جهاد کرد تا از سرزمین فلسطین خارج شوند.

او در یکی از سخنان خود چنین گفت:

چندین دهه است که ظلم و تجاوزگری اسرائیل در سرزمین فلسطین ادامه دارد. اسرائیلی‌ها سرزمین‌های فلسطین را غصب کرده و آنها را به سرزمین خود ملحق گردانده‌اند و آن سرزمین‌ها را بلعیده‌اند و شهرک‌های یهودی‌نشین در سرزمین مسلمانان احداث کرده‌اند. مسلمانان فلسطین ده‌ها سال است که برای «آزادی» و «استقلال» خود مقاومت کرده‌اند. وقت آن رسیده است که جامعه جهانی و جامعه انسانی انصاف کند و فریاد مظلومانه فلسطینی‌ها را بشنود. باید سرزمین فلسطینی‌ها به خودشان برگردانده شود و آنان به حکومت مستقل برسند و به سرنوشت خودشان حاکم شوند تا دنیا امنیت پیدا کند. قضیه فلسطین، قضیه جهانی است و تنها به فلسطینی‌ها بستگی ندارد. همه مسلمان و

1. <https://t.me/molanaabdolhamid/5551>

آزادی خواهان دنیا از مبارزه فلسطینی ها حمایت می کنند. ان شاء الله مبارزه فلسطین پیروز است. یهودی ها بیشتر از این خود را رسوا نکنند و به کشورهای خودشان برگردند و به مرزهای خود عقب نشینی کنند و ملت آزادی خواه فلسطین را آزاد بگردانند.^۱

یا در سخنان دیگر خود چنین گفت:

«اسرائیل یک دولت اشغالگر و خشونت طلب است که ده ها سال است بیت المقدس و سرزمین مسلمانان فلسطین را اشغال کرده است. اسرائیلی ها سرزمین مردم فلسطین را اشغال کرده، آنان را از خانه هایشان بیرون کرده و سرزمین فلسطین را به مرزهای خودش الحاق کرده اند و مردم فلسطین ده ها سال است در نقاط مختلف دنیا آواره هستند و حق خودشان را مطالبه می کنند.»^۲

یا باز در سخنانی چنین گفت:

«حتی یک وجب از سرزمین فلسطین نباید به خاک اسرائیل ملحق شود.»^۳

و باز ادامه داد:

«جهاد در اسلام در مقابل اشغالگرانی همچون اسرائیل است که منطق گفتمان و مذاکره ندارند و تن به عدالت نمی دهند»^۴

«رژیم نامشروع صهیونیستی چندین دهه است که یک کشور اسلامی را به اشغال خود درآورده است و به هیچ منطق، مذاکره و گفتمانی هم پایبند نیست. مسیر و بنای رژیم صهیونیستی بر افراط گرایی، تندروی و اشغال گری است.»^۵

«دولت های اروپایی تا زمانی که مشکلات فلسطین را حل نکنند و ملت فلسطین توسط رژیم صهیونیستی سرکوب شوند و منازل آنان توسط یهودیان

1. <https://t.me/molanaabdolhamid/4852>

2. <https://t.me/molanaabdolhamid/4177>

3. <https://t.me/molanaabdolhamid/3609>

4. <https://t.me/molanaabdolhamid/1568>

5. <https://t.me/molanaabdolhamid/1164>

تصرف شوند مبارزه‌ی آنان با تروریسم معنایی ندارد.^۱

دیدیم که مولوی عبدالحمید در طول سالهای متمادی، اسرائیل را ظالم و غاصب فلسطین می‌دانست و معتقد بود که حتی یک وجب از خاک فلسطین هم نباید به اسرائیل داده شود، اما امروز با کمال وقاحت می‌گوید که اسرائیل باید در خاک فلسطین حکومت مستقل داشته باشد!!!

به هر حال سخن از صلح و سازی با اسرائیل ظالم و کوتاه آمدن در برابر این رژیم غاصب، بر خلاف احکام قرآن است، زیرا قرآن در برابر چنین رژیم ظالمی که با جنگ و نبرد مسلمین را از سرزمینشان آواره کرده است، دستور به جهاد و نبرد می‌دهد و می‌فرماید:

«به آنها که جنگ بر آنان تحمیل شده اجازه جهاد داده شده است، چرا که مورد ستم قرار گرفته‌اند و خدا قادر بر نصرت آنها است - همانها که به ناحق از خانه و لانه خود بدون هیچ دلیلی اخراج شدند جز اینکه می‌گفتند پروردگار ما الله است»^۲

و در آیه دیگر، هر گونه صلح و سازش را با ظالمین غارتگر ممنوع شمرده و می‌فرماید:

﴿وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَتَمَسَّكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾^۳ «و تکیه بر ظالمان نکنید که موجب می‌شود آتش شما را فرو گیرد و در آن حال جز خدا هیچ ولی و سرپرستی نخواهید داشت و یاری نمی‌شوید.»^۳

قرآن اساساً معتقد است که ظالمین از حق گریزان هستند، لذا هیچگاه تن به صلح و حق نمی‌دهند: ﴿إِنَّ الظَّالِمِينَ لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ﴾ و ظالمان در عداوت

1. <https://t.me/molanaabdolhamid/380>

۲. حج، آیه ۳۹-۴۰

۳. هود، آیه ۱۱۳

شدیدی و دور از حق قرار گرفته‌اند.^۱

در روایات اهل سنت هم آمده است که پیامبر اسلام، مسلمین را ماموریت می‌دهد که از مظلوم در برابر ظالم دفاع کنند و مظلوم را یاری و نصرت دهند تا مظلوم بتواند ظالم را عقب براند: «سَمِعْتُ الْبَرَاءَ بْنَ عَازِبٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - قَالَ: أَمَرَنَا النَّبِيُّ ﷺ بِسَبْعٍ ... وَ نَصَرَ الْمَظْلُومَ»^۲

مولوی عبدالحمید به جای آنکه ناصر و یاری‌کننده مردم مظلوم فلسطین در برابر غصب و ظلم اسرائیل باشد، از حق و خاک مردم فلسطین به اسرائیل ظالم می‌دهد تا اسرائیل بتواند حکومت مستقل در سرزمین فلسطینیان تشکیل دهد!!! آیا این سخنان طبق قرآن و روایات اهل سنت است!!!

۵۰. نسخ حکم خداوند در مورد مجازات فقهی زناکار؟

پرسش پنجاهم:

در مورد حکم زنا در قرآن آمده: ۱۰۰ ضربه شلاق (زن و مرد)^۳، آن قدر آنها را در خانه نگاه دارید تا بمیرند (برای زنان)^۴. بالاخره مجازات زناکار چیست؟ پاسخ:

خداوند در سوره نساء در مورد مجازات مرد و زن زناکار می‌فرماید: «و کسانی از زنان شما که مرتکب زنا می‌شوند چهار نفر از مسلمانان را به عنوان شاهد بر آنها بطلبید اگر گواهی دادند آنان (زنان) را در خانه‌های (خود) نگاه دارید تا مرگشان فرا رسد یا اینکه خداوند راهی برای آنها قرار دهد... و آن

۱. حج، آیه ۵۳

۲. صحیح بخاری، ج ۴، ص ۲۳۲ طبع مصر؛ صحیح مسلم، ج ۳، ص ۱۶۳۵

۳. نور، آیه ۲

۴. نساء، آیه ۱۵

مردان و زنانی که اقدام به ارتکاب آن عمل (زشت) می‌کنند آنها را آزار دهید و اگر (براستی) توبه کنند و اصلاح نمایند (به جبران گذشته پردازند) از آنها درگذرید زیرا خداوند توبه پذیر و مهربان است.^۱

مطابق آیات فوق در صدر اسلام چنین بود که اگر زنان زنا می‌کردند، باید مورد تنبیه و آزار قرار می‌گرفتند و در منزل زندانی می‌شدند، که این حکم در ادامه با آیات سوره نور منسوخ و تغییر کرد به این گونه که زناکار اگر همسر دار باشد، سنگسار می‌شود و اگر بی‌همسر باشد، صد ضربه شلاق می‌خورد: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: الْحُرُّ وَالْحُرَّةُ إِذَا زَنَيَا جُلِدَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ فَأَمَّا الْمُحْصَنُ وَالْمُحْصَنَةُ فَعَلَيْهِمَا الرَّجْمُ».^۲

خداوند در سوره نور در مورد زناي مرد و زن مجرد و جایگزینی حکم سوره نساء فرمود:

«الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةً جَلْدَةٍ» «زن و مرد زناکار را هر یک، صد تازیانه بزنید»^۳

مرحوم طبرسی می‌نویسد:

«در آغاز اسلام، هر گاه زنی زنا می‌کرد و چهار گواه، بر زناي او شهادت می‌دادند، او را در خانه حبس می‌کردند تا جان می‌سپرد. سپس این حکم نسخ شد و دستور داده شد که اشخاصی را که مرتکب زناي محصنه می‌شوند سنگسار کنند و کسانی که مرتکب زناي غیر محصنه می‌شوند حد بزنند».^۴

در تفسیر نمونه هم می‌خوانیم:

۱. سوره نساء آیه ۱۵-۱۶

۲. الکافی، ج ۷، ص ۱۷۷

۳. سوره نور آیه ۲

۴. ترجمه مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۶

«از آیه ۱۵ و ۱۶ سوره نساء چنین بر می آید که قبل از نزول حکم سوره نور درباره زناکاران و زنان بد کار اگر محصنه بوده اند مجازات آنها زندان ابد تعیین شده است **﴿فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ حَتَّى يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ﴾** و در صورتی که غیر محصن بوده اند مجازات آنها ایذاء و آزار بوده است (فَأَذُوهُمَا). ولی مقدار این آزار معین نشده است، اما آیه مورد بحث (آیه سوره نور) آن را در یکصد تازیانه محدود و معین نموده، بنا بر این حکم اعدام در مورد محصنه جایگزین زندان ابد، و حکم یکصد تازیانه حد و حدودی برای حکم آزار است»^۱

در روایات متعددی نیز تصریح شده است که حکم موجود در سوره نساء بوسیله حکم آمده در سوره نور، نسخ و جایگزین شده است:^۲

در رابطه فلسفه نسخ و جایگزینی احکام هم گفتنی است که گاهی مصلحت جامعه اقتضاء می کند که حکمی جعل شود و گاهی به حسب تغییر شرایط، مصلحت اقتضاء می کند که حکم دوم، جایگزین حکم اول شود، چنان که این قضیه نسخ در بحث تغییر قبله از بیت المقدس به سوی کعبه نیز مورد توجه است و برخی از محققین نیز در این رابطه می نویسند:

«علم خداوند و آگاهی بی پایان او هرگز دگرگون نمی شود ولی پاره ای از موضوعات در اثر گذشت زمان تغییر می یابد، مثلاً ممکن است دارویی برای بیماری، امروز داروی شفا بخش باشد و چند روز دیگر برای همان بیمار، زیانبار و خطرناک. طبیب آگاه، امروز دستور استفاده از آن را می دهد و چند روز دیگر آن را نسخ می کند و ممنوع می شمارد. در مثال قبله و غیر آن نیز مطلب همینطور است.

ممکن است یک روز نماز به بیت المقدس دارای مصالح زیاد باشد چرا که

۱. تفسیر نمونه، ج ۱۴، ص ۳۶۵

۲. البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳ به بعد

کعبه مرکز بتها شده، بعلاوه رنگ قومیت به خود گرفته و اگر در آغاز، نماز به سوی آن خوانده شود، مشکل ایجاد خواهد شد ولی نماز به سوی بیت المقدس به مدت سیزده سال، این زنگها را از اسلام می‌زداید و هر گاه بعد از هجرت به مدینه نماز به سوی کعبه که نخستین خانه توحید است خوانده شود، دارای مصالح بیشتری است و زیانی هم ندارد. تمام موارد نسخ، در واقع همین گونه است»^۱
در ذیل بیشتر در مورد چرایی نسخ احکام بحث کرده‌ایم^۲

۱. پیام امام امیر المومنین علیه السلام، ج ۱، ص ۲۵۱

2. https://t.me/Rahnamye_Behesht/6328